حج

حقیقت جاودانه

سید علی اصغر موسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

حج، حقیقت جاودانه نگاهی ادبی به جغرافیای ادبی

نویسنده:

علی اکبر موسوی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حج، حقیقت جاودانه نگاهی ادبی به جغرافیای ادبی

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی، سیدعلی اصغر، ۱۳۴۵ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

عنوان و نام پدیدآور : حج، حقیقت جاودانه نگاهی ادبی به جغرافیای ادبی/ گردآورنده سیدعلی اصغر موسوی.

مشخصات نشر : قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۳۲۰ص.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : حج

موضوع : حج -- مسائل ادبی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/م۸۷۵ح۳ ۱۳۹۱

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

شابک : ۴۵۰۰۰ریال:۹۷۸-۹۶۴-۵۱۴-۲۴۸-۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۸۳۸۰۸۸

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۶

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

مقدمه

مقدمه

حج؛ جهانی باقی در جهانی فانی!

حج؛ آینه ای برای تماشای بودن در انتهای شدن!

حج؛ شهود عاشقانه بنده با مولا!

حج؛ حضور در مظهر نور!

حج؛ عبور عارفانه از فاصله های ناسوت تا ملکوت!

حج؛ مشاهده نور در پرده ظلمت؛ نوری که همچون نخستین تولد عقل، از درون ظلمت هویدا شده و موجب تولد «حکمت» گردید؛ نوری که هر زمان از دل «حجرالاسود» میتراود؛ نوری که در تار و پود پرده «کعبه» نهان گشته و کهکشان ها را به تماشا فرامی خواند، تا کسی با چشم زمینی، «سیاه» را رنگ تاریک نپندارد!

حج؛ مبارزه با هر چه «غیر» است؛ غیر او، غیر هو، غیر حق، که هر چه هست، فقط اوست! فقط «الله» است و ماسَوی الله، جز سایه ای در حقیقت حضرت حق نیست!

«ذاتش»، پدیدآورنده «صفات» و صفاتش، آیینه ذات اوست! مبارک باد نامش در مکان و لامکان؛ که لامکانش را ذوق حکمت فراگرفته و مکانش را شوق عبادت!

آسمان را محل گردیدن کمال و زمین را محل گردیدن جمال آفریده است و حج، محل حضور کمال کریم و بروز جمال جمیل او در قامت عبادت است. از حضرت آدم(ع) تا خاتم نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آنچه مایه تداوم حق شناسی و حق ستایی بوده و تا قیام خاتم الاولیا عج الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود، وجود حج است؛ حجی که مفهومی فراتر از ابعاد جغرافیایی دارد و تعاریفش از ملک و مکان و زمین و زمان بیرون است و عظمت این مفهوم عبادی را خداوند(جلّ جلاله) در آیینه مکه مکرم (ام‌القری) و کعبه معظم (بیت الله الحرام) به تماشا گذاشته است!

... و کعبه! کعبه همچون دل «مؤمن» محل نزول و عروج محبت و معارف الهی است. دل در مکان جسدی خود حتی در قداست، گوی سبقت از کعبه ربوده است!

از ثانیه های نخستین که دل در قالب آدم شروع به تپیدن کرد و ضرباتش با "لبیک، اللهم لبیک؛ لبیک لا شریک لک لبیک"هماهنگ گردید، حج آدمی و طواف در حریم کوی یار آغاز شد.

از حضرت آدم(ع) تا حضرت ابراهیم(ع) و از حضرت اسماعیل(ع) تا خاتم تمامی رسولان، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دل، «دل مؤمن»، از تپیدن باز نایستاد و حرمت آهنگش را هیچ «طاغوتی» نتوانست بشکند!

دلی که خود مصداق تمام مقدسات بود و نجوای «توحیدش» در قرون و اعصار با هر فرکانس و موجی به گوش همگان رسید و همچون «کعبه»، محور و نقطه وحدت در دایره روزگاران شد؛ نقطه وحدتی که در آینده ای نه چندان دور نیز مرکز تمام حلقه ها و جمعیت ها از اقوام و ملیت های مختلف خواهد شد و پرچم «حق» - همان نشان عدالت الهی - همگان را در

سایه معارف رسالت نبوی و ولایت علوی قرار خواهـد داد و حج، بزرگ ترین همایش «توحیدیان» در روزگاران فرارو خواهد بود. ان شاءالله!

قرآن از حج به عنوان فراخوانی عمومی یاد می کند و در آیه ۲۷ سوره حج به حضرت ابراهیم خطاب می فرماید: «و مردم را به حج دعوت کن تا پیاده و سواره بر مرکب‌های چابك و ورزیده، از هر راه دوری به سوی تو بیایند».

یا در آیات ۹۶ و۹۷ سوره آل عمران، چنین می فرماید:

نخستین خانه ای که برای مردم – و برای نیایش خداوند – بنا نهاده شد، همان است که در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است. در آن، نشانه هایی – از جمله – مقام ابراهیم هست و هر کس در آن داخل شود، در امان خواهد بود و به خاطر خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ خانه او کنند؛ آنهایی که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر ورزد – حج را ترک کند، به خود زیان زده است – که خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است.

در تبیین همین فراخوانی، از خطبه مولای متقیان، حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه استفاده شده است، آنجا که می فرماید:

خدا، حج خانه محترم خود را بر شما واجب کرد؛ همان خانه ای که آن را قبله گاه انسان ها قرار داده است که همچون تشنگان به سوی آن روی می آورند و همانند کبوتران به آن پناه می برند. خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان در برابر عظمت خویش و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد و در میان انسان ها، شنوندگانی را برگزید که دعوت او را برای حج اجابت کنند و سخن او را تصدیق نمایند و پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند؛ همانند فرشتگانی که گِرد عرش الهی

طواف می کننـد. همچنین زائران سودهای فراوان در این عبادتگاه و محل تجارت به دست آورنـد و به سوی وعده گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان، کعبه را برای اسلام، نشانه گویا و برای پناهندگان، خانه امن و امان قرار داد؛ ادای حق آن را واجب کرد و حج بیت الله را واجب شمرد و بر همه شما انسان ها مقرر داشت تا به زیارت آن بروید و فرمود: آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند - نرود - خداوند از همه جهانیان، بی نیاز است.(۱)

حج برای امت اسلام رویکرد عبادی هماهنگ و عامی دارد، ولی برای جهان تشیع، پیروان مکتب اهل بیت(ع) و مذهب امامیه، یـک ویژگی خاصـی دارد و آن نیز بهره منـدی هـم زمـان از عبـادت و زیـارت است. همـان گـونه که خـاتم انگشـتری خلقت، حضـرت محمـد بن عبـدالله صـلی الله علیه و آله ، رسول بی بـدیل حضـرت پروردگار (جلّ جلاله)، امت را بعـد از خود، به دو گوهر ارجمند، کتاب و عترت(ع) سـفارش کرد، حج پیروان مکتب اهل بیت(ع) نیز، هم جنبه عبادی(مناسـکی) دارد، هم جنبه زیارتی و عرض ارادت به ساحت حضـرت ختمی مرتبت صـلی الله علیه و آله و ائمه معصوم (ع) و اصحاب و پیروان صدیق آن حضرت(رحمه‌الله علیهم اجمعین). حتی فکر آن نیز مایه تقویت روح عبادی و روح ولایی زائران و عاکفان مکه مکرمه و مدینه منوره است.

چون روح حساس ایرانی همـاره از آبشـخور معارف اهل بیت(ع) آکنـده بوده است و در مکان های مقـدس، از حکمت های عاشـقانه و لـذت های عارفانه لبریز می شود، بر آن شدیم تا زیباترین تعبیرها و متون ادبی را با اشـعار فاخر همراه کنیم و از قلم نویسندگان نام آوری بهره ببریم که هریک

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

از عمق جان، مناسک و معارف حج، این سنت ابراهیمی - محمدی صلی الله علیه و آله را به تصویر کشیده اند. البته رویکرد کتاب، بیشتر توجه به جغرافیای حج است، تا مناسک آن. در این میان، گردآورنده و البته نگارنده برخی از متون، از رویکردی استفاده کرده است که با حفظ قداست آن مکان ها، به توصیف معارفی آن بیشتر توجه شود تا بازی های بیانی و لفاظی مفرط که تنها برای پیشخوان مسابقات همایشی و جشنواره ای به کار می آید!

از الزامات متن ادبی دینی، رعایت شأن ممدوحان، مکان های مقدس و روی نیاوردن به غلو یا استفاده از واژه های موهن است که تلاش شده است این معیارها در این کتاب نیز به درستی رعایت شود.

کتاب حاضر از دو بخش: توصیف ویژگی های عبادی - جغرافیایی مکه مکرمه و توصیف ویژگی های معارفی مدینه منوره تشکیل شده است. در بخش مربوط به مکه، توصیف بیت الله الحرام و دیگر مکان های مقدس نیز آمده و در بخش مربوط به مدینه، به روضه شریفه نبوی، بهشت رضوان بقیع و مساجد و دیگر زیارت گاه‌ها اشاره شده است.

امیدواریم این کتاب، نخست، از عطایای حضرت پروردگار، خداوند کریم(جلّ جلاله) بهره مند شده باشد و سپس لیاقت بهره مندی از شفاعت و عنایت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم(ع) به ویژه حضرت صاحب «روحی و ارواح العالمین له فدا»، کلیددارحرم الهی شود.

زان پس به فرآیند فرهنگ‌سازی شبکه‌های معارفی صدا و سیما کمک شایانی برساند؛ چراکه این اثر، چکیده چندین کتاب در عرصه مطالب ادبی حج است و تلاش شده است مطالب آن از آثار فاخر، گزینش و جمع آوری شود.

به امید گسترش روزافزون معارف اسلامی در جهان و بهره‌مندی ملل

ص:۱۷

محروم از معارف حج و همایش عارفانه رفتارهای نیک مسلمانان که یادگار انبیا و اولیای الهی(ع) در عصر کنونی است.

از همراهی حجت الاسلام والمسلمین استاد محمد شجاعی و آقای علی رضا رنجبر، مدیر گروه مناسبت ها و مسئولان کتاب خانه تخصصی مرکز تحقیقات حج و تلاش جناب آقای مجید خبازی و آقای رحمانیان و سرکار خانم سیده طاهره موسوی سپاس گزارم.

سیدعلی اصغرموسوی بهمن ۱۳۸۹

ص:۱۸

بخش اول:مباحث تمهیدی

اشاره

بخش اول:مباحث تمهیدی

زیر فصل ها

۱. مفهوم شناسی حج

۲. مفاهیم حج در متون دینی

۱. مفهوم شناسی حج

ص:۱۹

۱. مفهوم شناسی حج

مفاهیم لغوی حج

«حج، یعنی قصد کردن؛ آهنگ کردن؛ با حجت و دلیل بر کسی غالب شدن؛ آمد و شد کردن با کسی؛ قصد بیت‌الله کردن؛ قصد طواف کعبه کرده به زیارت کعبه رفتن؛ زیارت بیت‌الله در مکه که بر هر مسلمان بالغ و عاقل و تندرست اعم از مرد و زن به شرط داشتن استطاعت، در تمام مدت عمر یک مرتبه واجب است.

حج بر سه قسم است: حج اِفراد؛ حج قِران و حج تمتع.

حج افراد و قران، برای مردم مکه و کسانی است که در فاصله ۱۶ فرسخی (هر فرسنگ، ۶ کیلومتر است) مکه یا کمتر از آن اقامت دارند و باید در خانه خود یا در میقات، پیش از مکه احرام بگیرند. حج تمتع، برای کسانی است که در بیش از ۱۶ فرسخی مکه اقامت دارند و باید از میقات، احرام بگیرند و به مکه بروند و همین که خانه‌های مکه را ببینند، تلبیه

گوینـد و هفت مرتبه طواف کعبه بکننـد. اعمال حـج بسـیار است که مهم ترین آنها به طور اجمال عبارتنـد از: احرام بسـتن در میقـات؛ طـواف کعبه یعنی هفت مرتبه گرد خـانه کعبه گشـتن؛ دو رکعت نمـاز طـواف خوانـدن؛ سـعی بین صـفا و مروه یعنی مسافت بین کوه صـفا و مروه را هفت دفعه پیمودن؛ روز نهم ذی الحجه در عرفات توقف کردن؛ بعـد به مشـعر و منا رفتن و در منـا قربانی کردن؛ به مکه بازگشـتن و طواف حـج و نماز آن را به جا آوردن؛ شب های ۱۱و۱۲و۱۳ ذی‌الحجه را در منا به سـر بردن.

حج اکبر، حج بزرگ تر است. در این معنا اختلاف هست: بعضـی، روز اضحی؛ بعضی، روز عرفه و بعضی، روز جحه‌الوداع را حج اکبر خوانده اند. بعضـی دیگر گفته اند حج اکبر، همان حج است و حج اصـغر، عمره است و عمره را برای آن حج اصـغر نامیده‌اند که اعمال آن نسبت به حج اکبر ناقص است».(۱)

۲. مفاهیم حج در متون دینی

اشاره

۲. مفاهیم حج در متون دینی

در روایتی امـام صـادق(ع) فرمود: وقتی حضـرت ابراهیم(ع) کـار ساختمان کعبه را به پایان رسانیـد، خداونـد به او چنین وحی کرد: «و اذّن فی النّاس بالحجّ یأتوک رجالاً و علی کلّ ضامرٍ یأتین مِن کل فجٍّ عمیقٍ؛ مردم را به حج فراخوان تا از هر راهی که هست، نزد تو آیند بر شتران لاغر و از هر وادی دوردست به پیش تو بیایند». (حج: ۲۷)

ابراهیم(ع) عرض کرد: خداونـدا، صـدای من به گوش مردم نمی رسد. خداوند به او وحی کرد: «علیکَ الاِعلان و عَلَیَّ البلاغ؛ تو اعلام کن و من به

۱- حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، ص ۹۲۶.

گوش آنها می رسانم».(۱)

در فرمان برداری از این دستور الهی، ابراهیم فریاد برآورد که ای مردم، به حج درآیید؛ «هَلِمّوا اِلَی الحَجِّ» و چون صدای او به گوش افراد معدودی فقط می رسید. ازاین رو، به بالای کوه صفا رفت و مردم را به حج فراخواند، ولی طنین صدای او چنان گسترده نبود. پس به امر خداوند به روی این سنگ رفت و دو فرورفتگی در سنگ ایجاد شد و سپس سنگ به طرف آسمان رفت تا آنجا که بالاتر از کوه صفا رفت و ابراهیم، مردم را به حج فراخواند،(۲) به گونه ای که همه انسان ها صدای او را شنیدند، حتی آنان که در صلب پدرانشان و اجدادشان بودند. پس آنان که دعوت ابراهیم را لبیک گفتند، موفق به انجام حج می شوند و آنان که یک مرتبه لبیک گفتند، یک بار حج انجام می دهند و آنان که پنج مرتبه لبیک گفتند، پنج مرتبه حج انجام می دهند. و آنان که لبیک نگفته باشند، موفق به انجام حج نخواهند شد؛ «فَمَن عَشْراً حَجَّ عَشْراً و مَن لبیّ خَمْساً حجَّ خَمْسَاً وَ مَنْ لَم یُلَبَّ لَم یَحُجّ».(۳)

مفاهیم شیعی حج

مفاهیم شیعی حج

الف) لزوم زیارت اهل بیت پس از حج

در کافی از قول فضیل می گوید، امام باقر(ع) به مردی که گرد کعبه طواف می‌کرد نگاه کرد و فرمود:

در زمان جاهلیت این گونه طواف می کردند. همانا مردم دستور دادند که گرد کعبه طواف کنند و سپس سوی ما کوچ کنند و ولایت و دوستی

ص:۲۲

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۸۸.

۲- ۲.شیخ صدوق، علل الشرایع، ج۲، ص۴۲۳.

۳- ۳.شیخ کلینی، کافی، ج۴، ص ۲۰۶، ح ۲؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص ۱۵۰.

خود را به ما اعلام دارند و یاری خود را نسبت به ما عرضه کنند. سپس این آیه را قرائت فرمود: دل های برخی از مردم را متوجه ما گردان.(۱)

حج، فقط تجدید بیعت با خداوند و خانه خدا نیست، بلکه به جا آوردن سفارش و وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. آن حضرت در روزهای پایان زندگی مادی اش فرمود:

ای مردم، من پیش از شما به عالم دیگر پرواز می کنم و شما پس از من می آیید و در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد. بدانید آن هنگام از شما می پرسم: درباره کتاب خدا و بازماندگان من چه کردید و چگونه رفتار کردید؟ اینک ببینید باید با آنها چگونه کار کنید که خشنودی مرا به دست آورده باشید؛ زیرا خدای مهربان و دانا به من خبر داده است که این دو یادگار هیچ گاه از هم جدا نمی شوند تا مرا کنار حوض دریابند و من هم از خدا همین معنا را درخواست کردم و او نیز چنین موهبتی را به من کرامت فرمود.

اکنون متوجه باشید که دو یادگار من، کتاب خدا و اهل بیت من هستند. در هیچ امری بر ایشان پیش دستی نکنید؛ چون پراکنده می شوید و از فرمانشان سرپیچی نکنید؛ که هلاک می گردید و سخن به آنها نیاموزید؛ زیرا آنان از شما داناترند.(۲)

روزی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با بیان نامیرای خویش، امت را به تمسک به قرآن و اهل بیت فراخواند و سفارش فرمود، هنوز وقایع بعد از رحلت ایشان اتفاق نیفتاده بود. البته پیامبر به علم غیبی و لدّنی خویش، از تمام وقایع آگاه بود. وقایع سال های بعد از سال دهم هجری چنان از مبانی

۱- اصول کافی، ج۲، ص۲۳۸.

۲- ۲.شیخ مفید، ارشاد، ص۱۶۳.

اعتقادی اسلام کاست که دیگر نه اعمال عبادی، مفهوم الهی و نه اعمال اعتقادی، مفاهیم دینی داشتند.

همچنین باید گفت اگر وجود مبارک امیر مؤمنان، علی(ع) - همان ترجمان قرآن - در پایتخت جهان اسلام نبود و تأثیر وجود ایشان بر امت مشهود نمی شد، معلوم نبود چه اتفاقی برای دین اسلام می افتاد. به همین دلیل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حفظ محتوا و ساختار تأکید داشت؛ چون هیچ علم، اندیشه و اعتقادی بدون ساختار لفظی و معنوی ادراک شدنی نیست. همان گونه که قرآن، کامل است، انسانی هم که آن را تفسیر و تأویل می کند، باید کامل باشد. انسان کامل نیز از اهل بیت مکرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند که همان محتوای تمام عبارات قرآن و مفسران تمام اندیشه های الهی هستند. همان اهل بیتی که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره آنها می فرماید: «اَهلُ بَیتی اَمانٌ لِاَهلِ الْارضِ؛ اهل بیت من برای زمین، «امان» هستند.»(۱) به همین دلیل حضرت باقر(ع) به فضیل فرمود: «شیعیان ما باید بعد از برگشت از حج به دیدار ما بیایند و مسائل خویش را از ما بپرسند».(۲)

امام صادق(ع) می فرمود: «هرگاه یکی از شما حج گزارد، باید حج خود را به دیدار از ما پایان دهد؛ زیرا زیارت ما بخشی از حج است».

این همه تفرقه و برداشت های گوناگون - آن هم در بسیاری از موارد، نادرست - را چه کسانی به وجود آوردند؟!

امام باقر(ع) فرمود: «بنای اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و چنان که برای ولایت [در روز غدیر] فریاد زده شد،

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج۲، ص ۲۶۲، ح ۲۸.

۲- اصول کافی، ج۲، ص۲۳۸.

برای چیز دیگری فریاد زده نشد».(۱)

همان گونه که گفته شد، هیچ ساختاری بدون محتوا نمی تواند شکل بگیرد. حضرت باقر(ع) فرمود:

ایمان، آن است که در دل مستقر شود و بنده را به سوی خدای عزوجل کشاند و اطاعت خدا و گردن نهادن به فرمانش مصدّق آن باشد، ولی اسلام گفتار و کردار ظاهری است که تمام فِرَق و جماعات مردم آن را دارند و به وسیله آن، جان ها محفوظ ماند و میراث پرداخت شود و زناشویی پایدار ماند و بر نماز و زکات و روزه و حج اتفاق و اجتماع کنند و بدان سبب، از کفر خارج شوند و به ایمان منسوب گردند و اسلام، شریک ایمان نیست، ولی ایمان با اسلام شریک گردد و در گفتار (شهادتین) و کردار(عمل به مقررات دین) هر دو گرد آینـد (یعنی چنین کسی هم مؤمن است و هم مسلمان)، چنانکه کعبه در مسجدالحرام است، ولی مسجدالحرام در کعبه نیست. به این ترتیب، ایمان شریک اسلام است، ولی اسلام، شریک ایمان نیست.(۲)

ب) علت حج

امام رضا(ع) نیز، درباره علت حج می فرماید: «علت حج، وارد شدن بر خدای تعالی است و طلب کردن ثواب بسیار و بیرون آمدن از همه گناهان گذشته و شروع کردن زندگی آینده از نو.»(۳) همچنین آن حضرت درباره نیت حج می فرماید: «کسی که با نیت صادق و مال حلال به حج رود، در قیامت

ص:۲۵

۱- همان، ص ۳۴.

۲- ۶.همان، ص۴۲.

۳- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج۳، ح ۳۲۷۹.

کنار انبیا و صدیقین و شهدا و صالحان خواهد بود».(۱)

ج) حج و عمره، بازار آخرت

امام صادق(ع) فرمود: «حج و عمره دو بازار آخرت است که همه اش سود است؛ اگر زنده بماند بیمه خداوند است و اگر در مسیر راه از دنیا برود، اهل بهشت است».(۲)

د) آثار حج

یک - حج، آرامش بخش دل ها

از امام باقر(ع) نقل می کنند: «حج، آرامش بخش دل هاست».(۳)

دو - ایمنی از هراس آخرت

امام صادق(ع) می فرماید: «این خانه را پیوسته زیارت کنید که زیارت های پیوسته شما از آن، ناخوشی های دنیا و سختی ها و هراس های روز رستاخیز را از شما دور می کند».(۴)

ه-) محروم شدن از حج

از امام صادق(ع) روایت است: «هرگاه کسی بخواهد حج رود و خود را برای این کار آماده سازد، ولی موفق به زیارت حج نشود، بداند که به سبب گناهی، از این ثواب محروم شده است».(۵)

۱- وسائل الشیعه،ج ۸، ص۱۰۲.
۲- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۵، ص۲۲.
۳- همان، ح ۳۲۷۱.
۴- میزان الحکمه، ج۳، ح ۳۲۷۰.
۵- بحارالانوار، ج۹۹، ح۹۲۵.

و) حج و دوستی اهل بیت(ع)

امام باقر(ع) می فرماید: «به همه مردم فرمان دادند که بیایند و بر گرد این سنگ طواف کنند و پس از آن نزد ما بیایند و نسبت به ما اظهار ولایت و دوستی کنند و هواداری از ما را اعلام دارند».(۱)

۱- همان.

بخش دوم:جغرافیای حج (مدینه منوره)

اشاره

ص:۲۸

بخش دوم:جغرافیای حج (مدینه منوره)

زیر فصل ها

فصل اول:ویژگی جغرافیایی و تاریخی

فصل دوم: شکوه زیارت (ویژگی دینی و زیارتی)

فصل سوم: قبرستان بقیع

فصل اول:ویژگی جغرافیایی و تاریخی

اشاره

فصل اول:ویژگی جغرافیایی و تاریخی

زیر فصل ها

۱.موقعیت جغرافیایی(طبیعی) مدینه(۱)

۲. نام های تاریخی مدینه(۲)

۳. فضایل مدینه

۴. هجرت؛ شروع تاریخ اسلامی

۱.موقعیت جغرافیایی(طبیعی) مدینه۱

۱.موقعیت جغرافیایی(طبیعی) مدینه(۳)

«شهر مدینه در شمال غربی جزیرهالعرب و شمال مکه مکرمه واقع شده و فاصله آن با احداث بزرگراه هجرت، تا جده ۳۹۵ کیلومتر و تا مکه ۴۲۵ کیلومتر است. مدینه بر خط طول ۳۶/۳۹ درجه و عرض ۲۸/۲۴ درجه واقع است و از سطح دریا حدود ۵۹۷ تا ۶۳۹ متر ارتفاع دارد. این شهر از دو جهت یعنی غرب و شرق به وسیله حرّه ها(۴) محاصره شده است. این حرّه ها از مسجد ذوقبلتین به‌سوی جنوب و سپس به سوی شرق و شمال امتداد می یابد و مردم مدینه معمولاً این حرّار را حرّه شرقی و حرّه غربی می خوانند؛ با اینکه آن دو حرّه، یکی هستند.

در غزواتی که در دوران پیامبر رخ داد، مانند «احد» و «خندق» داخل شدن به مدینه، برای دشمن به خاطر وجود این حرّه ها از دو سمت امکان

۱-

۲-

۳- اصغر قائدان، تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۲۵.

۴- حرّه:

نداشت و تنها راه ورود، سمت شمال بود».(۱)

۲. نام های تاریخی مدینه۱

۲. نام های تاریخی مدینه(۲)

مدینه منوره در قبل و پس از اسلام نام های فراوانی داشته است که کسانی چون مجدالدین شیرازی، ابن زباله، سمهودی و دیگران، نام های این شهر را ثبت کرده اند. شیرازی نزدیک به شصت نام و ابن شبه و ابن زباله که از مورخان بسیار قدیمی مدینه هستند، نزدیک به چهل(۳) نام و علامه سمهودی نیز ۹۴ نام برای این شهر ذکر کرده اند. برخی از نام هایی که برای آن آورده اند، عبارتند از: «اَرضُ اللهِ، اَرضُ الهِجرَهِ، اَكّالَه البُلدانِ، اَكّالَهُ القُرَى، الايمان، اَلبارَّه، اَلبرَّه، اَلبِحرَه، البَحيره، البَلاط، البَلَد، بَيتُ الرّسولِ و ... .»(۴) نام هایی نیز برای مدینه در قرآن آمده است، مانند: «اَلمَدينَه، مَدخَلُ الصِّدق، دارُالايمانِ، اَرضُ الله».(۵)

۳. فضایل مدینه

۳. فضایل مدینه

«در فضیلت مدینه، روایات بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. آن حضرت این شهر را همچون مکه، حرم قرار داده و صید و شکار حیوانات، کندن درختان، ریختن خون و ... را در آن حرام کرده است. پیامبر از خانه خارج شد و به محله سقیا در حرّه رسید. آن گاه فرمود: «بارخدایا! ابراهیم

ص:۳۰

۱- احمد سعید بن سلام، المدینه المنوره فی القرن الرابع عشر الهجری، ص۱۳.

۲- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۲۱۳.

۳- ابن سعد، طبقات الکبری، ج۱، ص۲۳۸؛ ابراهیم بیضون و سهیل زکار، تاریخ العرب السیاسی من فجرالاسلام حتی سقوط البغداد، ص۴۳.

۴- سمهودی، وفاءالوفاء، ج۱، صص ۸ - ۲۸.

۵- محمد بن محمود بن نجار، اخبار مدینه، ص ۱۱.

بنـده تـو و رسـول تـو، مکـه را حرم قرار داد. من نیز مـدینه را حرم قرار می دهم در آنچه میـان دو حرّه است، همـان گـونه که ابراهیم، مکه را حرم قرار داد.» (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که در مدینه بمیرد، من در روز قیامت، شفیع او هسـتم.» (۲) آن حضـرت همچنین فرمود: «کسـی که پس از انجـام حـج، قبر مرا در مـدینه زیـارت کنـد، گویی مرا در حیاتم زیارت کرده است».(۳)

یا آن حضـرت فرمود: «کسی که برای زیارت من به مدینه بیاید، بر من واجب است تا در روز قیامت، شفیع او شوم و کسی که در یکی از دو حرم (مکه و مدینه) بمیرد، روز قیامت، ایمن مبعوث می شود».(۴)

نیز ایشـان در فضـل مسـجدالنبی صـلی الله علیه و آله این گونه فرمود: «نمـاز در مسـجد من از هزار نمـاز در غیر مسـجدِ من جز مسجدالحرام بالاتر است».(۵)

۴. هجرت؛ شروع تاریخ اسلامی

۴. هجرت؛ شروع تاریخ اسلامی

«[در] ذی الحجه سال سیزدهم بعثت، ۷۵ نفر از بزرگـان اوس و خزرج که دو تن از آنـان، زن بودنـد، مجـدداً در عقبه مِنیٰ به حضور پیامبر رسـیدند و ضمن پذیرش اسلام، از ایشان دعوت کردند تا به یثرب برود و رهبری این شهر را بر عهده گیرند. این پیمان به «عقبه دوم» معروف گردیـد. قبایل اوس و خزرج متعهـد شدنـد تا پای جان، همانند حفاظت و حمایت از نوامیس خود از پیامبر حفاظت کنند. پس از بازگشت این عده به یثرب، خانه ای در شهر نماند که اهل آن به اسلام نگرویده باشد و از آن

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص۳۳۶؛ تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۲۱۳.

۲- ابن حجر هیثمی، موارد الظلمان الی زوائد ابن حبان، ص۲۵۵.

۳- محمد بن سلیمان، جمع الفوائد من جامع الاصول و مجمع زوائد، ص۱، ح۵۵۵.

۴- موارد الظلمان الی زوائد ابن حبان، ص۳۰.

۵- نسائی، سنن، ج۲، ص۳۵؛ سعدی المقدسی، فضائل الاعمال، ص۹۰.

صدای اذان و تکبیر به گوش نرسد».(۱)

«پس از آن، پیامبر به علت آزار بیش از حد مشرکان به یارانش اجازه فرمود تا آنان به مدینه یا یثرب مهاجرت کنند، ولی خود در مکه ماند تا فرمان خروج و هجرت از سوی خداوند داده شود.

در اولین شب از ماه ربیع الاول سال چهاردهم بعثت، پیامبر از سوی خداوند برای ادامه مأموریت الهی خود عازم یثرب شد. در این شب، مشرکان با فراهم ساختن طرح قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله در دارالندوه، منزل آن حضرت را محاصره کردند و تصمیم به قتل ایشان گرفتند. این شب،یکی از شب های بزرگ و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام و زندگی پیامبر و علی بن ابی طالب(ع) بود. هجرت، مسیر تاریخ را دگرگون ساخت و عزت و قدرت را برای اسلام، تمام کرد و ثبات و استواری و تأیید را رقم زد».(۲)

با توجه به مطالب بیان شده، وظیفه گردآورندگان متون حج - به ویژه متونی که برای جغرافیای حج گردآوری می شود - آن است که به اصول اندیشه های شیعی و ولایت باوری مطالب، تأکید داشته باشند؛ چرا که ضمن رعایت اصول وحدت و هم‌گرایی مسلمانان، از متونی استفاده شود که هم موجب تفرقه بیشتر نگردد و هم به کم رنگ شدن تاریخ اهل بیت(ع) و مفاهیم اسلامی اسلام و سیره نبوی نینجامد، همان آموزه هایی که امروزه به شکلی کاملاً انتزاعی تغییر ماهیت داده اند.

در این اثر تلاش می شود که به تاریخ پرافتخار و الهی اهل بیت(ع)

ص:۳۲

۱- امام حافظ بن محمود (ابن نجار)، اخبار مدینه الرسول، المعروف بالدره الثمینه، تحقیق: صالح محمد جمال، صص ۱۹ و ۲۰.

۲- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۲۱۶.

توجه خاصی صورت گیرد، به ویژه کتاب بهشت بقیع که تاریخ مظلوم و مظلوم ترین تاریخ بازمانده از ائمه معصوم(ع)، اهل بیت(ع) و اصحاب و اقوام حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، به گونه ای که با نثری روان و گویا، یادمان آن بزرگواران باشد.

ص:۳۳

فصل دوم: شکوه زیارت (ویژگی دینی و زیارتی)

اشاره

فصل دوم: شکوه زیارت (ویژگی دینی و زیارتی)

زیر فصل ها

۱. ورود به مدینه النبی(۱)

۲. آداب زیارت حرم نبوی

۳. حضور در مسجد النبی

۱. ورود به مدینه النبی۱

۱. ورود به مدینه النبی(۲)

هواپیمـا از روی خشـکی و دریـا می گـذرد و به تو گذشـتن از تمـام خود برای رسـیدن به تمام آرزوهایت را می آموزد. برای رسـیدن به سرزمین آرزوهایت به چه می اندیشی؟ به فرود؟ به فرود از اسب قدرت و لذت، کبر و تنعم؛ اسبی که در مسیر هوا، هوایی شده بود. آری به فرودگاه شهری نزدیک می‌شود که سال ها مشتاق دیدنش بودی و چشم انتظار مناجاتش. بشارتت باد این دیدار!

چه بشارتی زیبا و شیرین تر از اینکه بگویندت تا لحظاتی دیگر چشمانت لیاقت دیدار خواهند یافت.

...خیابان های مـدینه را در هیاهوی زائران پشت سـر می گذاری و یادمان گذشـته، تو را به روزگاران دور می برد؛ روزگارانی که گرچه دورنـد، ولی از شـدت نزدیکی، هر لحظه آن را حس می کنی و عطر مردمان ساده و بزرگوارش را از هوای امروزی «مدینه» استشمام می کنی!

آری، سخن از «یثرب» است و قبیله های «اوس و خزرج» که آیینه

۱-

۲- متن از نگارنده اثر.

دلشـان را از زنگـار کفر و بت پرستی زدودنـد و دل به تماشـای جمـال پیـامبری سپردنـد که تفسـیر جـامع «لولا ـك لمـا خلقت الافلاك» بود؛ آن گاه که از شترش فرود آمـد و برکت از گام های مبارکش فرو ریخت و یثرب افتخار «مـدینه النبی صـلی الله علیه و آله » یافت.

یثرب نشـینان همسایه کسـی شدنـد که سایه نـداشت! نور بود؛ نوری که روز و شب از حضور آسـمانی اش پرتو می گرفتنـد و تجلی جمال دل آرایش در سینای سینه ها، همه را مجذوب خویش می کرد.

دلت می خواهد تمام خاطرات مدینه النبی را مرور کنی؟

آن گاه که شهر طلوع «خورشیدی» را پشت سرگذاشت که میزبان برترین انسان در تمامی قرون و اعصار شده بود و نقطه نقطه آسمان و زمین به آن رشک می ورزیدند!

آن گاه که نخستین مسـجد اسـلام در پاک ترین نقطه شـهر سـر به تکبیر برداشت و صدای اذان در مُلك و ملکوت، نام خدا و پیامبرش را تسبیح کرد!

آن گاه که پرچم نور در دست باکفایت مولا(ع) از دروازه شهر عبور کرد و خبر پیروزی پیامبر را در غزوه «بدر» جار زد.

آن گـاه که خبر ازدواج علی(ع) و فـاطمه(س)، شـهروندان راستین و باایمان شـهر را به طراوت لبخنـدها دعوت کرد و ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت، برای تماشا سر از سراپرده بیرون کشیدند!

آن گاه که نخستین میوه دل انگیز امامت از نسل رسالت متولد شد و زیباترین نام جهان، کودک فاطمه(س) را «تحسـین» کرد؛ کودکی که در آغوش

پرندین حضرت جبرییل(ع) به گردش آسمان رفت و نام دل انگیزش در لوحی زیبا به درخت طیبه طوبی آویزان شد!

آن گاه که پیامبر شادترین لحظه زندگی خود را به تماشا نشست و قنداقه حسن مجتبی(ع) در آغوش پیامبر آکنده از عطر اذان و اقامه شد!

آن گاه که آسمان و زمین شادی و غم توأمان را تجربه کرد و فرشتگان، حسین - حماسه ساز عاشورا - را به آغوش پرندین حضرت جبرییل(ع) سپردند، تا ساکنان مُلک و ملکوت، سیدالشهدا را ستایش گر و عرش الهی میهمان خونین ترین نام بلند تاریخ باشد!

آن گاه که بعد از تحمل داغ حمزه، مدینهالنبی به شادمانی شکست طاغوت نشست و علی(ع)، پیروز میدان "خندق" را در قامتی شگفت تماشا کرد! قامتی که یادآور نبرد «داوود» مقابل «جالوت» بود و پیروزی حق بر باطل را به تصویر می کشید؛ حقی که صاحب تواضع و کرامت و باطلی که صاحب کبر و کثافت بود.

آن گاه که شهر، شاهد شگفتی تازه ای بود، و آن، مبدأ نامه هایی می شد که مقصدشان، کاخ های سراسر جهان بودند تا حقیقت «لا اله الا الله» با هدایت پیامبر به نقطه نقطه گیتی برسد.

آن گاه که شهر، شاهد شهودی تازه در نگاه پیامبر بود؛ نگاهی که در عمق آن، امید به پیروزی و امید به «فتح مکه» دیده می شد! فتحی که شهر مدینه را دلواپس «رقیب» می کرد. مبادا پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ، مدینه را ترک کند و هم‌جوار تلخ ترین خاطراتش در شهر مکه شود!

آن گاه که بازگشت توأمان با غم و شادی پیامبر، از «حجه الوداع» را

ص:۳۶

می گریست و «امامت» و «جانشینی» امیر مؤمنان را به خوش حالی نشسته بود؛ چراکه غدیر نقطه آغاز تمام رخدادهای مدینه شده بود!

... مگر می شود، کسی زائر مدینه شود و تاریخ را به مرور ننشیند؟!

مگر می شود مسلمانی - آن هم از پیروان فقه جعفری - وارد مدینه شود و تنها به تماشای مظاهر امروزی آن بپردازد؟ مدینه هنوز هم مدینه النبی است!

هنوز هم محل شهود جان های پاکی است که وظیفه خطیر رسالت و امامت امت را به عهده داشتند! مگر می شود حضور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی(ع) و فاطمه(س) و فرزندانشان را از یاد برد؟کافی است چشمِ تن ببندی و چشم جان بگشایی! به جای «مردمک»، شهود تن را به «دل» بسپاری تا به معجزه عشق ایمان بیاوری!

مدینهالنبی هنوز هم به عشق امامت زنده است. هنوز هم به طنین گام های مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف دلخوش است. هنوز هم به نجوای گرم حجت خدا، یوسف زهرا(س) دلباخته است. چگونه می توان مدینه را همانند دیگر شهرهای دنیا، گم شده در روزمره گی ها، گم شده در هیاهوی سوداگران اجناس «چینی» پنداشت؟ مدینه، نبض «حوادث آینده» است؛ حوادثی که رنگ تمام نگاه ها را تغییر خواهد داد. این شهر، همیشه همچون ستیغ کوه به آسمان نزدیک بوده و دروازه گفت و گوی بشر با عالم بالاست؛ «مهبط وحی» است، محل نزول فرشتگان است. هر که دست به آسمان بگیرد، قوه جاذبه آسمان، دعایش را می پذیرد؛ پس چه زیباست، گفتن: «اللهم عجل لولیک الفرج!»

اینک به دیدار دلدار بیندیش! دیدار کوی یار، کوی جانان، بارگاه و گنبد

ص:۳۷

سبز پیامبر؛ پیامبری که بشیر و نذیر است و آستانش بعد از «بیت عتیق»، آیینه کرامت انسان است در عالم ناسوت!

از دورنمای شهر آنچه دلت می پسندد، دیدن گنبد و آستان اوست؛ آن که در خلقت، بی نظیر و در رأفت و رحمت، بی بدیل است. نگاه دلت از تمامی شهر عبور می کند و در کنار دیروز و امروز به تماشا می نشیند. دیروزی که گویی پایان نیافته، همان ساحت غربت زا و محنت فزای «بقیع» است. آری، بقیع، به ظاهر، گورستانی سرد و تاریک است که حتی روزش هم از دیروزهای بسیار دور خبر می دهد.

گنبد سبزی که بر بالای سنگ فرش های امروزی بنا شده است، در انتخاب رنگ سنگ های حیاطش و سقف متحرکش از فن آوری روز استفاده شده است تا هر چه بیشتر، «دیروز» را از یاد ببرد! اما چگونه می شود «دیروز» را به بهانه «امروز» از یاد برد؟ آن هم دیروزی که سرشار از یاد و خاطره است، بلکه بالاتر، لبریز از حکمت و معرفت است و مصداق «حیات طیبه» که فراتر از فرآیند زمان و مکان قرار دارد. سنگ فرش ها هم خواسته اند «یادمان دیروز» را کم رنگ کنند، ولی نتوانسته اند؛ چون هر که نگاهش به گنبد سبز حریم نبوی صلی الله علیه و آله دوخته شود، نگاهش به تاریخ معطوف می گردد؛ تاریخی که برای نخستین بار، بزرگ ترین حادثه را آفرید و خاک مدینه افتخار «مسجد» بودن، «منزل» بودن و «مدفن» بودن برای پیامبر گرامی اسلام را نصیب خود کرد. آری، «خاک» برای نخستین بار جای خود را با «افلاک» عوض کرد و حبیب خداوند، محبوب دل های آکنده از مهر، با دست مبارک خویش مسجدی را بنا نهاد که از مقدس ترین مساجد در عرصه گیتی است.

ص:۳۸

۲. آداب زیارت حرم نبوی

۲. آداب زیارت حرم نبوی

زیـارت، یکی از برنامه های عبادی – سیاسـی اسـلام است که در مکتب شـیعه جلوه ای زیباتر و پرشـکوه تر و محتوایی پربارتر دارد. زیارت ضـمن آنکه انسان را به آخرت فرا می خوانـد و او را آماده سـفر آخرت می کنـد، وی را با مقام امامت و رهبری پیشوایان حقیقی آشنا می سازد و اطاعت ایشان را در همه جنبه های زندگی به زائر می آموزد.

از آنجا که آن بزرگواران جایگاه عرفانی و توحیدی دارند و پاک ترین و صالح ترین انسان های روی زمین هسـتند، وقتی زائر به زیارت آن پاکان و مقربان می رود، احساس پاکی و صـفای روح و نزدیکی به آنها پیدا می کند. نقل است پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به امام علی(ع) فرمود:

خـدا قبر تو و قبرهـای فرزنـدان تو را جایگـاهی از جایگاه های بهشت قرار داده و دل های پاکانِ از خلق خود را چنان به سوی شما گرایش داده است که در راه شما و تعمیر قبرهای شما، هر ناگواری و رنجی را تحمل می کنند و پیوسته به زیارت قبرهای شما می روند و این گونه به خدا تقرب می جویند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض ارادت می کنند.(۱)

به دلیـل اهمیت بالاـی زیـارت قبور اولیای الهی، امامان معصوم(ع) به این امر بسـیار تشویق کرده و پاداش فراوانی برای زیارت برشـمرده انـد، به گونه ای که اگر شـرایط خفقـان در جـامعه حـاکم باشـد و دوست داران اهل بیت(ع) نتواننـد به زیارت آنان بروند، با سلام دادن از راه دور، ارادت خود را به آنان اعلام کنند.

حسین بن بشّار درباره زیارت قبر امام موسی بن جعفر(ع) و ثواب آن،

ص:۳۹

۱- بحارالانوار، ج۹۷، صص ۱۲۰ و ۱۲۱.

از امام رضا(ع) پرسید. امام به زیارت، سفارش کرد و ثوابی همپای زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان کرد. حسین بن بشار گفت: من ترسیدم و برایم میسّر نشد که داخل مزار و مرقد شوم. حضرت فرمود: «از همان پشت قبر(یا پشت دیوار یا دورتر) سلام کن!»(۱)

«بنا بر مضمون این روایت، قبر امام موسی کاظم(ع) به شدت زیر نظر حاکمان عباسی بود، به گونه ای که شیعیان به راحتی نمی توانستند به زیارت بروند. با این حال، شیعیان باید پیوند خود را با امام خویش تحکیم کنند، چنان که احادیث بسیاری بر این امر دلالت دارد که اگر راهتان دور بود و زیارت رفتن برایتان دشوار، بالای بام بروید و روی به طرف قبر امام سلام بدهید».(۲)

«حتی اگر زیارت قبرهای ائمه(ع) به هیچ صورتی، ممکن نباشد، امام صادق(ع) به زیارت اولیا و دوستان خالص ائمه(ع) تشویق می کند و زائر ثواب زیارت ائمه(ع) را می برد»،(۳) هرچند زیارت خود امامان معصوم(ع) سازندگی بیشتر دارد و حضور زائر در کنار مرقد ایشان، روح را جلا و جسم را قوّت می بخشد.

البته تنها به زیارت ائمه(ع) سفارش نشده است، بلکه به زیارت امام زادگان و دیگر فرزندان پیامبر نیز سفارش می شود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عیادت بنی هاشم، واجب و زیارتشان، مستحب است».(۴) همچنین فرمود:

۱- وسائل الشیعه (مجموعه ۳۰ جلدی)، ج۱۴، صص ۵۴۵ و۵۴۶.

۲- همان، ص۴۹۳.

۳- بحارالانوار، ج۷۱، ص۳۵۴.

۴- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل (مجموعه ۱۸ جلدی)، ج۲، ص۷۹.

هرکس بعد از وفاتم مرا زیارت کند، گویا مرا در حیاتم زیارت کرده است و هرکه فاطمه را زیارت کند، گویا مرا زیارت کرده است و هرکه علی(ع) را زیارت کند، گویا فاطمه را زیارت کرده است و هرکه حسن و حسین را زیارت کند، گویا علی را زیارت کرده است و هرکه ذریّه و اولاد حسن و حسین را زیارت کند، گویا آن دو را زیارت کرده است.(۱)

مدینه به ویژه حوالی غریبستان بقیع، شاید آرمانی ترین نقطه در زمین باشد برای دعا خواندن.

همان گونه که بیشتر زائران مدینه در کنار دیوار بقیع، شب های جمعه مراسم دعای کمیل برگزار می کنند و در سوگ مظلومیت حضرت زهرا و فرزندان بی گناهش می گریند.

مدینه، مصداق تمام غربت های اهل بیت(ع) است؛ مصداق تمام ناله ها و اندوه ها؛ شهر سرشک و ستاره؛ شهر نیاز و نیایش؛ زادگاه حسن و حسین و دیگر ائمه بزرگوار تشیع(ع)؛ شهر پیامبر؛ شهر رسالت؛ خانه ولایت و خانه ای که حتی حضرت عزراییل(ع) برای پانهادن به آن اجازه می گرفت، ولی... .

۳. حضور در مسجد النبی

اشاره

۳. حضور در مسجد النبی

الف) جلوه حضور(۲)

با پاک ترین جامه ها و پاکیزه ترین گام ها، آکنده از عطر وضو، آن هم به شیوه و سیره خود رسول الله و علی مرتضی(صلوات الله علیهما) و با دلی سرشار از مهر

۱- همان، ج۱۰، صص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲- متن از نویسنده اثر.

خـدا و پیامبر و اهل بیت(ع) اذن دخول می طلبی و اشک ریزان، غرق در عطر یاد رسول الله صـلی الله علیه و آله ، وارد مسـجد می شوی و ناخودآگاه یاد «اویس» می افتی؛ اویس قرنی! مشتاقانه ساعت ها در انتظار بوده ای! اگرچه ذره ای از رنج اویس، با تو نیست، اشتیاقت بوی اویس دارد. داخل می شوی و سلام می گویی:

السلام ای نور باقی، رحمتٌ للعالمین!

پرتو آیینه در آیینه چشم زمین

یا رسول الله، جاری شد ز نامت عشق، هم

تا به یادت آسمان عاشق شدن را زد رقم

السلام ای هستی هستی فزای آب و خاک!

من چه گویم، آسمان گوید تو را روحی فداک!(۱)

نجوایت با خویش، آشکارتر می شود: ای کاش می گذاشتند تا دستم را بر آن در، بر آن قبله حاجات گره بزنم، دخیل ببندم و آزادانه بـا اشک های گرم و لب های آکنـده از عطش بوسـیدن، گونه های خیسم را به آهن سـردِ در بچسـبانم و با نوایی رسـا بخوانم:

با حمد خدای خلق عالم، «الله» کبیر، رب اعظم

شعرم شده عاشقانه ملزم، بر مدح تو ای نبی خاتم

خاتم نه فقط به ملکْ هستی، آیینه عزّ لامکانی!

ختم است به تو، جمال مطلق، ختم است به تو، کمال آدم

تو ذات شگفت کایناتی: «لولاک لما خلقت الافلاک»

تو، جوهر آنچه عقل خوانده است، در منطق محکمات، محکم

۱- شعر از گردآورنده اثر.

رخسار تو آیه آیه «نور»، تفسیر شریف «والنهار» است

هم مردمکان، بسان «واللیل»، تأویل نجابتی مکرّم

اشراق شگرف گیسوانت، آیات بلند و ژرف «طاها»

محراب قشنگ ابروانت، در مد نگاه عرشیان، خم

مخلوق تبسم نگاهت، نوروز پرند آفرینش

مستور تجسم پگاهت، گل های بهشت همچو شبنم

این چامه به التفات یادت، سرشار بلاغتی عجیب است

ترکیب تناسبش: مرتب، تذهیب تغزلش: منظم!

بس جای «ترنج، دست»ها را، مردم بِبُرند عاشقانه

گر جلوه آن جمال زیبا، در آینه ها شود مجسم!(۱)

آرزوی دل از نجوا فراتر می رود و بغضی از درون می جوشد: آی انسان های بی درد! چرا فرا راه حضرت نور، پرده ظلمت گشته اید؟ او خود نیز همچو ما مشتاق شنیدن راز و نیاز ماست!

مگر نه اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله است؟ مگر نه اینکه خلیفهالله است؟ مگر نه اینکه پدر امت اسلام است؟ چرا حضورش را، نورش را، غصه و سرورش را انکار می کنید؟

ب) حجره و مرقد شریف

اشاره

ب) حجره و مرقد شریف

یک - خلوت دل(۲)

نه دست تو نیست! دست تو نیست اگر دلت می خواهد در حریم یار، گام

۱- شعر از گردآورنده اثر.
۲- متن از نگارنده اثر.

در مکانی بگذاری که عطر پیامبر، عطر علی(ع) و عطر نیایش های حضرت زهرا(س) دارد! دست تو نیست اگر می خواهی از باب بقیع وارد شوی و به روضه و مضجع و منبر شریف سلام گویی! به بارگاهی سلام گویی که صف فرشتگان، سکوت دلت را بشکنند و اشک هایت از شوق حضور، بر بال پرندین فرشتگان بچکد! نبضت به حیرانی نگاهت می پیوندد و به دنبال جای پای خاطراتی می گردد که سال ها آن را در ذهن خود مرور کرده ای! شاید هنوز باورت نمی شود ایستادن مقابل مرقد شریفی که حجره ای از حجره های «جبروت» است و روضه ای از روضه های بهشت! بی اعتنا به نگاه اهریمنان بیگانه از دین، به سمت حجره نور کشیده می شوی! «چیست این پنهان مرا در جان و تن؟»(۱)

قدرت جاذبه آن نور چنان است که اویس قرنی را از یمن به سوی خود کشید، این چند قدم که چیزی نیست؟وقتی جاذبه انوار محمدی و عطر سرمدی اش، ملایک را از ملکوت به خویش می کشد، چرا جذبه عشقش آدمی را به سمت خود نکشد!

ذهنت به دنبال تلخ ترین خاطره در مدینه می گردد، مگر تلخ تر از خاطره سوگ حضرت پیامبر هم پیدا می شود! با خود تمام نجواهای غریبانه را مرور می کنی.

دو – مرور خاطرات

دو – مرور خاطرات

سوگ یاد حضرت پیامبر(۲)

ص:۴۴

۱- عمان سامانی.

۲- متن از نگارنده اثر.

همه جا را غم فراگرفته است، همه جارا ماتم احاطه کرده است!

گویی توفان خاموشی در آسمان ها ورزیده و زمین در حوالی رستاخیز است.

حتی صدای سکوت، غمگین است. بغضی سنگین بر گلو و داغی شگرف بر دل سنگینی می کند. کم کم نجوای مرثیه هایم سکوت را می شکند:

چه غم دارد، خدایا این دل من!

گرفته رنگ غم، هم منزل من(۱)

می خواهم، سر به دیوار بقیع بگذارم و با تمام توان گریه کنم؛ برای سکوت علی(ع)، برای گریه های زهرا(س)، برای غربت پیامبر، برای فرداهای حادثه ساز مدینه، برای مظلومیت حسن(ع)، برای تنهایی حسین(ع) و برای ... .

چگونه می توانم گریه نکنم؟

چگونه می توانم منبر پیامبر را زیر پای «نامحرمان» ببینم و فریاد ابوذرانه خود را در گلو نگه دارم؟

چگونه می توانم وقتی نخل های «فدک» می گریند، من خاموش باشم. وای، اگر تاریخ زبان به شکوه بگشاید؟

وای، اگر تاریخ پرده از اسرار درونی زمین بردارد؟

... آنک پیامبر، معراج روحانی خود را به تماشا نشسته و انـدوه واژه های فردا را مرور می کند؛ فردایی که فرزندان قابیل را به مسندها خواهد نشانید و آزادگان امت را به ارتفاع دارها خواهد سپرد؛ فردایی که دست های معاویه را با خون بنی هاشم خضاب خواهد کرد.

۱- شعر از نگارنده اثر.

- یا رسول الله صلی الله علیه و آله !

می روید اما زمین، بعد از شما

می شود اندوهگین، بعد از شما

خون ز خون می روید و گل می کند

وای بر حال زمین، بعد از شما(۱)

آسمان در غربت جانکاه ترین لحظات زمین مرثیه می خواند و زمین، غروب غم بار خویش را به تماشا نشسته است. مدینه ای که با طلوع جمال محمد صلی الله علیه و آله به نعمت شکوفایی و رویش رسیده بود، کم کم به خزان آرامش خویش می رسید.

خزانی تر، کلمات سوزناک مولا بود در سوگ پیامبر؛ آن هم از زبان صبورترین مرد روزگار، علی مرتضی(ع)!

یاد آن سال و یادآوری آن خاطرات تلخ چنان بود که حضرت مولا(ع) بارها آن را در اندوه‌بارترین خطبه ها بیان فرمود؛ بیانی که خود، حکایت از تلخی ماجرا می کرد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سرش بر روی سینه ام بود، قبض روح گردید و جان او در کف من روان شد و آن را بر چهره خویش کشیدم.

عهده‌دار غسل پیامبر، تنها من بودم و فرشتگان مرا یاری می کردند؛ گویی در و دیوار خانه فریاد می زند. فرشتگان گروه گروه، آمد و رفت می کردند و گوش من آکنده از صدای آهسته آنان بود که بر حضرت نماز می خواندند،

۱- شعر از نگارنده اثر.

تا آن گاه که او را در حجره مطهرش نهادیم».(۱)

چشمان بارانی علی(ع) بود و زمزمه تلخ فراق: «بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یا رَسُولَ الله؛ پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله .» با هجرت تو، رشته ای از هم گسست که در مرگ دیگران این گونه نبود. با فقدان تو، رشته ای گسست که ارتباط دهنده پیام ها و اخبار آسمان بود. مصیبت تو، دیگر مصیبت دیدگان را به شکیبایی واداشت و همه را در مصیبت تو یکسان عزادار کرد. اگر به شکیبایی امر نمی کردی و از بی تابی ام نهی نمی فرمودی، آن قدر اشک می ریختم تا اشک هایم تمام شوند! و این درد جانکاه، همیشه در من می ماند و اندوهم جاودانه می شود؛ که تمام اینها در مصیبت تو ناچیز است!

چه باید کرد که زندگی را دوباره نمی توان بازگردانید و مرگ را نمی شود مانع شد.

پدر و مادرم به فدای تو باد، ما را در پیشگاه پروردگارت یادآور باش و در خاطر خویش نگاه دار.

سه – خاطرات غریبانه

سه – خاطرات غریبانه

نیایش گاه علی و زهرا علیهما السلام (۲)

اینجا خانه علی است! مسجد و محرابِ علی است، محل تمام شادی ها و تمام غم های علی است؛ علی، آن که سجاده اش همیشه رو به عرش، باز بود، اما نزدیک‌بینانِ تنگ نظر، ابوتراب را از جنس عالم ناسوت می پنداشتند! از جنس عالَمی که حتی عطرآگین از قدوم مبارک حضرتش بود و از همراهی جنابش همیشه مسرورا!

۱– نهج‌البلاغه، خطبه ۲۳۵.

۲– متن از نگارنده اثر.

هر گاه سجاده اش را می گشود و آماده نماز می شد، «عطر لا فتای» حضورش، فضای خاک را فرا می گرفت و ساکنان آسمان برای اقتدا به حضرت، از همدیگر سبقت می گرفتند، تا مگر تواضع کلامش، مشام جان آنان را با عطر عاشقانه های «علی(ع)» آشنا سازد؛ عاشقانه هایی که تنها می توانست از بیانِ خاشعانه علی جاری شود و بس!

علی و نماز؛ دو یار جدا ناشدنی، دو آیت عظیم الهی و دو اقیانوس بی کران، آکنده از گل‌واژه های «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ».(۱)

خدا را چون علی روح نماز است

در رحمت به روی شیعه باز است

علی، آیینه عشق الهی

علی، مصداق اعجاز نماز است

رکوعش، شاهد انگشتر او

کریمانه، فقط مسکین نواز است(۲)

محنت کشیده ای از راه می رسد؛ پروانه سان به دنبال عطر سخاوت و دست توانای کریمی می گردد؛ دست کسی که خداوند به خصلت های آسمانی اش می نازد: «إِنَّما وَلِیکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یوءْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». (مائده: ۵۵)

برو ای گدای مسکین، در خانه علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را(۳)

کرامت علی، فیض جوشان است؛ نماز و غیر نماز نمی شناسد، انگشتر و

۱- نک: مؤمنون: ۱ و ۲.

۲- نویسنده اثر.

۳- استاد شهریار.

غیر انگشتر نمی شناسد!

انفاق، خصلت علی است؛ خصلتی که در عین عدالت، آکنده از عطا و کرامت است.

آری، نماز در مسجد پیامبر، نماز در روضه رضوان است، نماز در حریم جانان!

چهار – روضه رضوان

چهار - روضه رضوان

نماز در بهشت

می خواهی نماز بخوانی، تمام سفارش ها به خاطرت می آیند و تمام التماس دعاها در ذهنت مرور می شوند!

می خواهی در«بهشت» نماز بخوانی، در پاک ترین نقطه از زمین پاک خداوند. یادت هست هرکه تو را مشایعت می کرد، بر نماز در روضه تأکید می کرد؟ مکان سفارش شده ای که عطر بهشت، عطر معراج، عطرنیایش های پیامبر و علی، عطر نماز های زهرا و حسن و حسین! عطر پر جبراییل! این مکان را با نمازی برآمده از دل و جان پاس بدار، ای که لایق بهشت خداوند شده ای! ای زائر قبر پیامبر! نماز بخوان، همان گونه که خود سفارش فرموده است: «نماز در مسجد من از هزار، در غیر مسجدِ من، جز مسجدالحرام بالاتر است». نماز بخوان، نمازی که ثوابش از نمازهای هزار مسجد، بالاتر و والاتراست.

تکبیره‌الاحرام، الله اکبر! احساس می کنی ستون به ستون "کلمات آسمانی" تو را تکرار می کنند و تو سیراب از عطر شهود حضرت پیامبر و عارفانه های مولاعلی(ع) می شوی.

کافی است خدا را آن گونه که محمد صلی الله علیه و آله می خواند، بخوانی؛ نه نیازی به

ستون «توبه» خواهی داشت، نه نیازی به استغفار های مکرر. حتی صدای تحسین از ستون «حنانه» بر خواهد خاست و به تو شیعه علی مرتضـی که جان و دلت آکنـده از عشق فاطمه(س) و فرزندان اوست، نوید بهشت خواهد داد؛ نوید حسـی تازه که هرگاه به مشهد یا جمکران مشرف شدی، عطر آن در دلت بپیچد!»

«خـدایا، سال هاست که انتظار کشـیده ام. دلی عاشق و چشـمی پر از اشک مرا همراهی می کنند. اهل بصـیرت همه چیز را در حرم جست وجو می کننـد و زیـارت، گرانبهـاترین کالا‌یی است که در مـدینه یافت می شود؛ قیمت آن، دنیا یا بهشت نیست، بلکه عشق و علاقه است.

کجایی؟کجا آمده ای؟ چه می کنی؟ چه می خواهی؟ در این بازار معنویت و سراسر عرفان، سر به سجده شکر در روضه نبوی بگذار و در کنار ستون توبه، مهر سکوت از لب بگشای. «الهی العفو!»

می خواهم به حضـرت فاطمه(س) التجا کنم و اشک مجالم نمی دهد که در روضه و نیز کنار خانه فاطمه(س) باید زیارت نامه فـاطمه(س) را هم بخوانم. سـلام بر تو دختـر پیـامبر، همسـر علی و مـادر حسن و حسـین و ... ای بهترین اسوه، والا‌ترین زن در تاریخ بشـری و در عین حال ای مظلوم ترین آنها ... و باز هم اشک امان نمی دهد. چشـمانم به دنبال قربانگاه محسن می گردد و من که باید ناله را در سینه حبس کنم ... . «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الصِّدیقِه فاطمهَ الزَّکیه».

او که زهرا، حصان، محـدثه و فاطمه است و فاطمه یعنی جدا شدن از بدی ها و کژی ها؛ کسـی که او و دوست داران واقعی او که راهش را واقعاً

ص:۵۰

پیموده باشند، از عذاب جهنم ایمن هستند؛ او که دختر پیامبر خدا و همسر امیرالمؤمنین و مادر فرزندانی چون حسن و حسین علیهما السلام است و دردامن او، زینب و ام کلثوم(ع) تربیت شده اند.

او که پیراهن عروسی خود را صدقه می دهد و جبرئیل پیراهنی از سُندس بهشتی برایش هدیه آورد».(۱)

پنج - حریم حرم فاطمی

اشاره

پنج - حریم حرم فاطمی

اول - شکوه احتجاج(۲)

از ستایش و تسبیح خداوند که فارغ شدی، باید به یاد حضرت زهرا و مظلومیت او بپردازی. کافی است دل و جانت را به ملکوت نامیرای این مکان بسپاری تا از روزی برایت بگوید که دخت مظلوم پیامبر، آزرده‌دل از مردم بی وفا، زبان به دلواپسی هایش گشود.

گویی هنوز ذره ذره خاک پاک مسجد، نظاره گر شکوه شِکوه گر اویند؛ قدری صبر می کنند تا مردم آرام شوند. آن گاه با نجابت تمام، لب به سخن می گشایند: «اَلحَمدُلِلّهِ عَلَی مَا اَنعَم، وَ لَهُ الشُّکرُ عَلَی ما اَلهَمَ، وَ الثَّناءُ بِما قَدَّم، مِنْ عُمومِ نِعَمٍابتَدَاها...».(۳)

سپاس و ستایش تنها مخصوص خداوند است که عطاکننده نعمت هاست. ثنا تنها بر او شایسته است که شکر نعمت هایش را به ما آموخت و سپاس از آنچه مقدّم است بر تمام نعمت هایی که از ابتدا عنایت

۱- عبدالله درویش، از میقات تا عرفات، ص۲۴.

۲- متن از نگارنده اثر.

۳- خطبه حضرت زهرا(س) در مسجدالنبی.

فرموده است و کمال مواهبی که عطا کرده و به بندگانش احسان کرده است؛ احسان هایی که از شمارش، بیرون و پاداش هایش، پایان ناپذیر و ادراک پایانش، نامکن است، چنان که دعوت فرموده مردم را برای نعمت های پی درپی و بدین ترتیب، ایشان را مطیع خویش ساخته است.

همچنین از بندگان خواسته است که در مقابل ستایش هایشان پاداش دهد؛ بیشتر و بیشتر، در مقابل هر خواسته ای!

گواهی می دهم خدایی جز خداوند یگانه نیست و شریک و همتایی در خداوندی ندارد... .

گویی تمام ذرات در آسمان و زمین سکوت کرده اند تا این «کلمات آسمانی» و مقدس را بشنوند. چقدر زیبا سخن می گویی بانو!

شما تفسیر همان حدیث مقدسی هستید که پیامبر اعظم الهی صلی الله علیه و آله فرمود: «بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمِ الاَخْلاقِ.» چه کمالی بالاتر از اینکه خداوند را کسی بدین زیبایی بستاید و بلاغت آن، عرش الهی را به تحسین وادارد!

سخن از آب و خاک نیست؛ که صدها «فدک»، فدای حرفی از این کلمات.

صحبت از عظمتی است که نادیده گرفته شده است.

سخن از شکوهی بی نظیر که برایش «بدل» تراشیده اند.

این همان آیینه وجیه اللهی است که می شود صفات متعالیه را در زوایای مختلفش دید.

دوم - غربت جان‌کاه کوثر۱

دوم - غربت جان کاه کوثر(۱)

مدینه برای تمام زائران و حج گزاران مؤمن، همیشه محل یادآوری خاطرات تلخ و

۱- متن از نگارنده اثر.

شیرین فاطمه زهرا(س) است و تلخ ترین خاطره همانا سوگ یاد و شهادت اوست!

شهادت غریبانه ای که تا ابد از یاد مدینه نخواهد رفت و آن شب، شبی که طولانی ترین شب برای علی(ع) بود. نگاه دلت، سرشک چشمانت را به میهمانی شبی می خواند که تمام زمین و زمان افسوس بر لب، افسون شده بود. چراکه شب، در پیش و مدینه، سر درگم که با مصیبت زهرا(س) چه کند.

مگر چند ماه از عروج روح پیامبر گذشته بود؟ سوگ فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز از جان مدینه رخت نبسته بود که به سوگ فرزند دلبند حضرت بنشیند.

چه کسی باور می کند ام ابیها دیگر خطبه نخواهد خواند، دیگر صدای مویه هایش از بیت‌الأحزان نخواهد آمد، دیگر مستمندان را کسی به خوان پر صفای اهل بیت(ع) دعوت نخواهد کرد. شب در پیش و مدینه، اندوهگین که چگونه بپذیرد این ماتم ناگهانی را؟ اگرچه این پیشامد را از رنگ رخساره زهرا(س) حس کرده بود. حتی ناگهانی این داغ زودهنگام را از زبان پیامبر شنیده بود؛ زمانی که وداع پیامبر با جهان مادی شکل می گرفت و زهرای مرضیه، بیش از همه، رنج این ماتم را حس می کرد؛ رنجی که آشکارا در کتاب اسرار اهل بیت(ع) نوشته شده بود؛ کتابی که هم سنگ ایمان زهرا(س) و هم تراز یقین حضرت علی(ع) بود.

چگونه می شود کوثر پیامبر، ترجمان کلام الهی، بانوی بانوان باایمان جهان، از ناراستی های مردم آگاه نباشد؟ او که بارها برای مظلومیت حسن و حسین(ع)، همراه پدر گریسته بود، چگونه از سویدای تاریک و تیره دل مردمان، بی خبر مانده باشد؟

ص:۵۳

سوم – زهرا؛ شهید محبت۱

سوم – زهرا؛ شهید محبت(۱)

اینک مدینه بود و مردمان بدعهدی که در کمال جهالت، حتی ستم به خاندان پیامبر را انکار می کردند، چه رسد به شهادت زهرا(س). نمی توان باور کرد آن مردمان بدعهد، این همه حدیث درباره حضرت زهرا(س) را از زبان پیامبر راستین الهی نشنیده باشند که فرمود: «انّ الله تبارک و تعالی خَلَقَنی وَ عَلیّاً وَ فاطِمَه وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسینَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛ به راستی که خداوند تبارک و تعالی، مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) را از نوری یگانه آفرید».(۲) فرمود: «اَنَا شَجَرَهٌ وَ فاطِمَهُ فَرْعُها وَ عَلِیٌّ لِقاحُها وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ ثَمَرُها وَ مُحْبُوُهُمْ مِنْ اُمَّتِی وَرَقُها؛ من همانند درخت (شجره طوبی) هستم و فاطمه(س) و علی(ع)، شاخه ها و حسن و حسین:، میوه های آن و دوستان اهل بیت من از امت، برگ های آن هستند».(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در کلامی دیگر می فرماید:

اَللّهُمَّ إِنّیَ اُشْهِدُکَ إنّی مُحِبٌّ لِمَنْ اَحَبَّهُمْ وَ مُبْغِضٌ لِمَنْ أَبْغَضَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُمْ وَ وَلِیٌّ لِمَنْ والاهُمْ.(۴)

خداوندا! من تو را شاهد می گیرم که دوست دارم آن که آنان را (اهل بیت(ع)) دوست داشته باشد و کینه می ورزم به آن که با آنان کینه ورزد و سازگارم با آن که با آنان سازگاری کند و در جنگم با آن که با آنان بجنگد و دشمنم با آن که با آنان دشمنی کند و دوستم با آن که دوستدار آنان باشد.

ص:۵۴

۱- متن از نگارنده اثر.

۲- کشف الغمه، ج ۱، ح ۴۵۸؛ شیخ عزیزالله عطاردی، مسند فاطمه زهرا(س).

۳- امالی طوسی، ج ۱، ح ۱۸.

۴- امالی صدوق، ح ۲۹۱.

حضرت باقر(ع) که چون غواصی، اقیانوس عظیم قرآن را سیر کرده، فرموده است در آیه: «إِنّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی»،(۱) منظور از عدل، وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله ؛ احسان، علی بن ابی طالب(ع) و ذی القربی، حضرت فاطمه(س) و فرزندان اوست. امام صادق(ع) نیز درباره «حَیِّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» فرمود: «خَیْرُ الْعَمَلِ وَدُّ فاطِمَهُ وَ وُلْدِها؛ بهترین رفتارها، دوستی حضرت زهرا(س) و فرزندان اوست»،(۲) همان حی علی خیرالعملی که بارها در طول روز و شب می شنویم و صدای پژواک بلندگوها، عظمت اهل بیت(ع) را در خاک و افلاک می پراکنند. آری، آنان، آن مردمان بدعهد بدسلیقه که زر و زور و زیور را به جای اهل بیت(ع) و ولایت علوی انتخاب کردند، چه بدمردمانی بودند که ناسره را به جای سره برگزیدند! افسوس که فقط به آن انتخاب نادرست بسنده نکردند و چنان کانون محبت الهی را با رفتارهای ناشایست آزردند که انسیه حورا، دیگر راضی به حضور در میان امت پدرش نشد.

چهارم – نجوایی با تربت پنهان۱

چهارم – نجوایی با تربت پنهان(۳)

تنها فدک نبود که پاس حرمت یگانه دلاور اسلام، علی مرتضی(ع) را نگه نداشتند! تنها علی نبود که با تمام سفارش فاطمه، پاس حرمت حریم اهل بیت را نادیده انگاشتند! تنها خانه فاطمه نبود که حریم حرمت پیامبران الهی،

۱- تفسیر فرات، ۸۵؛ مسند فاطمه زهرا(س)، ص۲۴۹.

۲- مسند فاطمه زهرا(س)، ص ۱۶۰؛ المناقب، ج۲، ح ۹۰.

۳- متن از نگارنده اثر.

محل فرود وحی و جایگاه حضور فرشتگان را به آتش کشیدند؛ خانه فاطمه ای را که خداوند پیش از آفرینش، او را برای اسلام، برای محمد صلی الله علیه و آله ، برای علی(ع)، برای حسن و حسین(ع)، برای زینب و ام کلثوم(ع)، برای تمام امامان(ع) به ویژه مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف برگزید؛ خانه کوثر حقیقت، کوثری که در نقطه نقطه این جهان، فرزندان سیدش، راویان حدیث مظلومیت و وارث سیادت او هستند.

در حدیث است که حسین بن علی(ع) فرمود:

چون فاطمه(س) از دنیا رفت، امیرمؤمنان علی(ع) او را پنهانی به خاک سپرد و جای قبرش را ناپدید کرد. سپس برخاست و رو به جانب قبر پیامبر کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، از جانب من و از جانب دخترت و دیدارکننده ات و آن که در خاک رفته و از من جدا شده و نزد تو آمده و خدا زود رسیدن او را نزد تو برایش برگزیده است.

ای رسول خدا! شکیبایی ام از دوری محبوبه ات کم شده و بردباری ام از دوری سرور زنان جهان از بین رفته است. ای رسول خدا! دیگر این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند. اندوهم همیشگی است و شبم در بی خوابی می گذرد و غمم پیوسته در دل است تا خدا خانه ای را که تو در آن اقامت داری، برایم برگزیند. غصه ای دارم دردناک و اندوهی دارم بی پایان. چه زود میان ما جدایی افتاد! فقط به سوی خدا شِکوه می برم.

به همین زودی دخترت از هم‌دست شدن امتت در غصب حقش، به تو گزارش خواهد داد. همه ماجرا را از او بپرس و گزارش را از او بخواه؛ زیرا چه بسا درددل هایی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت، ولی

اکنون می گوید و خدا هم داوری می کند که او بهترینِ داوران است.(۱)

گویی در کنار مولا ایستاده ای و به غریبانه های او گوش می دهی. پهنای صورتت از اشک پر می شود ومی گویی: بانوی بی مانند خلقت، یا فاطمه زهرا(س)! در یاد اندوهان نابهنگام تو، نای دل، نغمه خون می نوازد. ما را در ماتم جان گدازت یاور باش و از کانون محبت خود و فرزندانت دور مدار! که سزاوار باد تو را بالاترین اجرها در سرای باقی، همان مقام قرب الهی. بادا که در محشر تنهایی، شفاعت فرزندانت، یاورمان باشد!

فاطمه(س)، خود، همان نعمتی است که بدان اشاره می کند: «نعمتی که شکوهش از شمارش بیرون و ابتدا و انتهایش، فارغ از ادراک عوام است». نعمتی که خدای تعالی، او را «کوثر» خلقت می داند؛ زلال و بی بدیل، زلال تر از نور، زلال تر از تمام چشمه های بهشتی!

این مکتب، از آفتاب حقیقت سرچشمه گرفته است؛ از پیامبر اعظم الهی صلی الله علیه و آله تا امیر ولایت عشق، حضرت مولا(ع). از حضرت صدیقه زهرای مرضیه(س) تا امام حسن(ع) و امام حسین(ع)؛ همگی تفسیر کلمه «حق» هستند؛ حقی که جز در آیینه شریعت نبوی و ولایت علوی پدیدار نگشته و نخواهد شد؛ خواه تفسیر «و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» باشد، خواه تأویل «قد افلح المؤمنون.» چهارده معصوم، کلمه واحدی هستند که کلمه «حق» را تشکیل می دهند و هر که در پی حقیقت است، تنها با مددجویی از چراغ

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶.

هدایت آنان می تواند به مفهوم حقیقت دست یابد.

در این آیینه، این وجود لاهوتی صدیقه کبری، فاطمه زهرا(س) است که با تمام کوتاهی عمرش و مصایب زندگی اش، وارث تمام مکارم اخلاقی حضرت پیامبر است و بالاتر و والاتر از همگان در کشف اسرار حقیقت، حقیقت ناب.

هیچ جای شگفت نیست اگر حضرت فاطمه(س) را مرکز و محور ولایت در نظر بگیریم؛ هموست که پیونددهنده شکوه «نبوت و ولایت» است و سبب ادامه حیات «امامت» بعد از «رسالت»؛ همچون وجود عشق در میان اتحاد عاشق و معشوق.

هموست که فرزندی شایسته برای پیامبر، همسری نمونه برای حضرت علی(ع) و مادری برگزیده برای تربیت فرزندانی همچون امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بود. کیست در عرصه حیات بشری که بتواند کسی همچون سید شهیدان و سرور آزادگان را به دامان بپرورد، جز صدیقه اطهر، راضیه مرضیه، حضرت فاطمه زهرا(س)! کیست مادر زینب(س)، جز زهرا(س)! عظمت خطبه های زینب را باید در وجود زهرا دید؛ آری اصل به اصل برمی گردد.

خاک و افلاک کدام است؛ آیینه شکوه «لولاک» است زهرا(س). عظمت فاطمه را باید در مرام فاطمه جست. فاطمه، فاطمه است!

آنچه حضرت بانو(س) در مسجد قرائت فرمود، تنها یک خطبه نبود؛ کتابی مشتمل بر اصول عقاید، اخلاق، فقه و احکام، سیره نبوی و شرح ولایت علوی بود.

ص:۵۸

آنچه فرمود، تنها دفاع از حق خود نبود؛ دفاع از حقوق اسلام و میراث گرانبهای حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله بود.

اگر آن روز، مسلمانان به مفاهیم آن خطبه گران سنگ دست نیافتند، امروز به راحتی می توان فهمید که دلواپسی های زهرای مرضیه برای چه بود.

صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا(س)، یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ! یا مظلوم!

سلام بر تو که تنها بانوی شایسته تعلیم اسرار آسمان بودی و خانه نبوت و امامت، از نور عصمتت عطرآگین می شد.

سلام بر تو ای بانوی بی بدیلی که نه تنها نام آسمانی ات، بلکه القاب شکوهمندت، ترجمان تمام خوبی هاست. مسجد بدون یاد شما، از شور عبادت خالی می ماند؛ چراکه شأن خداوند، برتر و بالاتر از این است که محتاج عبادت گمراهان زبان‌بسته دست‌بسته دل وجان بسته باشد!

کسی که عاشق و محب شما اهل بیت(ع) نیست، جایی در ملک وملکوت ندارد کسی که دست بر سینه بایستد و به سفارش کسی که «صحیح» نمی‌دیده و «صحیح» نمی‌انگاشته، نماز بخواند!

خاتون دنیا و آخرت! وقتی شما مفهوم"حی علی خیرالعمل" هستید، چرا گوش به مهملات اغیار بسپاریم که خود مصداق "ولاالضالین"اند؟

سلام بر تو که فرزند برترین پیامبر الهی هستی و به مقام خاکی و افلاکی ات همگان رشک می برند! سلام بر تو که همسر شگفت انگیزترین مرد تاریخی؛ همسر علی(ع) حیدر کرار! سلام بر تو که مادر فرزندانی از جنس نوری؛ از جنس «نورٌ علی نور»!

ای عظمت آل عبا(ع)، ای تفسیر طاها و یاسین و کوثر، ای ترجمان شگفت «حی علی خیرالعمل»!

ص:۵۹

ای معنای باشکوه «انا اعطیناک الکوثر»!

ص:۶۰

فصل سوم: قبرستان بقیع

اشاره

فصل سوم: قبرستان بقیع

زیر فصل ها

الف) مفهوم شناسی بقیع

ب) معصومان آرمیده در بقیع

ج)اهل بیت و اصحاب آرمیده در بقیع

د) دیگر آرمیدگان در بقیع(۱)

فصل چهارم: بیت الاحزان

الف) مفهوم شناسی بقیع

اشاره

الف) مفهوم شناسی بقیع

«بقیع جایی است که در آن درختان گوناگون یا بیخِ(۲) هر نوع باشد و همچنین نام گورستانی است در مدینه که آن را «بقیع الغرقد»(۳) نیز می گویند. گویا مرقد حضرت فاطمه زهرا(س) و چهار تن از ائمه و بسیاری از صحابه پیغمبر در آنجاست».(۴)

«همچنین بقیع به معنای مکانی است که درخت های گوناگونی داشته باشد و در شهر مدینه پنج بقیع بوده است: بقیع مصلّی که پیغمبر در آنجا نماز عید می خوانده؛ بقیع غرقد که مقبره مدینه است؛ بقیع زبیر که پیغمبر آنجا را به زبیر بن عوام داده بود تا از طریق آن زندگی کند؛ بقیع جنجبه و این نام درختی است که در آنجا روییده بود و بقیع بطحان که نزدیک رودخانه بود».(۵)

۱-

۲- بیخ: کنده.

۳- غرقد: نوعی درخت بزرگ خاردار است.

۴- فرهنگ عمید، ج ۱، ص۴۲۸.
۵- اصول کافی، ج ۲، ص۳۴۴.

امام صادق(ع) فرمود:

عباس نزد امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد: «یا علی، مردم گرد آمده اند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلّی دفن کننـد و مردی از ایشـان پیش نمـاز آنهـا شود.» امیرالمؤمنین به سوی مردم آمـد و فرمود: «ای مردم، همانـا رسول خـدا در حال زنـدگی و مرگش، امـام و پیشواست و خودش فرمود من در همـان خـانه‌ای که قبض روح شوم، به خاک سپرده شوم.» آن گاه نزد در ایستاد و بر آن حضرت نماز گزارد. سپس به مردم دستور داد تا ده نفر بر او نماز خوانند و خارج شوند.(۱)

بقیع به جـایی می گوینـد که درختسـتان باشـد؛ درختـانی که روزی سـایه به خـاک داشـتند و امروز درختـانی دارد که سایه بر افلاک و ملکوت الهی دارند و عظمت نامشان سرسبزتر از هر درختی در جهان به چشم می خورد.

بقیع دیروز با امروز تفاوتی فراوان دارد. حسد خاکیان هرگونه سرسبزی را - به ظاهر- از آن زدوده، ولی نتوانسته است باطن و معنویت آن همه «حضور» را خدشه‌دار کند!

کوردلانی که توان دیـدن عظمت ولایت را نداشـتند، در طول تاریخ کوشـیدند تا هر جا نشانه های ولایت را به پندار خودشان نابود کنند، اما تنها خودشان را رسوا کردند و تصاویر امروزی «بهشت بقیع»، گویاترین نکته در این باره است.

خفتگان بقیع، کاخ‌نشـینان پارس و روم نبودند که مزار خاکی شان حسـرت برده شود، بلکه خود، پادشاهان خاک نشین بودند. آنان را از خاک نشـینی باکی نبوده و نیست، ولی رفتار ناسـتوده برخی مسـلمان نمایان، برای مسـلمانان اغماض کردنی نیست؛ چرا که در جهان سابقه نداشته است

ص:۶۲

۱- همان.

که با علمای امتی یا شهر و دیاری، چنین ناجوان‌مردانه رفتار شود.

بقیع، تاریخ فروخفته در کتاب خاکی روزگار است که هر روز، خورشید پرتو مظلومیت آن را به شیشه های هتل های مجللِ روبه‌رو منعکس می کند و وجدان های فروخفته در غبار زمانه را به بیداری فرا می خواند.

سلام و درود بر خاک بقیع، بهشت پاکان فروخفته در اشک زائران، درود!

یک - تنها غریبستان تاریخ۱

یک - تنها غریبستان تاریخ(۱)

از «باب بقیع» می گذری و بوی خاک، خاکی معطر، نگاهت را به سمت مکانی می گرداند که بسیار ساده و بدون تکلف است! تواضعی که در این مکان موج می زند، همانند اشک زائران آن است که همیشه متواضعانه همراه سرهای فروفکنده از شدت اندوه، در کنار «بقیع» دیده می شود.

نخوت را باید در ساختمان های سفید آن سوتر مشاهده کرد که برای «زندگی» ساخته شده اند. زندگی؛ زندگی همراه با خوردن و پوشیدن و نوشیدن و در نهایت، برای رفع خستگی، رفتن و کنار «ستون»های بی شمار «مسجد» دراز کشیدن!

زبان اهل درد را دردمند می داند و آنانی که بی نام و نشان، عالم‌آرای خاکستان بقیع هستند، خود، پناهندگان دردمندان بوده و هستند؛ چه بماند به دانستن زبان دردمندان و دردمندی!

گناه آنان هم جز این نیست که هر که از هر نقطه می آید، در کنار بقیع با آنان به زبان خویش سخن می گوید و جواب دریافت می کند و می رود! اما آنها، آنهایی که با چفیه های قرمز، تنها به یک کلمه «رو، رو» عادت کرده اند،

۱- متن از نگارنده اثر.

هیچ زبانی را جز زبان پر نخوت خود یاد نگرفته اند.

مبادا نسیمی از مهر و الفت به دلشان بوزد! مبادا سیرت الهی در جانشان بشکفد، مبادا دست از «اهریمن» کشیده به «سلیمان بقیع» روی بیاورند! سلیمان بقیع، امیر خاک‌نشین، فرزند بوتراب - پدر خاک - با اخلاقی به قول اهل مروت و فتوت، خاکیِ خاکی!

سلیمانی که وقتی به دنیا آمد، حضرت جبرییل(ع)، او را در آغوش پرندین خویش گرفت و به گردش آسمان ها برد. آن گاه حضرت میکیئیل و فرشتگان مقرب در آغوشش گرفتند. سلیمانی که خاکی و افلاکی با ملکوت نامش آشنا بودند و امروز در خاکستان بقیع - بقیعی که به بزرگی بیت الاحزان است - به آرامش غنوده است؛ چنان آرام که حتی زائران آرامش هم کرامت و حسن خُلق او را در فضای غم‌گرفته بقیع حس می کنند؛ فرزند مظلوم علی(ع) و فاطمه زهرا(س)!

ای خفته در پناه تاریخ، بقیع

آیینه نمای آه تاریخ، بقیع

مصداق تمام غصه هامان هستی

مظلوم ترین نگاه تاریخ، بقیع(۱)

دو - آیینه نگاه زائران ۱

دو - آیینه نگاه زائران (۲)

زائران، تکبیرگویان اجازه ورود می گیرند؛ چشم ها را می بندند و دل به تلاوت دعا می گشایند: «السلام علیک یا فاطمه الزهرا(س)»، سلام ای کوثر عشق، ای مادر مهر! سلام بر تو و تربت پنهانت، سلام بر تو و مظلومیت آشکارت، سلام بر تو و مرقد فرزندانت...! اشک ها به گونه ها سرازیر می شوند و آه ها به آسمان

۱- شعر از نویسنده اثر.

۲- متن از نگارنده اثر.

بلند.

اینک، این تصویر غریبانه بقیع است؛ تصویر حقیقتی که هیچ گاه در پس پرده ها پنهان نخواهد شد. بقیع فقط یک گوشه از تاریخ نیست؛ قاموس سرگذشت اسلام است؛ قسمت گم‌شده ایمان که برای یافتنش باید صداقت داشت.

کجاست آن ابوذر عشق که فریاد برآورد: «آی، کاخ های روبه رو به خدا که ارتفاعتان از ارتفاع عقال ها کمتر و مساحتتان نازک تر از محیط عینک هاست طولی نخواهد کشید که خشم آسمان فراگیر شود!»

بقیع، قسمت گمشده بهشت در زمین است که فقط شیفتگان مکتب ولایت، قادر به دیدن آن هستند؛ چراکه در قاموس مهر و عطوفت تشیع، شهود، قسمتی از معرفت است و تماشا، آیینه حقیقت.

از خودگذشتنی است فلکِ تازی نگاه

تا نگذری زخود، نتوان هیچ جا رسید

چون ناله ای که بگذرد از بند بند نی

صد جا نشست حسرت دل، تا به ما رسید(۱)

بقیع همان بهشت ابرار است؛ بهشتی که رسیدن به آن با بهانه نیست، بلکه باید بهایش را پرداخت و بهای آن «عشق ولایت» است و بس؛ عشقی که بدون واهمه از ناراستی های روزگار، در دل و جان انسان های مؤمن ریشه دوانیده است و دل هر آزاده ای را با دیدن بقیع - در کنار هتل های آراسته به تزویر و ریا - می آزارد!

در آن دیار که حتی غم، شکسته سرو و صنوبر را

چگونه گرد نخواهد خورد کنار آینه، باور را

۱- بیدل دهلوی.

خجل ز مردم بی باور، چگونه سر نزند خورشید

به آن دیار که حتی غم، شکسته سرو و صنوبر را

بدون گنبد و گل دسته، فقط مزار غریبان نیست

که می شود به خدا فهمید، تمام غربت حیدر را!

سکوت و غربت دریاها، همیشه عاطفه انگیزند

نگاه صخره نمی داند رموز ساده باور را

به سمت صبح بهاری ژرف که فصل رویش ایمان است

بقیع خاطره ها برده نگاه پرده آخر را (۱)

آری، تلخ است دیدن تربت غریبانه بزرگانی که خود نه تنها ائمه امت، بلکه دانشمندان بزرگ عرصه علوم اسلامی بودند و در هیچ جای دنیا با فرهیختگان و آثار آنها چنین ستمی روا داشته نشده است؛ ستمی چنین هولناک درباره معصومان آرمیده در بقیع و تربت آسمانی آنان!

ب) معصومان آرمیده در بقیع

اشاره

ب) معصومان آرمیده در بقیع

یک - حضرت امام ابامحمد حسن مجتبی(ع)(۲)

همان عزیزی که با خاکساران، خاک‌نشین و با جلوه سرایان، بی باک نشین بود؛ سید عرب و عجم، امیر ملک محبت و عشق، والی دیار جن و انس، مقتدای حور و مَلَک، ترجمان حسن پروردگار!

آ ن که قلم، در وصفش ناتوان و زبان، عاجز از بیان است؛ سید مظلومی که سحرگاهان، خورشید در بقیع به پای‌بوسی اش می رود و شام‌گاهان،

۱- شعر از نویسنده اثر.

۲- متن از نویسنده اثر.

مهتاب و ستارگان، چلچراغ صحن و سرایش می شوند.

آن گاه که گوش دل به پیغام سروش می سپاری، این نوا در جان و دلت غوغا می کند که:

هرجا نسیم سبز صبا موج می زند

گویی به یاد روی شما، موج می زند

ای بی قرار حسن شما، هرچه دل‌نواز

در کویتان شمیم خدا موج می زند

انگار کهکشان به تماشا نشسته است

آنجا که داغ خاطره ها موج می زند

شوق زیارت است، ولی نه در آن دیار

شادی کنار غم همه جا موج می زند

دل‌مویه های غربت آن خاک عطرگین

وقتی درون سینه ما موج می زند!

دریای مهر از دل آن تربت شریف

در چشم زائران دعا موج می زند(۱)

گویی تبسم بقیع آکنده از عطر سیب است؛ عطر سیبی که هنوز هم بهترین خاطره مدینه و دل‌انگیزترین عطر پگاهان کربلاست؛ عطری که تا ابد، همچون غنچه لبخند حسن و حسین علیهما السلام در آیینه خاطرات مدینه خواهد ماند؛ خاطره تولد نخستین میوه طه، همان کودکی که همچون نوری از دل خورشید تراوید، قدم درعالم خاک نهاد وآغازین معجزه حضورش را با سجده در برابر محبوب و حبیب خویش، به تماشا گذاشت! او فرزند رسالت و امامت بود. نخستین میوه پیوند رسالت و امامت؛ نخستین تجلی نور ولایت.

شاید تمام عرشیان، از روز ازل منتظر تولد او بودند تا پرچم کرامت را در قحط جوان مردی به اهتزاز درآورد! آری او آمد از ازلی ترین نقطه آفرینش تا سفیر مهر و محبت باشد؛ سفیر کرامت و احسان حتی به دشمنان؛

۱- شعر از نویسنده اثر.

دشمنانی که غافل از نان و احسان اویند؛ غافل از کریمی که بی بدیل و بی نظیر، در ملک و ملکوت است و خواهد بود.

او آمد تا در تاریک ترین فصل جهان، چلچراغی از نور و هدایت باشد.او آمد تا مقدمه ساز قیام عاشورا باشد. او آمد تا ولایت، اوج غریبانگی خود را به تماشا بنشیند؛ آن هم در بقیع، جایی که تاریخ مصور آل الله است.

درود حضرت حق و تمامی خوبان، به نام و یاد و تولد و شهادتش باد! مولاجان، دست ما و دامان احسانت!

دو – حضرت امام ابالحسن علی بن الحسین(ع)۱

اشاره

دو – حضرت امام ابالحسن علی بن الحسین(ع)(۱)

بقیع، فقط یادگار غربت امام مجتبی(ع) نیست، که غریبستان داغ های نینوایی چهارمین حجت خداوند در زمین است؛ غریبستان فرزندی از فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، همان خورشید پرفروغ عبادت و هدایت، همان هم نام مولایی که مجموع صفات الهی بوده و هست؛ اصل و فرع تمام اوصاف حسنه!

«علی» همانند نیایَش؛ در شجاعت و غیرت، در متانت و کمال، در عبادت و تسبیح، در کرامت و جود!

او ادامه انبیا و تبلور اندیشه های الهی در عصر خویش بود: اشراق آدم(ع) در نگاه؛ صداقت نوح(ع) در زبان؛ ایمان ابراهیم(ع) در دل؛ شهود موسی(ع) در بیان؛ قدرت عیسی(ع) در نفس؛ نور محمد صلی الله علیه و آله در جبین؛ بلاغت علی(ع) در بیان؛ صداقت زهرا(س) در زبان؛ کرامت حسن(ع) در نفس و شهامت حسین(ع) در دل، صفاتی اند که از او «زین‌العابدین» ساخته بود.

۱- متن از نگارنده اثر.

غربت نواز دل غریبان؛ آرامش دل یتیمان؛ خلوت فروز سینه بی پناهان و فروغ دیده دردمندان بود. خورشیدی از منظومه کوثر بود که انوار الهی اش از مدینه تا شرق و غرب عالم سایه خواهد افکند و درماندگان طریق سعادت را به رستگاری رهنمون شد.

امامی که از عاشورا سخن ها داشت و در یک روز، تنها یک روزتمام، غم های عالم را تجربه کرد. از دارالاماره کوفه تا دارالخلافه شام، ذره ذره جسم و جانش در فشار غم ها و زنجیر ها و از آن بدتر با رفتار ناشایست امت نادان، آزرده شد، ولی تمام آن مصائب نتوانست سید عابدان و امام ستایشگران را به زانو در آورد. در شام تیره روز ستمگران، همچون خورشید بر منبر جد خویش رفت و خود را چنین معرفی کرد: «ایها الناس! منم فرزند مکه و منا، منم فرزند زمزم و صفا، منم فرزند فاطمه زهرا(س)، منم فرزند دخت نبی مصطفی صلی الله علیه و آله ، منم فرزند خدیجه کبری(س)، منم فرزند امام مقتول به تیغ اهل جفا»، منم فرزند شهید لب تشنه کربلا، منم فرزند آن که شما مردمان، او را با لب تشنه به شهادت رساندید... .

شهر شام؛ شهر فرومرده در جهل اموی را، تلنگر دستی «الهی» نیاز بود تا پرده از چهره ریاکاران و رفتار فریب کارانه آنها باز گیرد. خطبه های امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س)، شرافت نبوی و صداقت علوی، نجابت وجودی اهل بیت(ع) را به شامیان معرفی کرد و قصرنشینان میمون باز اموی دوباره مثل روز بدر به خفت و خواری مبتلا شدند.

آی مدینه، به خود ببال که عرش به خاک گرانبهای تو رشک می برد.

ص:۶۹

کسی را که آغوش گرفته ای، زیبا ستایشگر حضرت حق، سید عابدان و امام عبادت‌کنندگان، فخر عالم امکان، افتخار تمام اولیاءالله است.

صلوات و درود خداوند بر تو باد ای صاحب صحیفه عشق، ای آیینه مکارم اخلاق، ترجمان نور؛ حضرت علی بن الحسین(ع)!

مولا جان، یا اباالحسن، سلامت باد!

سلامت باد هر لحظه ای که با یاد خدا به سر می بریم!

سلامت باد در ذکر و تشهد، در رکوع و سجود، در قنوت و سلام!

سلامت باد در برگ برگ صحیفه های عشق، در توسل و کمیل، در «یاسین» و «کوثر»، در عطر لحظه لحظه «قدر» و «الرحمن»؛ در تک تک دعاهای اوقات!

سلامت باد در لحظه لحظه ای که نفس می کشیم و در سایه شما اهل بیت(ع)، سرافرازترین مردمان زمینیم؛ سرافراز از پاکی جسم و جان، زلالی روح و روان!

مولا جان، علی بن الحسین(ع)، سلام و درود خداوند بر لحظه ای که خاک مدینه، بوسه بر قدمت زد و بر لحظه ای که تربت «بقیع» تن شریفت را در آغوش گرفت!

درود خداوند بر لحظه ای که دیگر بار، مبعوث خواهی شد و در آستان قرب الهی، ما شرمندگان آستان آسمانی ات را شفاعت خواهی کرد!

فضای بهشتی۱

فضای بهشتی(۱)

تقدیم به امام سجاد(ع) و تربت آسمانی تربنان بقیع!

چقدر خاطره دارید از این فضای بهشتی

ص:۷۰

۱- شعر از نویسنده اثر.

کبوتران مهاجر، فرشته های بهشتی

چقدر زمزمه هاتان قشنگ و پاک و زلال است

کمی دوباره بخوانید هم از دعای بهشتی

در این حرم که حریمش، شمیم عاطفه دارد

در این مکان که هوایش بود هوای بهشتی

بخوان کبوتر تنها، بخوان به سوز دل ما

در این مکان مقدس، از آن سرای بهشتی

قسم به نام تو مولا، قسم به خاک بقیعت

که دست لطف تو باشد گره گشای بهشتی!

همیشه بوده دعایم که از صفای تو یابم

شفا، شفای دو عالم؛ دوا، دوای بهشتی

سفیر عشق۱

سفیر عشق(۱)

آوازه آن سفیر عشق ازلی

پیچید به هر دیار، با صوت جلی

هر جا که قدم نهاد و هر جا که نشست

صد قافله شد، اسیر اولاد علی(ع)

سه – حضرت امام اباجعفر محمد بن علی(ع)۱

سه – حضرت امام اباجعفر محمد بن علی(ع)(۲)

آه، ای بقیع، ای غربت همیشه نشسته بر دل زخمی تاریخ!

تصویر غروبت را با کدامین حنجره فریاد بزنم آن گاه که خورشید، برای

ص:۷۱

۱- شعر از نویسنده اثر.

۲- متن از نگارنده اثر.

بوسیدن تربتت سر به سریر خاک می گذارد؟

با کدامین حنجره، آرامشِ نشسته در اندوهم را فریاد بزنم تا بغض فرومرده در گلو، جانی دوباره بگیرد؟

امان از گریستن خاموش، امان از این سکوت بارانی!

آه، ای بقیع، ای آیینه عرش الهی! بگذار قبیله نامرد، تجاهل کنند فروغ لایزالی آستان حضرت امام محمد باقر(ع) را که آسمانیان، التجا به بلندای آستانش می آورند و زمینیان، توسل به نام شریف و آسمانی اش!

با دلی اندوهگین، بالای کوه می رود و چون حضرت شعیب(ع)، از نامردمی ها شِکوه می کند. افسوس که اهالی مدین نمی شناسندش؛ همان گونه که شعیب را نمی شناختند!

شگفتی این تلاوت را تنها آسمان می داند و بس؛ آسمانی که بارها استجابت دعاها را دیده و ویرانی شهرها را تجربه کرده است.

... و رگ غیرت آسمان به جوش می آید و ابری تیره فام، غرّش کنان، ظهور عذاب الهی را گوشزد می کند.

امانات بی بدیل الهی را کسانی پاس می دارند که راه به سوی روشنایی گشوده باشند و مشام جانشان با عطر ولایت آشنا باشد، نه کج اندیشان خلیفه های اموی که چون خفاش، دایم از آفتاب گریزانند و افکار وارونه آنها را جز زر و زورپرستان تقلید نمی کنند!

نسب و نسبت نمی تواند شکل اهل عذاب را تغییر دهد؛ خواه «اموی» باشد، خواه «عباسی»، خواه «ناصبی» باشد، خواه «وهابی»!

ص:۷۲

مولای مظلوم! امروز هم اهالی عذاب به سفیدی کاخ هاشان می نازند و غربت بقیع را به فراموشی سپرده اند!

مولای مظلوم! چقدر جان گداز است مظلومیت آسمان در خاک. ای آسمانی ترین که شکافنده رموز تمام کاینات بودی، دشمنانت چه حقیرانه درباره تو می اندیشند!

این درد، درد ماست که دل به کوی غریبانه هایت دوخته ایم وگرنه باید سر به عرش برافراشت و تو را از سایه سار طوبی طلبید!

با تمام داغی که از غربت نینوایی ات بر سینه دارم، رو به قبله می ایستم و دل به غریبانه های بقیع می سپارم. کم کم حال و هوای عاشورایی نگاهم ابری می شود!

آه از این اندوه بی پایان، آه از این نگاه خسته تاریخ که مظلومیت فرزندان پیامبر را سالیان سال به نظاره نشسته است!

قنوت می گیرم و غرق در عظمت نامت، زمزمه می کنم: «اَللّهُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدِ بنِ عَلِی عَبدِکَ وَ خَلیفَتِکَ فی اَرضِکَ باقِرِ عِلمِ النَّبیّینِ».

سلام بر تو و عظمت بی پایانت که علوم عالیه تشیع، وامدار عنایت های ویژه توست!

سلام بر تو و خاندانی که تو را به دامان معرفت پرورده است!

سلام بر تو و خاندانی که مسیر معرفت الهی را از تو آموخته اند!

سلام بر تو و تربتی که یادگار غریبانه های توست!

سلام بر تو، سلام بر زندگی، شهادت و بعثت دوباره ات باد!

ص:۷۳

چهار - حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد(ع)

اشاره

چهار - حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد(ع)

شهید صادق(۱)

... باز هم بغضی پریشان می کند اندیشه ام را

باز هم غربت سرای چامه های جان گدازم

باز هم آیینه چشمان من ابری ابری است

باز هم در غربت تاریخ می پویم شکوه مصرعی از اشک هایم را

بخوان سمت غمت، حالا که در لذت اشک ها، به عشق جاودان خویش می بالم؛ بخوان سمت غمت مولا!

بخوان که با یاد تو، زیباترین پاسخ به احساسم فقط اندوه است.

تو را من دوست می دارم، به قدر آسمان هایی که چتر نور خود را بر مزارت، باز می سازند روز و شب!

غروب است و خورشید با چهره ای افروخته و چشمانی اشکبار، به پاک ترین نقطه زمین سر نهاده است. این عادت دیرینه اوست؛ سحرگاهان و شام گاهان، به نیابت از تمام دل‌سوختگان به زیارت «بقیع» می رود و سر به تربت فرزندان پیامبر می گذارد.

حتی به زیارت آن پنهان ترین گوهر کبریایی می رود که خاک آستانه زهرایی اش، سرمه چشم کهکشان هاست.

امشب بغضی به وسعت افلاک، عالم خاک را فراگرفته است و سوگواران دل شکسته، پای ضریح اشک ها دخیل بسته اند: «السلام علیک یا اباعبدالله یا جعفر بن محمد(ع)».

سلام بر تو و آستان آسمانی تربتت، سلام بر تو و فرشتگانی که بر

۱- متن از نگارنده اثر.

فضای بقیع بال گسترده اند!

سلام بر تو و کهکشانی که بر حریم حرمت طواف می کند!

مولا جان، امام مهربان، ای گیتی فروز علم الهی، ای منبع صداقت انوار متقین:

جاری ترین زلال ازل تا ابد، تویی

نامیده کردگار جهان، چون که «جعفرت(ع)»(۱)

مولا یا اباعبدالله، یا جعفر بن محمد(ع)، ای ضمیر پاک صداقت از وجودت گشته پیدا؛ ای نهایت ایمان و عشق، علم و تقوا؛ ای افتخار عصر و واقعه و یاسین؛ وی نور فجر و کوثر و هم طاها.

دین از توان علم تو محکم شد

مذهب به نام پاک تو هم، زیبا!

مولا جان، یا صادق آل محمد(ع)، چگونه مویه نکنم در سوگ مولایی که عظمت نامش، آسمان را به تواضع وامی دارد!

چگونه به این اشک های ناقابل بسنده کنم که وسعت مصیبت، فراتر از ادراک خاکی ما ناسوتیان است!

مولا جان، به روزهایی می اندیشم که مردمان در حق تو کوتاهی کردند تا جایی که نااهلان حکومت «عباسی» حریم حرمتت را شکستند!

مولا جان، شرمنده! کسانی که آن روز قدر تو را نفهمیدند و شرمنده، امروز، کسانی که از حسادت، توان دیدن این همه شکوه در فضای تربتت را ندارند!

مولای من، وقتی که وصف شما بر حریر اندیشه ها جاری می شود، برگ برگ درختان زبان به ستایش می گشایند و تمام چشمه ها با یاد تو می جوشند و تمام رودها به عشق تو می خروشند. بریده باد دست کسانی که حرمت

۱- شعر از نگارنده اثر.

آستانت را حفظ نکردند، بریده باد ...!

قسم به بقیع؛ قسم به فجر؛ قسم به اولین سپیـده عدالت که معجزه مهدوی(ع) به وقوع خواهد پیوست و آسـتان کبریایی تو برای همیشه در آغوش آرزومندان خواهد بود!

فقیه صادق۱

فقیه صادق(۱)

مولای بزرگوار، ای وسعت حکمت علی(ع)، ای شکوه دین محمد صلی الله علیه و آله ، ای فقیه آل ابراهیم(ع).

فقه و اصول و فلسفه، جز نقطه ای نبود

گر می گشود حوصله اوراق دفترت

ماییم و داغ حسرت عمری سفر، که دل

آید کنار تربت پاک و مطهرت

ماییم و زخم غربت لختی نگاه گرم

تا جان فدا کنیم ز غیرت، برابرت

ما را بگیر دست که از پا فتاده ایم

آقا به حق تربت پنهان مادرت(س)(۲)

قنـوت می گیرم و غرق در عظمت نـامت، زمزمه می کنم: «اَللّٰهُمَّ صَـلِّ عَلَی جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدِ الصَّادقِ خـازِنِ العِلم الـدّاعِی اِلَیك بِالحَقِّ النّورِ المُبین».

بقیع، امروز نیمی از تاریخ شیعه است؛ تاریخی که با تمام تحریف هایش هنوز پابرجاست و هنوز به محتوای خود در فصل های جاودانی و پایان ناپذیر می بالد.

هنوز در افق بی شمع و چراغش هزاران خورشید روشن می شود و اشک هزاران چشم، به امید دیدارش روشن است.

۱- متن از نگارنده اثر.

۲- شعر از نگارنده اثر.

بقیع نیمی از تاریخ شیعه است؛ همان گونه که کربلا و نجف و سامرا نیم دیگر تاریخ تشیع را تشکیل می دهند.

عطر سیبی که هر روز از بارگاه امام حسین(ع) به مشام مؤمنان می رسد، همان لحظه نیز از مزار امام حسن(ع) به مشام می رسد؛ چرا که نیم دیگر سیب در بقیع است، بقیع جغرافیای درد شیعه!

ای خفته تو در پناه تاریخ، بقیع

آیینه‌نمای آه تاریخ، بقیع

مصداق تمام غصه هامان هستی

مظلوم ترین نگاه تاریخ، بقیع(۱)

ج)اهل بیت و اصحاب آرمیده در بقیع

اشاره

ج)اهل بیت و اصحاب آرمیده در بقیع

یک - ابراهیم(ع)؛ فرزند حضرت پیغمبر(۲)

بقیع، بیت الاحزان غم های بی شمار آل‌الله است، محل اشک های سوزان پیامبر در غم ابراهیم(ع) است؛ ابراهیمی که جای اسماعیل(ع) را گرفت و پسری به نام ابراهیم، قربانی تقدیر پدری به نام محمد صلی الله علیه و آله شد. پسری که تنها برای غنچه بودن به دنیا آمده بود، همانند علی اصغر(ع) که برای غنچگی به دنیا آمده بود؛ غنچه ای که نابهنگام به خزان نشست. ابراهیم(ع) آمده بود تا دل پیامبر را چند ماهی گرفتار لبخند خویش سازد؛ گرفتار لحظات شیرینی که برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله با آن دل رئوف و مهربانش شیرینی صد چندان داشت.

بقیع، یادمان اندوه پیامبری است که با دست خویش، پسر هجده ماهه اش را به آغوش خاک سپرد تا روزی دختر هجده ساله اش نیز به او بپیوندد؛ دختری که یادگار تلخ ترین مرثیه ها در تاریخ اسلام است؛ دختری با

۱- شعراز نگارنده اثر.

۲- متن از نگارنده اثر.

غم های دیده و نادیده فراوان!

می ایستی و درود می فرستی به مزاری که حق نزدیک شدن به آن را نداری: «السلام علیك یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله . درود بر تو ای فرزند رسول خدا، ای ابراهیم!»

دو – ام سلمه۱

دو – ام سلمه(۱)

بقیع نه تنها مزار غریبانه دختران حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، رقیه، زینب و ام کلثوم(ع) است که مزار غریبِ بانویی از تبار نور است؛ بانویی بی بدیل در ایمان و معرفت، اخلاق و بصیرت، قرب و منزلت به خدا و رسولش که نام باشکوهش را در دفتر معرفت روزگار، همیشه قرین با صداقت می توان یافت. ام سلمه(س)، همسر فاضله پیامبر عشق و ایمان، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله .

ام سلمه(س)،ام‌المؤمنین، مادری که بعد از حضرت خدیجه(س)، مهربان ترین مادر برای حضرت زهرا(س) بود. مهرش با مهر زهرا(س) عجین شده و خانه اش که محل نزول رحمت الهی بود، به گونه ای محل نزول آیه تطهیر شد؛ خانه ای که قنداقه حسین(ع) را در آغوش پیامبر به تماشا نشست و بانویی که از اسرار شهادت امام حسین(ع) خبر داشت.

بانویی که راوی حدیث نبوی بود و با انفاس قدسی اش جز به راستی و راست گویی روی نیاورد. او با علی(ع) و آرمان های پیامبر همراه ماند و از کودکی تا شهادت زهرای مرضیه(س)، یاورش بود. نیز عارف رسالت بود و حامی ولایت باقی ماند و در تیرگی دل ها، نگاهش را با نور جمال زهرا(س) گره زد و به پاس معرفتش، نام و یادش با جاودانگی عجین شد.

۱- متن از نگارنده اثر.

معرفتش به رسالت و امامت چنان بود که هیچ گاه با فتنه گران همراه نشد و با فریب کاران به زبان تنبیه و نصیحت صحبت کرد. قاسطین و ناکثین را از آتش فتنه برحذر داشت و مهر مادری را به جای آورد.

بانویی از تبار نور که اسرار الهی را حفظ و اسرار شهادت مظلوم کربلا را برای اهل ایمان فاش کرد تا اهالی ایمان از عنایت های پروردگار در حق اولیای خویش آگاه شوند.

چنان امانت دار بود که حضرت حسین(ع) وصیت خویش را به او سپرد و او را مادر خطاب کرد. آری، مادری که مهربان ترین مادر برای زهرای مرضیه در سخت ترین زمان های عمرش بود. درود خداوند بر تو ای همسر مهربان پیامبر، بانوی بافضیلت، بانوی عشق و ایمان، ام‌سلمه(س)!

بگذار تربت بی شمع و چراغت خاموش بماند، اما تک تک ستون های مرمرین مسجدالنبی می دانند که حق با کیست و حق با که خواهد بود، آن گاه که پرده از روی کارها بیفتد و صبح، دوباره از کنار کعبه طلوع کند!

سه – حضرت فاطمه بنت اسد(س)۱

سه – حضرت فاطمه بنت اسد(س)(۱)

همگان دیدند که وارد خانه خدا شد و سه روز حرم امن الهی از تمام بیگانگان تهی شد تا هیچ نامحرمی قدم به حریم حرم نگذارد. سه روز حرم امن، میهمان خاتون گران‌قدر ابوطالب(ع) بود تا خداوند پرده از روی اسرار بردارد و رمز حضور بانوی هاشمی را در کعبه آشکار کند. آن گاه نفس ها در سینه همگان به شماره افتاد و شگفتی از چشم ها به دل ها

۱– متن از نگارنده اثر.

نشست و زبان ها از حیرت خشکیدند و دیوار کعبه شکافته شد. اینک زمان خروج فاطمه بنت اسد(س) از خانه کعبه بود. پای از «رکن یمانی» بیرون گذاشت، با کودکی در آغوش!

کودکی نه مثل دیگر کودکان، مظهر عجائب دو جهان، مظهر تمام عواطف انسانی، خیر مطلق و حق مسلّم که تنها در برابر حق خداوند تسلیم بود و بس!

فاطمه بنت اسد(س) آن روز علی مرتضی(ع) را در آغوش داشت، علی!

فاطمه(س) فقط، مادر علی(ع) نبود، که پیامبر نیز او را «مادر» می خواند!

تنها افتخار همسر ابوطالب، افتخار مادری علی(ع) نبود، بلکه از هشت سالگی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله ، تربیت او به عهده فاطمه بنت اسد(س) بود؛ افتخار تربیت یگانه پیامبری که رحمه للعالمین است و مایه مباهات تمام انسان های مؤمن در نقطه نقطه گیتی!

آری، شکوه نام و یاد حضرت فاطمه بنت اسد(س) با نام و یاد پیامبر و علی(ع) عجین شده است و عجین خواهد ماند؛ چه در بقیع بدون بارگاه باشد یا نباشد!

کدامین شُکوه از این بالاتر که هنگام خاک سپاری اش، پیامبر بر او گریست و فرمود: «خدا رحمتت کند، مادر!» و با پیراهن مبارکش او را کفن کرد. آن گاه در مزار او آرمید، تا خاک با گوهر وجودش به احترام رفتار کند. حتی در حقش دعا فرمود و طلب مغفرت کرد؛ مغفرت برای کسی که خودش همچو مادری مهربان بود و فرزندانش همچو برادرانی مهربان تر! چه برادری مهربان تر از علی(ع) برای پیامبر که تمام هستی خویش را بارها با پاک بازی نثار پیامبر دین و آرمان او کرد! سزاوار است

از چنان مادری، چنین فرزندی!

چگونه می توان از کنار پنجره های آهنی بقیع دل کند! بی آنکه از خاتون گران قدر اسلام حضرت فاطمه بنت اسد(س) یادی کرده باشی، مادری که مزارش نزدیک به مزار فرزندان خویش - ائمه مظلوم بقیع - است! دست ادب به سینه می گذاری و با خشوع و تواضع کلام درود می فرستی به بانوی بی نظیری که مادر و مربی پیامبر و علی(ع) بود؛ بانویی که هم ادیب بود و هم اهل روایت، هم فقیه بود و هم اهل جود و کرامت. او در علم و اندیشه همان قدر توانا بود که در خانه داری و تربیت مردان بی نظیری چون محمد و علی(ع)!

محبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله ، سرشار و به آرمان های الهی او سرشارتر بود. نام آسمانی اش، جاودان و یاد جاودانه هایش شکوه دل ها باد!

چهار - حضرت ام البنین(س)، وارث بیت الاحزان۱

چهار - حضرت ام البنین(س)، وارث بیت الاحزان(۱)

... می نشست و می گریست؛ مویه کنان در غمی که سنگینی آن را آسمان تحمل نمی توانست کرد!

چگونه می تواند مادری در غم بی کسی خود مویه کند، آن گاه «ام البنین اش» گویند! گویی وارث فاطمه(س) بودن، دلی پر شرار هم می خواهد تا بتواند چراغ «بیت الاحزان» زهرایی را روشن نگه دارد.

این لیاقت را بهایی باید پرداخت. برای هاجر شدن باید از اسماعیل گذشت، آن هم نه یکی، بلکه چهار تن را باید قربانی حرم دوست - جل جلاله - کرد تا وارث حرم اولیا شد !

۱- سید علی اصغر موسوی، اشارات، ش۷۴، ص ۷۳.

اینک بیت الاحزان، وارثی سترگ یافته است؛ مادر عباس(ع)، قمر بنی هاشم.

دریغا به حال و روزت دنیا! دریغا، دیگر چه کسی می تواند وصف قامت فرزند نزد مادر کند؟

دیگر چگونه می تواند به زلال جاری آب ها بنگرد و شمع وجودش از داغ عطش عباس(ع) آب نشود!

آن روز که بشارت ولادت فرزندان، آگاه از سرّاللّه نبود، آگاه از رموز اسرار علوی(ع) نبود، پهلوان خویش را تماشا می کرد و لبخند رضایت، چهره اش را می پوشانید. گویی نمی دانست آن بازوان سترگ را، آن سینه ستبر را، آن قامت دلارای الهی را تنها برای اسماعیل شدن آفریده اند؛ آن هم اسماعیلی که قربانی اش، زیباترین قربانی نزد خداوند است.

چگونه می توانست نَگِرید وارث بیت الاحزان، وارث گریه های نهان و آشکار زهرا(س)، وارث خانه ای که تجربه هایش با داغ و اشک و آتش عجین شده بود.

گویی زهرا(س) تنها نه برای پدر می گریست که فراوانی اسرار و داغ فرزندان بی شمار، چنگ به دلش می زد و او هم خود را به دل مویه های بیت الاحزان می سپرد.

چگونه نَگِرید وارث بیت الاحزان که تنها داغ، تنها داغ فرزندان نیست. او وارث حرمی است که فرزندانش را خاک کربلا، قربانی منای خویش کرده است.

گفته اند وقتی بشیر، مردم مدینه را از آمدن اسیران دشت کربلا آگاه ساخت، بانویی سرآسیمه سررسید و پیش از هر کس سراغ از امام

حسین(ع) گرفت که آیا زنده است یا نه؟

آری! همه سراغ از سرور آزادگان می گرفتند، اما کسی که شیرمردی همچون عباس را به دامان پرورده، چگونه دلواپس نباشد؟ چگونه اول از فرزند برومندش سراغ نگیرد؟

این زن چنان آزادگی از مهد آزادگی و آزادمنشی آموخته است که نمی تواند غیر از این رفتار کند. او «ام البنین» است، مادر فرزندانی بی نظیر و مادرخوانده فرزندانی بی نظیرتر! چگونه می تواند تربیت یافته مکتب علوی، جز این رفتار کند، همان گونه که علی(ع)، حجم دردهایش را با «چاه» تقسیم می کرد.

آری، چگونه نَگِرید وارث بیت الاحزان بر داغ فرزندان که او وارث حرمی است که فرزندانش را قربانی منای خویش کرده است. او تنها، مادر عباس نیست. او تنها، مادر جعفر نیست. او مادر حسین(ع) است، مادر زینب(س) است، مادر سکینه و رقیه است. او وارث حرم زهرا(س) است. سلام بر تو و تمام شکیبایی ات!

عطر گل یاس سلامٌ علیک

مظهر احساس سلامٌ علیک

قصد همین بود، ارادت به تو

مادر عباس، سلام علیک

تو به ادب درس ادب داده ای

تو به نسب اصل و نسب داده ای

با پسرانی همه خوب و نجیب

عزت و شوکت به عرب داده ای(۱)

مرثیه های غریبانه ما را بپذیر بانو!

درود خداوند بر مادر وفاداری ها! و درود خدا بر ام‌البنین(س) .

ص:۸۳

۱- قربانی، شاعر و مدیحه سرای انجمن محیط قم.

پنج – حضرت رباب بنت امرءالقیس(س)۱

پنج – حضرت رباب بنت امرءالقیس(س)(۱)

با کودکی بیست روزه در آغوش، از مدینه با امام(ع) راهی شد؛ راهی قربانگاه کودکش، منای فرزند نازنینش، مسلخ غنچه نوشکفته اش! هیچ کس همچو او نبود؛ در شرایط او نبود؛ نه کودکش تاب مسافرت داشت، نه خودش! اما عشق هم مشکل فزاست، هم مشکل گشا. عشق، اکسیر تمام حرکت هاست. حرکت کرد و با کاروان کربلا تا عمق ماجرا پیش رفت تا آنجا که وقتی شام غریبان چشم به گهواره خالی دوخت، از سویدای دل داغ علی اصغرش جوشید و تازه به یاد آورد که آن روز صبح چه اتفاقی افتاده است! دیگر نه امامی در کنار بود که عشق اولین و آخرینش بود، نه فرزند نازنینی که تمام زندگی اش.

دیگر برای رباب(س) جز سکینه(س) فرزندی و جز غم، مونسی وجود نداشت. از مدینه تا کربلا با عشق امام و تبسم فرزند زیست و هیچ رنجی از سفر ندید، ولی از کربلا تا کوفه و شام، دیگر از رباب(س)، جز قامتی شکسته و دلی زخمی، اثری به جا نمانده بود. مویه کرد و گریست و در کربلا یک سال نه زیر سایه بان رفت و نه سایه بانی برگزید!

عشق امام حسین(ع) چنان در دلش جای گرفته بود که آن را با تمام دنیای نامحرمان عوض نکرد تا همچون زینب(س) – دل باخته شهید کربلا، یار و یاور او در طول زندگی – بیش از یک سال در اندوه سوگ او تاب نیاورد.

ص:۸۴

۱- متن از نگارنده اثر.

حضرت رباب(س) را اندوه سوگ فرزند از یک سو و اندوه شوی دلارایش از سوی دیگر، چنان افسرد که گل زندگی اش پس از یک سال از ماجرای کربلا- پژمرد. پس آن گاه در ملکوت بقیع مأوایی جاودانه برگزید تا هم نوا با بیت الاحزان زهرا(س) در سوگ فرزند تا قیامت مویه کند.

هر که وارد بقیع می شود، چگونه می تواند مادر داغ دیده ای را به یاد نیاورد که غنچه نورسته اش را در ظهرگرم عاشورا به آغوش خاک سپرد؛ آن هم با تنی غرق به خون!

سلام بر تو ای بانوی صبر که عاشقانه سوختی و شرار دلت باعث شکوه عاشورا شد!

سلام بر تو و لحظه های پر اندوهت که در تک تک ابیات مرثیه هایت به عینیت نشست!

سلام بر تو و علی اصغرت که مسیر تاریخ را در کربلا عوض کرد و خون پاکش آسمان را تا ابد عزادار خویش ساخت!

درود بر تو و نجوای اندوهت که هنوز هم از فضای غریبانه بقیع به گوش می رسد و مشام زائران بهشت بقیع را پر از عطر «کربلا» می کند!

شش – حضرت ام‌کلثوم (س)۱

اشاره

شش – حضرت ام‌کلثوم (س)(۱)

هر که داخل غریبستان بقیع می شود؛ به دنبال عطر یادمان زهراست! زهرای غریبی که نام و یادش همیشه با نام و یاد بقیع عجین شده است؛ خواه مزار پنهانش در بقیع باشد، خواه در حرم، حرم رسول الله صلی الله علیه و آله ! اما حضور

۱- متن وشعر از نگارنده اثر.

فرزنـدانش در بقیع آکنده از عطر یاد آن بانوی غم دیده است و آثار غم پنهانش را می توان در غربت مزار ام کلثوم صـلی الله علیه و آله دیـد! می توان غربت بـانو را در خزان عمر دخـتری دیـد که همچون مـادر قربـانی ولاـیت شـد! ولاـیتی که اگر نبود صداقت و شجاعت خاندان نبوت هیچ گاه پا نمی گرفت و به ظهور نمی رسید.

حضرت ام کلثوم(س) قربانی «جاهلیت» مردی شد که از «جاهلیت» عادت به قربانی کردن دختران نوجوان داشت!

... و خانه دشـمن خانه آرزوهای ویران شده حضـرت ام کلثوم(س)! خانه ای که آکنده از یاد غم های زهرا بود؛ همان زهرایی که تنها نصـیبش از امت پدر؛ بی وفایی و سـتم بود! ستمی به وسعت بقیع! ستمی که حتی بعد از صدها سال، باز در چهره غبار گرفته بقیع آشکار است.

یادمان زینب

یادمان زینب

نمی شود وقتی سـخن از حضـرت ام کلثوم(ع) است از خواهر بی بدیلش سخنی به میان نیاید! نمی شود در بقیع به یاد حضرت زینب(س) نبود! آری بقیع! جایی که خود ناظر دلخراش ترین انـدوه واره حضـرت زینب بود! از تشـییع جسم تیرباران شده امام حسن(ع) تا ورود اسرا به کربلا به مدینه!

گرچه جـای جـای مـدینه آکنـده از خـاطرات حضـرت زینب(س) است؛ امـا حریم نبوی خاطره ای دردناک از واپسـین حضور زینب در مـدینه دارد، آن گاه که اسـیران کربلا وارد مـدینه شدنـد و بانوی صـبور کربلا، قهرمان نام آور متانت و شـکیب، در کنار حرم جدّ خود قرار گرفت و لب به شـکوه گشود، شـکوه ای که از غروب عاشورا تا طلوع ربیع، محمد مصـطفی صـلی الله علیه و آله بر دل زینب سنگینی می کرد. شکوه ای از امت نامرد و نامردم - که همچون

مادرش - او را نیز به غمی جانکاه آزردند!

شکوه از امتی که با کشتن امام حسین(ع) روی تمام نامردمان روزگار را سفید کردند!

شکوه از امتی که او را همراه اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله به اسارت بردند، اسارت از شهری به شهری دیگر و از دیاری به دیاری دیگر، با تمام رفتارهای ناشایست که حتی در جاهلیت هم بدیلش کم دیده می شد... .

زینب در کنار حرم پیامبر (جد بزرگوارش) گریست و گریست! مویه کرد و با مویه هایش خطبه ای دیگر آغازید!

مسیر اسارت۱

مسیر اسارت(۱)

گفت: ما هر چه که دیدیم فقط زیبا بود!

مثل تصویر شفق، در افق دریا، بود!

همه دیدند که آن اسب، شتابان می رفت

همه دیدند علی، از همه بی پروا بود

کودکی رفت به دیدار خدا، خون آلود

که سبک بال ترین چلچله صحرا بود

قاسم آنجا که سبک بال به جولان پرداخت

یک نفر بود به زیبایی او، آیا بود؟!

رفع شد تشنگی شطّ فرات، آنجا که

دست آب آور دریای ادب، سقا بود

آن که هفتاد رگِ عشق، به خنجر وا کرد

۱- شعر از نگارنده اثر.

کاش می دید، پر از شور شهادت ها بود

آن که خنجر به گلویش، لب خونین بنْهاد

مرکز عشق خدا بود، اگر تنها بود!

کاش آن آب که در دشت، شتابان جاری است

بود و می دید که با عشق، عطش زیبا بود

هر کجا خاطره انگیخت اسارت، حتی

کاروان بود و مسیری که خدا با ما بود

هفت – حضرت سکینه بنت‌الحسین(ع)۱

هفت – حضرت سکینه بنت‌الحسین(ع)(۱)

مجالی برای واژه ها نیست در سرودن از تو

ای همیشه بشکوه، ای همیشه عاشق ترین، مظلومه عالم!

دخت حسین(س)، تبلور اشک های وداع، آیینه آب و عطش، جان شیفته سقا، آفتاب عصمت کربلا!

وقتی که با یاد تو نجوا می کند دل

اندوه خود را در تو پیدا می کند دل

اندوه دل، نی ناله های نینوایی است

کنده از خون گریه های کربلایی است

دل، گَرد غم از غربت آیینه دارد

غم، شعله از خاکستری دیرینه دارد

این آتش پنهان که بر جانم نشسته

تار مرا، پود مرا، از هم گسسته

از داغ تو بانو، شرار افتاده بر دل

آتش به سینه می برم منزل به منزل

چگونه از تو بگویم بـانو، دخت همیشه باوقـار شـهادت، صـبور لحظه هـای تلـخ اسـارت؛ تویی که تمام خوبی های عالم، پیش رویت زانوی ادب بر زمین زده

ص:۸۸

۱- متن و شعر از نگارنده اثر.

است.

از جهاد تا شهادت، چگونه می توان نقش تو را انکار کرد؟ آنجا که راوی صدها حدیث از ناگفته های قیام و اسارت شدی.

آنجا که نام بلندت بر تارک «ادبیات عرب» درخشید؛

آنجا که شعر، دست بوس تمام «عینیت»های مرثیه ات شد؛

آنجا که عشق، سرمشق خویش را با نام مبارک تو آغاز کرد؛

ای دخت مصیبت ها، ای صبورترین نگاه روییده از اشک ها ای سکینه عشق و ادب!

کدامین «ذهنیت» می تواند به «عینیت» اندوه هایت برسد، آن گاه که آسمان چادر شب را بر سر شام غریبان کشید و تو به گاهواره خالی خیره ماندی؛ کدامین عطر، مشام ناشکیب تو را به جست وجو وا می داشت؟! کدامین مرثیه می توانست وسعت اندوه تو را در سوگ عزیزانت توصیف کند؟! کدامین فضا می توانست تو را از هوای میدان بیرون بیاورد؟! کدامین پنجره می توانست سوز نگاه منتظرت را به سمت «فرات» نخواند؟! کدامین پرده می توانست غروب گاهان گودال قتلگاه را در نگاه تو بپوشاند؟! کدامین تصویر می توانست جای گزین بازگشت برادر از میدان باشد؟! کدامین، آیینه می توانست خاطرات واپسین وداع را از ذهن نگاهت بزداید؟! ... کدامین داغ می توانست جای گزین لحظه های تلخ اسارت بشود؟

چگونه با «عینیت» مرثیه هایت زیستی؟ سلام بر تو و سلام بر لحظه لحظه زندگی ات!

بانو، حاشا که شکیبایی ات را با صبر ایوب(ع) سنجید!

ص:۸۹

تو صبورترین بانو همچو زینب(س) در طول تاریخی.

تو شکیباترین شاعر در مرثیه های عاشورایی هستی.

درود بر تو که مرثیه هایت به عشق، جان بخشیدند.

وای بر من که هنوز مانده ام با کدامین مرثیه آغاز کنم سوگ تو را!

آن شب چند بار صدای گریه بیدارت کرد، بانو، شب تلخ شام غریبان، بگو چگونه برای رقیه(س) از پدر گفتی؟ چگونه تنهایی خویش را در آیینه گودال به تماشا نشستی؟

تا جایی که ماه بر تو گریست و آفتاب از شرم پنهان شد!

یادت بشکوه، از سپیدگاهان پرندین مدینه، تا شامگاهان تیره شام!

یادت بشکوه، تا واپسین صبحی که با پیام ظهور همراه خواهد شد!

صَلَّی اللهُ عَلَیکِ یا بِنتَ الحُسین(ع)!

صَلَّی اللهُ عَلَیکِ یا بِنت السکینه والوقار!

هشت – حضرت فاطمه دختر امام حسین(ع)۱

هشت – حضرت فاطمه دختر امام حسین(ع)(۱)

وقتی سخن با یاد تو آغاز می شود، وقتی قلم به شوق تو می نگارد، وقتی دلم به فکر ساختن چامه ای سترگ و پرداختن واژه هایی ژرف و شگرف می افتد، آن گاه عظمت و شکوه نامت همچون خورشید، چشم هایم را به فراوانی نور فرامی خواند و من غرق در کلمات آسمانی، به تو می اندیشم: بانویی که با شکیبایی، مصداق آیات بلند عصمت شد و با متانت لاهوتی اش، ناسوتیان مغرور از کشتن را زبون ساخت.

بانو، ای کوثر شکیبایی زهرا(س)، از کدامین «صبر جمیل» تو باید گفت

۱- متن از نگارنده اثر.

که شکوه وقارت را قلم ها عاجز از نگارش و زبان ها ناتوان از گویش اند!

چنان شکیبا و توانا بودی که از داغ مصائب تو، صدای ناله از زنجیرها برخاست، ولی هیچ شِکوه ای بر زبان تو جاری نگشت و هیچ مویه ای از داغ دلت نجوشید تا نشان عجز تو پیش دشمن باشد. درودمان بر توباد، درود!

بانوی وقار و شکیبایی، ای آیینه دار عصمت خداوند در کاروان عشق، شکوهت را مجال بیان نیست، بسا که رفیع است مقام شریفت!

بی سبب نیست که آسمانیان التجا به دامان شکوهت می برند و زمینیان دخیل به نام آسمانی ات، که هم نام فاطمه زهراست، می بندند!

بقیع به همراهی با تو می بالد و کربلاـ همیشه معطر از عطر نام و یاد توست که از مدینه تا دمشق؛ از تل زینبیه تا کاخ ویران یزید؛ از کوفه تا مدینه؛ از زمین تا آسمان، از بقیع تا بهشت؛ از دل ارادتمند ما تا حریم مشکل گشای نامت، همه جا این شکوه بی همانندِ نام پدر توست که جاری است. پدری که تو را بسیار دوست می داشت! پدری حتی نام تورا، هم نام مادر مظلومه خویش انتخاب کرده بود. چه شکوهی دارد هم نامی با دخت پیامبر صلی الله علیه و آله ، فاطمه زهرا؟

وقتی صدای شیهه ذوالجناح آمد، آسیمه سر، همراه عمه به سمت تل زینبیه دویدی و نگاهت به گودال قتلگاه دوخته شد و فرشتگان با اندوه و اشک، تو را و بانوان حرم را همراهی کردند؛ اما شما نه توان رفتن داشتید، نه توان ماندن! نه توان گریه داشتید، نه تاب فریاد!

... آن گاه شام غریبان رسید!

ص:۹۱

د) دیگر آرمیدگان در بقیع۱

د) دیگر آرمیدگان در بقیع(۱)

بقیع، دارالمؤمنین است، محل ارواح ملکوتی کسانی است که از تبار نورند و از اهالی ایمان؛ از عثمان بن مظعون، سلحشور میدان بدر که پیامبر هنگام دفنش صورت به صورت او گذاشت و غریبانه مویه کرد، تا مدفن حلیمه سعدیه، دایه حضرت رسول در خردسالی که هنگام زیارت پیامبر، حضرت به پا می خاست و عبای خویش فرش راهش می کرد.

بقیع، مزارستان عقیل، برادر مولا(ع) و عبدالله بن جعفر، برادرزاده و داماد حضرت علی بن ابی طالب است؛ برادری که مسلم مظلوم و شهیدش در کوفه و جسم فرزندان بی سر شهیدش در کربلاـ نشان ایثار برادر و برادرزادگان به ساحت امامت و ولایت است!

همان گونه که فرزندان عبدالله - محمد و عون - در کربلاـ یادگاران ایثار عبدالله بن جعفر و یادگاران تعهد زینب(س) به برادر مظلوم خویشند.

بقیع، محل دفن نخستین زائر بامعرفت و کمال یافته کربلاـ جابر است؛ جابر بن عبدالله انصاری! یار پیامبر و یاور علی(ع). ایمانش به رسالت، ستودنی و به امامت، بیش از همه بود که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه شیعه(ع) تا زمان حضرت باقرالعلوم(ع) باقی ماند. نخستین زائر کربلا بامعرفت و ایمان وصف ناپذیر، اربعین شهید کربلا را با مویه های عاشقانه خویش رنگی دیگر بخشید!

او در کنار تربت امام(ع) چنان گریست که گویی آسمان و زمین را به

ص:۹۲

۱- متن از نگارنده اثر.

گریه واداشته است و اکنون در کنار تربت ناپیدایش باید گریست. باید به پاس آن همه ایمان و معرفت گریست و یادش را با احترام و ادب همراه کرد؛ چرا که او با ادب و احترام به زیارت حرم امام حسین(ع) پاگذاشت.

بقیع، مزار عموی پیامبر، عباس و عمه های گران قدر ایشان نیز هست که هر یک نشان از غربت پیامبر در شهر مدینه دارند، مدینه ای که بعد از پیامبر، دیگر با اهل بیت و خاندان او به مهربانی رفتار نکرد و زخم خاطراتش هنوز هم در کوچه های تخریب شده آن به چشم می خورد، از محله بنی هاشم گرفته تا فدک!

ص:۹۳

فصل چهارم: بیت الاحزان

اشاره

فصل چهارم: بیت الاحزان

زیر فصل ها

الف) بیت الاحزان سوگ پیامبر(۱)

ب) بیت الاحزان سوگ زهرا(س)

الف) بیت الاحزان سوگ پیامبر۱

الف) بیت الاحزان سوگ پیامبر(۲)

دست فرزندان را می گرفت و کنار مزار پدر، غریبانه می گریست؛ پدری که با تمام پدرها تفاوت داشت! پدری که از نظر رأفت و مهربانی، پدر امت خویش بود؛ امتی که دیروز امت دین پدرش بودند، ولی امروز او را - فرزند پیامبر خویش را - نمی شناسند!

دست فرزندان را می گرفت و غریبانه در سوگ پدر خویش - پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله - در سوگ شریعت بازمانده از پدر، در سوگ ارث به جا مانده از پدر، در سوگ حق خویش و حق ولایت، در سوگ آینده ای که دورنمایش تاریک و ریسمان توکلش، باریک بود!

دست فرزندان را می گرفت و در کنار مزار پدر غریبانه می گریست؛ گریه ای که تمام آسمان و زمین را به مویه وامی داشت! همه می پرسیدند که دخت پیامبر چقدر می نالد، چقدر گریه و بی تابی می کند! ولی کسی نمی پرسید چرا می گرید، چرا می نالد، از برای چیست که می نالد، از بهر کیست که می گرید؟!

ص:۹۴

۱-

۲- متن از نگارنده اثر.

هر چه ناله زهرا(س) بیشتر می شد، غاصبان حق، ترسشان بیشتر! آمدند نزد علی(ع) – شوی گران‌مایه زهرا(س) – خواستند که همسرش در سوگ نگرید، یا جایی بگرید که ناله هایش بر وجدان ناسپاسان سنگینی نکند. حضرت فاطمه(س)، درختی سبز و سایه دار انتخاب کرد که در سایه اش به یاد سایه پدر بگرید؛ شبانه آمدند بریدندش!

آه بانو، چقدر حضورت بر نامردمان سنگین است! چقدر از تو واهمه دارند، یا فاطمه!

گویی تاریخ نیاز به بیت الاحزان دارد تا به یاد بیت الاحزان دلت، بی محابا بگرید و مویه های غریبانه اش بی صدا همچون شمع بسوزد!

عاقبت، بیت الاحزانِ زهرا(س) در کنار بقیع – بقیعی که امروز خود، بیت الاحزان عالَم اسلام است – شکل گرفت.بیت الاحزان زهرا(س) محل عبادت، محل شهادت، محل سعادت و محل ارادت به ساحت عدل و امامت شد؛ عبادتی که به زیارت عاشقانه پیامبر می پرداخت!

محل شهادت؛ شهادتی که گواه مظلومیت اهل بیت(ع) در طول و عرض تاریخ شد.

محل سعادت؛ سعادتی که به رسوایی شقاوت انجامید و چهره سعید و شقی را در پرده وجدان های بیدار به نمایش گذاشت تا آیندگان، غاصبان خلافت و امامت را بهتر بشناسند!

و محل ارادتی شد که انسان های مؤمن را در مسیر هدایت به اراده و

سلوک وادارد؛ چرا که نخستین مؤمنان مبارز بعد از پیامبر با مسیر انحراف و شرک، همانا مولای متقیان و زهرای مرضیه(س) بودند و اراده آنها برای سعادت امت، در نهایت به شهادت انجامید.

بیت الاحزان حضرت زهرا(س) که اکنون به وسعت بقیع و به وسعت دل شیعیان گسترش یافته، نماد مویه های غریبانه زینب(س) در کربلا و رقیه(س) در شام و ام البنین در مدینه است!

زیارت بقیع بدون یاد حضرت زهرا(س) و بیت الاحزان جاودانه اش، ناسپاسی به موهبت دیدار است و ناسپاسی از موهبت اشک. پس بنال ای دل، بنال ای اشک، بنال به یاد غریبانه های زهرا(س)!

ب) بیت الاحزان سوگ زهرا(س)

اشاره

ب) بیت الاحزان سوگ زهرا(س)

قامت صبر(۱)

آه برخاست بر افلاک که آیینه شکست(۲)

قامت صبر، ز دلواپسی سینه شکست

از همان روز، خزان شعله غم را افروخت

رنگ در ساحت دیرینه سبزینه شکست

از همان روز، به دنبال غروبی غمگین

اشک در پلک به خون خفته آدینه شکست

از همان روز، فقط هیزم دل ها غم شد

کعبه را شعله شک، حرمت دیرینه شکست

۱- شعر از نویسنده اثر.

۲- مصرع مطلع، از استاد محمدعلی مجاهدی.

آتش از خاطره خویش خجالت دارد

بس که در موج نگاهش، دل آیینه شکست

در نگاه سه نفر، آه، که تنها سه نفر

قامت صبر علی(ع) در حرم سینه شکست

غربت بقیع۱

غربت بقیع(۱)

شعله شعله می گیرد، آتش نیستان را

قطره قطره می ریزد، از نگاه من، جان را

شمع خاطرم شاید پر نکرده، می میرد

از بلور چشمانش، قطره قطره دامان را

لحظه لحظه می خواند سمت غربتی مانا

آتشی که سوزانده با خودش، گلستان را

آتش من و این دل، گریه های پنهان است

هر شبی که می سایم بر سپیده، مژگان را

ای بقیع زخم آگین، سایه سار طوبا کو؟

کاین چنین نمایاندی با خودت، بیابان را

من که مثل خاکستر، شعله در گلو دارم

سرمه ام چرا دادی، خاک بیت الاحزان را

ای تمامی غربت، ذوالفقار حیدر کو؟

تا بیفکند از پا، خیمه های عصیان را

گنبدی، گلی، شمعی، جز نگاه گریان نیست

ص:۹۷

۱- شعر از نویسنده اثر.

هان، مگر نمی بینی سوره های قرآن را؟

تا به کی فرو ماندن در کویر بی باور

یک صدا بخوان با من، آیه آیه باران را

شاید از دل غربت، یک سحر برون آید

آن که می دهد تسکین، خاطر پریشان را

ص:۹۸

بخش سوم: جغرافیای حج (توصیف مکان های مقدس بین مکه و مدینه)

اشاره

بخش سوم: جغرافیای حج (توصیف مکان های مقدس بین مکه و مدینه)

زیر فصل ها

فصل اول: مکان های زیارتی

فصل دوم: مکان های عبادتی

فصل سوم: میقات احرام (آماده شدن برای حج)

فصل اول: مکان های زیارتی

ص:۹۹

فصل اول: مکان های زیارتی

الف) ابواء

«ابواء، زیارتگاهی است در ۴۵کیلومتری راه جحفه از سمت مدینه و در سمت راست کسی قرار می گیرد که از مدینه به مکه می رود. آمنه بنت وَهب مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز چند تن از بزرگان و سادات در این محل مدفونند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شش ساله بود که آمنه بنت وهب از عبدالمطلب اجازه خواست تا فرزندش را نزد اقوام خود از قبیله «بنی نجار» ببرد که در مدینه ساکن بود. آن بانوی بزرگوار همراه ام ایمن و فرزندش راهی مدینه شد و در منزل همسر خود عبدالله - که قبلاً ـ وفات یافته و در دارالنابغه مدفون شده بودند - ساکن گردید. آمنه طی اقامت یک ماهه خود در این شهر و دیدار خویشان و بستگان، به سوی مکه برگشت. در راه بازگشت، در محلی به نام ابواء به سختی مریض شد و از دنیا رفت. پیکر مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله در

همان مکان به خاک سپرده شد و ام ایمن نیز پیامبر را به مکه بازگردانید».(۱)

یک – نهان خانه اشک های پیامبر(۲)

ابواء، ای سرزمین اندوهان پیامبر، ای نقطه پاک! چه گنجینه ای را دربرگرفته ای که حتی دل و دیده پیامبر به یاد آن گوهرافشان می شد و بغض، گلوی مبارکش را می آزرد!

گویی هنوز هم آن کودک نگران را با اشک های غریبانه بدرقه می کنی! کودکی که دیگر می بایست آغوش گرم مادر را به فراموشی می سپرد، اما چگونه؟ چگونه مهربان ترین دل و آرام ترین دیده می توانست از مزار مادر، نگاه برگیرد! ابواء در دل و دیده پیامبر، مقامی مقدس داشت؛ مکانی حتی مقدس تر از بهشت؛ چراکه بهشت زیر پای مادران است و پیامبر صلی الله علیه و آله مادر خویش را بی نهایت دوست می داشت! مادری از تبار نور، مادری از قبیله ایمان، مادری که همسر عبدالله – بنده پاک و نورانی خداوند – شده بود، همان ذبیح اللهی که قرعه زندگی به نامش خورد تا نور ایزدی را به دامان بپرورد. نور خاتم را؛ نوری که آسمان و زمین قرن ها در انتظارش چشم به راه مانده بود. کدامین مادر در گیتی می توانست از چنان افتخاری برخوردار باشد. افتخار پرورش بزرگ ترین معلم اخلاق تاریخ، تاریخی که امروز در هیاهوی تجارت بیگانگان رنگ فراموش کاری گرفته است! به ابواء که می رسی، دلت را توأمان به اندوه و شادی بسپار! اندوهگین باش به یاد هجرت غریبانه حضرت آمنه(س) و اشک های غریبانه پیامبر هنگام وداع با مادر! مادری که خیلی زود از دست داد.

دو – زادگاه باب الحوائج(۳)

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۱۹۹.
۲- متن از نگارنده اثر.
۳- متن از نگارنده اثر.

و آن گاه دل به شادمانی می سپاری؛ به پاس یادمان تولد کودکی که نخستین بار وجود آسمانی او از ابواء به معراج عرش رفت و آسمانیان، قنداقه اش را بوسیدند! قنداقه ای که باب الحوایج بود و تا قیام قیامت باب الحوایج خواهد بود؛ حضرت اباابراهیم موسی بن جعفر(ع)، هفتمین چراغ هدایت که در «طور» نور قدم گذاشت و ظلمت از دل و جان مردمان برداشت و به پاس قدم مبارک او «ابواء» شهرت دوچندان یافت.

درودش باد که همچون جده خود، حضرت آمنه(س)، نجیب و پاک و مهربان بود؛ مهربان حتی در زندان هارون!

می گویم یا باب الحوائج و در قنوتم یک آسمان گل، التجا می کند.

مولا جان، ای اسطوره شکیبایی، ما را در طول زندگی به التجای تو نیاز است و خداوند، دعای تو را بهانه اجابت بی واسطه کرده است!

ای باب رحمت و اجابت! چگونه می شود درعین درماندگی، از یاد تو غافل شد؟

کیستی ای روح نیایش، نیاز حاجتمندان، سبب ساز رحمت واسعه الهی؟

کیستی تو که می شود با التجای به تو، تمام نابسامانی ها را سامان بخشید، تمام دردها را درمان کرد و تمام غصه ها را از دل زدود؟

کیستی تو ای روح نماز که حتی دشمنت به خاکساری نیایشت غبطه می خورد؟

ب) بدر(۱)

مزار شهدای بدر در ۱۵۰کیلومتری جنوب غربی مدینه در منطقه ای به نام «بدر» یعنی مکان اولین نبرد و رویارویی مسلمانان صدر اسلام با مشرکان

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۱۹۵.

قرار دارد. در گذشته راه مـدینه به مکه، از این منطقه می گذشـته و زائران به زیارت شـهدای بـدر می رفته انـد، ولی اکنون با ساختن بزرگراه مدینه به مکه، این منطقه در کنار و حاشیه واقع شده است.

چگونگی نبرد بدر در تمامی کتاب ها و منابع تاریخی ضبط شده است، ولی به مناسبت موضوع، به طور گذرا از آن یادی می شود.

پیـامبر اکرم در هفـدهم رمضان سال دوم هجری از مسـیر عبور کاروان بزرگ تجاری مشـرکان به سـرپرستی ابوسـفیان آگاهی یافت و تصمیم گرفت ضمن هجوم به این کاروان، از یک سو ضربه اقتصادی مهلکی به کفار وارد آورد و از سوی دیگر، با به دست آوردن غنایم، بنیه اقتصادی مسـلمانان را تقویت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بررسی جنبه های امر، فرمان حرکت به سوی «چاه های بـدر» را ابلاغ فرمود. ابوسـفیان پس از آنکه خطر را از سوی لشـکر اسـلام احساس کرد، به سـرعت مسیر کاروان را تغییر داد و مردم مکه را برای مقابله با مسلمانان و دفاع از حیثیت خود به یاری فراخواند.

از آنجـا که کفار مکه در پی فرصت بودنـد تا مسـلمانان را از ریشه و بن برکَنَنـد، تمامی قوا و امکانات خود را بسـیج و با یک هزار سپاهی و صدها اسب و شتر به سوی محل استقرار سپاه اسلام عازم شدند. تعداد نیروهای مسلمانان را در این نبرد ۳۱۳ نفر ذکر کرده اند که تنها یک یا دو نفر از آنان سواره و بقیه پیاده به میدان نبرد آمده بودند.

پیامبر تمامی شب را به عبادت و راز و نیاز با معبود گذرانیـد. دو سپاه روز هفـدهم یا به روایتی روز نوزدهم ماه رمضان، ابتـدا تن به تن با یکـدیگر درگیر و سه تن از سـران سـپاه کفر به دست حضـرت علی(ع) و حمزه(س) هلاک شدنـد. پس از آن، دو لشکر به طور همه جانبه به یکدیگر هجوم آوردند. در این جنگ

ص:۱۰۳

نا برابرخداوند سپاهیان اسلام را با امدادهای غیبی و لشکریانی که دیده نمی شد، یاری رسانید. «و لَقَد نَصَرَکُمُ اللهُ بِبَدرٍ و اَنتُم اَذِلَّةٌ»(۱) و سرانجام مسلمانان با ایمان قوی و استقامت تحسین برانگیز به یک پیروزی قطعی و مسلّم دست یافتند.(۲)

شهدای این نبرد سرنوشت ساز را که چهارده نفر بودند، به فاصله کمی از محل درگیری به خاک سپردند. اکنون مزار آنان با دیوارهایی محصور است. گفته می شود که چاه های بدر در فاصله چهارصد متری این قبرستان قرار داشته است.

ج) مسجد عریش(۳)

این مسجد در کنار مزار شهدای بدر و در گوشه باغی مشرف بر قنات چاه های بدر ساخته شده و محل عبادت و نماز شب رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب نبرد بوده است. گویا این مسجد یادآور غزوه بدر است؛ جنگی که سپیدِ سپید و سیاهِ سیاه، رو به روی هم، همچون مصداق کفر و ایمان و خیر و شر و نور و تاریکی ایستادند.

یک طرف، خیمه های سپید، لباس های سپید، نگاه های سپید و دل های سپید پر از ایمان؛ ایمان به خدای نور! طرف دیگر، سیاه؛ با تکه استخوان های آویخته بر گردن و قامت هایی پر از تعفّنِ لاشه خواری!

... و بدر، گویی محل تجلی ماهتاب است؛ تلاقی اولین تقابل انسان و اهریمن، نور و تاریکی، صداقت و کذب، ایمان و کفر و علم و جهل.

ص:۱۰۴

۱- «و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید، یاری کرد».(آل عمران: ۱۲۳)

۲- ابومحمد بن هشام، عبدالملک بن ایوب حیدری، ج ۱، صص ۶۰۶ - ۶۵۲؛ عبدالمنعم خفاجی، سیره خاتم المرسلین، ص ۲۱۷؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری به شرح صحیح البخاری، ج ۷، صص ۲۴۳ - ۲۶۱؛ تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص ۱۹۶.

۳- ۷.سید علی اصغر موسوی، «وقوع غزوه بدر»، اشارات، ش ۵۴، ص ۱۲۵.

صف ها آراسته شد و اصحاب نور با تمام کمیّت، شاهد فراگیر شدن نور بودند. دیگر مجال خورشید بود و فرار ارواح خبیثه!

خورشید بود و بُهت مطربانِ پنجه فرو برده در تاریکی!

خورشید بود و پرتو آسمانی عشق که در دل هر ذره، التهابی شگفت برانگیخته بود. اینک وقت آن بود که جبرییل(ع) فریاد برآورد: «مُحمّدٌ رَسُولُ اللّه وَ الَّذینَ مَعَهُ اَشِدّآءُ عَلَی الکُفّارِ رُحَمآءُ بَیْنَهُمْ».(۱)

دیگر سخن، سخنِ شمشیر بود و صدا، صدای تکبیر.

دیگر خشم آسمان برانگیخته شده بود و خداوند، شمشیر عدالت ازلی را به دست های باکفایت علی(ع) می سپرد!

خداوند، مردی را برای یاری پیامبرش برگزیده بود که شایسته ترین صفات جهاد را با خود داشت.

روز، روز روسیاهی ابوجهل بود؛ روز در هم شکستن غرورِ «عُتبه و ولید»! روز سرافکندگی کفار که مصاف با انصاراللّه را غمّازی خنیاگران پنداشته بودند؛ غافل از اینکه نه تنها مسلمانان، بلکه بلای آسمانی در کمین آن خودباوران خودپسند است: «وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّه ُ بِبَدْرٍ وَ اَنْتُمْ اَذِلَّهٌ».(۲)

همانا خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید، یاری کرد. پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاس گزار باشید.

دیگر مصاف، مصاف تازیانه های خشمگین آسمان بود که همچون پرتو رعد، بر چهره پلید بت پرستان می وزید: «خداوند برای یاری شما، پنج هزار

۱- «محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند». (فتح: ۲۹)
۲- نک: آل عمران: ۱۲۳.

فرشته را فرستاد با پرچمی که نشان مخصوص سپاه اسلام داشت».(۱) فریاد تکبیرها، عرش نشینان را به وجد آورده بود و شیر بیشه ایمان، سالار عدالت ازلی، اَشجعُ الناس، مولانا علی(ع)، دستِ قهار خداوندی را به نمایش می گذاشت!

نسیم رحمت مصطفوی صلی الله علیه و آله ، بر دشت های تفتیده حجاز می وزید و فرمان روایی حضرت را بر تمام جهان نوید می داد؛ فرمان روایی که عاشقان را با تبسم و عارفان را با عشق؛ زاهدان را با تقوا و ظالمان را با شمشیر مولا امیر مؤمنان علی(ع)، مطیع خویش و مطیع خداوند قادر یکتا می کرد! آن روز، خداوند (جلّ جلاله) انتقام سال ها سکوتِ «محبوبش» را از کفار قریش گرفت و نصرت و پیروزی را به خیمه موحدان مسلمان هدیه کرد.

درود و سپاس و ستایش بر ارواح شهدای بدر، اولین شاهدان جهاد اسلامی باد!

د) رَبَذه (زادگاه، تبعیدگاه و آرامگاه ابوذر غفاری)(۲)

بیابان مشهور ربذه در شرق مدینه به سوی «ینبُع» یا «ینبوع» (نزدیکی ساحل دریای سرخ) واقع شده است. در سمت چپ جاده یا راه «مدینه - ینبوع»، آرامگاه ابوذر غفاری، آن یار باوفای پیامبراکرم و از بهترین و پاک ترین صحابه و ارکان اولیه شیعه است که هیچ گاه از حمایت امام و مقتدای خود، علی(ع) دست برنداشت. او همواره در دوران پس از پیامبر، با شمشیر برّنده زبان، از جانشینی و ولایت علی(ع) دفاع و حمایت

ص:۱۰۶

۱- نک: آل عمران: ۱۲۵.

۲- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۱۹۸.

می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان زیادی درباره صداقت و راست گویی و ایمان ابوذر فرموده است، برای نمونه اینکه: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین، کسی را به خود ندیده که راست گوتر از ابوذر باشد. ای ابوذر تو اهل بهشتی، تو را به خاطر دوستی اهل بیت من تبعید می کنند و تنها خواهی مرد.»(۱) آن حضرت در جای دیگری فرموده است: «ابوذر تنها زندگی می کند و تنها می رود و تنها می میرد».(۲)

ه) مسجد ابوذر(ع)(۳)

فقط غربت علی و فاطمه(س) نیست که در سرزمین حجاز به چشم می آید! تنها، تنهایی فرزندان فاطمه(س) نیست که داغ بر دل می نهد! نه یادی از سلمان است، نه ابوذر. آری، ابوذر، همان تبعیدی ربذه! همان صداقت پیشه ای که حتی به گاه زیستنش، نامردمان طردش می کردند؛ چه بماند به امروز که فرزندانِ همان نامردان حتی نامش را هم توان شنیدن ندارند؛ نامی که در بین اصحاب از خاصان و در بین امت از مؤمنان به شمار می آمد. نامحرمان معرفت حق، چگونه تاب یادمان ابوذر بیاورند که همچون «اسلاف» خویش همیشه از حق گریزانند و حق نیز از آنان!

آن گاه که ابوذر از شهر خاطرات آسمانی خویش - مدینه - دور می شد، تبسمی بر کنج لب داشت که دلِ آزرده اش را به آرامش می خواند. گویی مدام در ذهنش مرور می شوند، کلمات مقدسی که از لبان مولای خویش شنیده

۱- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲- همان.

۳- متن از نگارنده اثر.

بود:

ای اباذر، همانا تو برای خدا به خشم آمدی. پس به کسی امید داشته باش که به خاطر او غضبناك شدی. این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی. پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند، به خودشان واگذا و با دین خود که برای آن ترسیدی، از این مردم بگریز. این دنیاپرستان چه محتاجند به آنچه تو آنان را از آن ترساندی و چه بی نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می برد؟ و چه کسی بر او بیشتر حسد می ورزد؟(1)

آری فقط رفتار شامیان نبود که دل و جان اباذر را می آشفت، بی عدالتی حکام مدینه کمتر از شام نبود. رفتار بنی امیه - دشمنان اصلی پیامبراکرم - که در مدینه النبی آزادانه هر کاری را انجام می دادند، اباذر را بیش از پیش می آزرد و کلمات صادقانه اش بر جان منافقان سنگینی می کرد تا آنکه به بدترین منطقه، تبعیدش کردند؛ جایی که سبب شهادت غریبانه اش شد، شهادتی که هیچ گاه از یاد شیعیان نخواهد رفت.

اباذر از بهترین یاران حضرت پیامبر و برترین مریدان حضرت علی(ع) بود و یکی از سه نفر یار همیشگی ولایت؛ ولایت علی(ع)، ولایت فاطمه زهرا(س) و حقوق پایمال شده ایشان در فدك! اباذر، شهید صداقت خویش شد؛ همان صداقتی که جسورانه از حق علی(ع) و فاطمه(س)، حق خدا و پیامبر اکرم و حقوق تمامی امت دفاع می کرد؛ دفاعی که فقط طلب رضای خدا در آن بود، نه دریافت سهمی از امارت و حکومت، همان گونه که مولا

۱- نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، ص۲۴۷، خطبه ۳۰.

به اباذر فرمود: آرامش خود را تنها در حق جست وجو کن و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد. اگر تو دنیای این مردم را می پذیرفتی، تو را دوست داشتند و اگر سهمی از آن برمی گرفتی، دست از تو برمی داشتند.(۱)

امروز نیز اسلاف مکتب بنی امیه، سعی در حذف یادمان یاران صدیق پیامبراکرم دارد و آن، کم رنگ کردن حضور، یاد و نام آثار آن بزرگواران در مکان های مقدس مثل مکه و مدینه است؛ مثل مسجد بلال در مکه که برای ساختن قصری شیطانی تخریب شد، اما حاشا، حاشا که اهریمن بتواند به خاتم سلیمان دست یازد، همان گونه که مولا فرمود: «اگر آسمان و زمین درهای خود را به روی بنده ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند از میان آن دو، راه نجاتی برای او خواهد گشود!»(۲)

آری! روزی خواهد آمد که سیه رویی دشمنان اهل بیت(ع) را رقم بزنند؛ روزی که نخستین روز بیداری وجدان های خفته از جهل است.

و) اُحد(۳)

محنت آباد اشک پیامبر

اُحد، وقتی سخن از اُحد می شود، گویی تمام دل را ابرِ غم می پوشاند!

اُحد فریاد خاموش در نای پیامبر؛ اُحد، زخم تلخ ترین واقعه در سینه پیامبر؛ اُحد، خاطره زخم بی شمار پیامبر و علی(ع)؛ اُحد، فراموش ناشدنی ترین زخم آل امیه بر تن اسلام که در طول تاریخ جاری و تکرار است! اُحد، یعنی بروز شهادت آل‌الله، بروز شهادتی بی سابقه در اسلام که تنها در کربلا تکرار شد!

۱- همان.

۲- همان، خطبه ۱۳۰.

۳- زیارت جناب حمزه در مفاتیح الجنان، ص ۵۴۵.

اُحد، یعنی حمزه(ع) و حمزه، یعنی داغ پیامبر و تلخی جسارت زنی اهریمن پرست!

اُحد، یعنی قامت در خون غلتیده حضرت حمزه سیدالشهدای سپاه پیامبر و محل گریه های غریبانه پیامبر وقتی دید عبا کوتاه است و قامت، بلند! عبا می خواست قامت شهادت را بپوشاند تا نامحرمان، مسلخ عاشقانه را در حجله عشق نتوانند دید! عبا کوتاه بود:

مثل باورهای زودگذر پیروزی!

مثل اندیشه کسانی که سنگر را به قصد «غنیمت» رها کردند!

مثل ایمان آنهایی که جان خویش را به جان پیامبر ترجیح دادند!

عبا، هرچند عبای پیامبر بود، به قامت شهادت کوتاه بود! به قامت جوان مردی که نه تنها جانش را فدای ایمانِ به خدا و پیامبر کرد، که قطعه قطعه اعضای بدنش، در حراج عشق به تاراج رفت! به تاراج رفت، به تاراج «ناپاکی» که دنیا را به اندازه پوزه اش می دید و حس انتقام، قلاده اش را به دست های چرکین «اهریمن» سپرده بود.

قامت بلند شهادت را تنها انوار عشق می تواند بپوشاند، تنها عشق!

در راه عشق اگر از خون «دل» و زخم «جگر» نتوان گذشت، عاشقی مفهومی نخواهد داشت! دامنه شفق آلود اُحُد که سرشار از لحظه های ارغوانی مردان عروج کرده بود، گل زخم های زره پیامبر را تماشا می کرد، غافل از رفتار وحشیانه و ناجوان مردانه دشمن؛ دشمنی که سینه عشق را، سینه شهادت را، سینه مهربان حمزه را نشانه رفته بود.

حمزه در نگاه پیامبر، تلفیقی از مهربانی و شجاعت بود؛ مهربان ترین در بین خویشاوندان حضرت رسول اکرم و شجاع ترین در دفاع از پیامبر و

مقابله با ناراستی های نامردمانِ قریش!

حضرت حمزه، شهید سرافرازی که لیاقتِ «سیدالشهدایی» یافت! شهیدی که در لحظه های غریبانه شهادت، جز خدا مونسی نداشت و هنگام تعزیت، عزاداری جز فاطمه الزهراء(س). تا جایی که پیامبر با تأسف تمام فرمود: «وَ لکِنَّ حَمْزَهَ لا بَواکی لَهُ الْیوْمَ؛ شهدای اُحد را گریه‌کنندگانی است، اما برای حمزه، امروز گریه کننده ای نیست!»(۱) آن گاه دل های مؤمن گریستند و بسیار گریستند! بر شیرمرد بیشه ایمان که تا آخرین لحظه زندگی اش، از پیامبر و اعتقاداتش دفاع کرد و بهای وفاداری اش را به خوبی پرداخت.

زیارت شهید سرافراز اُحد

السلام علیکَ یا عَمَّ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله ، السلام علیک یا خَیرَ الشُّهداء. السلام علیک یا اَسَدَ اللّه ِ وَ اَسَدَ رَسُولِهِ؛ اَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ جَاهَدْتَ فِی اللّه ِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَصَحتَ رَسُولِ اللّه وَجُدْتُ بِنَفْسِکَ ِ و کُنْتَ فِیمَا عِنْدَ اللّه ِ سُبْحَانَهُ راغِبا.(۲)

سلام بر تو که شیر بیشه ایمان، شیر خدا و شیر میدان های نبرد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی!

به خدا که تو در راه دین خداوند (جل جلاله) و پیامبر با بهترین توان جنگیدی و از اعتقادات خود و پیامبر خود دفاع کردی؛ دفاعی جانانه تا هنگام شهادت، آن هم شهادتی شایسته تو! درود خداوند و پاکانِ عرش کبریایی اش بر روان تو باد که تسبیح ذکر حضرت فاطمه(س) از تربت آسمانی تو بود!

درود بر تو که مرثیه اُحُد با سوگ تو وصف ناپذیر شده است و داغ سوگ تو، سخت ترین داغ ها در دل پیامبر بود!

ص:۱۱۱

۱- متن از نگارنده اثر.

۲- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، غزوه احد.

پیامبری که وجود پر مهرش را، بی احترامی قریش نمی آزرد، ولی نحوه شهادت تو خشم حضرت را برانگیخت! دست شفاعتت، ما را در روز جزا فراموش نکند، ان شاء اللّه.

آن روز،گرچه قامت حضرت حمزه به خون غلتید، کوه اُحد، پا برجا نگاهبان یاد و خاطره اش بود؛ قامتی مثال زدنی! قامتی که با قامت حمزه هم تراز بود و زائران و راهیان سلوک حج، با تحسین به آن می نگریستند؛ به مزار شیرمردی که همراه امیر مؤمنان علی(ع)، شمشیر اسلام در مقابل مشرکان بود؛ سردار سرافراز بدر، مایه مباهات مؤمنان و مایه قوّت قلب پیامبر.

اما دریغا و دردا که امروز نه از آن کوه اثری برجاست، نه از آن مزار، نه از آن حرمت! آنچه باقی است، بهشت یاد آن شهید مظلوم است در ملکوت دل؛ چراکه راست قامتان، جاویدان تاریخند، خواه در عالم خاک باشند، خواه در افلاک!

بگذار فرسایش زمان، قامت اُحد را بفرساید، اما نخواهد توانست یاد و خاطره حضرت حمزه را دچار فراموشی کند.

امید دل های شکسته است، دل هایی که اشک و یاد خاطره در آنها موج می زند.(۱)

هر جا نسیم سبز صبا موج می زند

گویی به یاد روی شما موج می زند

ای بی قرار حُسن شما، هرچه دل‌نواز

در کویتان شمیم خدا موج می زند

انگار کهکشان به تماشا نشسته است

اینجا که داغ خاطره ها موج می زند

۱- متن از نگارنده اثر.

ز) خیبر(۱)

دست خیبرگشا

عطر لافتی، آسمان «خیبر» را در بر گرفته بود و «ذوالفقار عدالت»، برای از هم دریدن سیاهی ها آماده می شد. اضطرابی عجیب در دل ها و حیرتی غریب بر نگاه ها، سایه افکنده بود و امام علی(ع) با آنکه می دانست مفهوم یدُ اللّه ِ فَوْقَ اَیدیهِمْ،(۲) لحظاتی دیگر تفسیر خواهد شد، دست به نیایش برمی دارد و با جان و دل، خالق هستی را به مدد می خواند.

به اقتدای قنوتش، خیل ملایک، قنوت گرفته بودند و با پایان هر قسمت از دعایش، صدای آمین در ملکوت می پیچید. اینک قدرت «یا علی» را تماشا کنید که همان اسم اعظم است؛ اسمی که در آسمان و زمین، حبل‌المتین محکم است. مولا، خون هاشمی اش به جوش آمده بود، گویی یا علی گویان، دست بر حلقه در نهاد که در، با تمام قامت پولادینش، مقابل عظمت و قدرت مولا قد خم کرد و در دست اهورایی اش، متواضعانه آرام گرفت.

شکوه دستِ خداوندی مولا(ع) بود و غریو شادی که فتح را بشارت می داد. «مرحب» را این پیروزی شگفت انگیز، حیرت‌زده کرده بود، ولی سایه وار، قامت حقیرش را در مقابل حضرت آراست و شمشیر غرور را برافراشت و این گونه، مجال هم آغوشی خاک را به زیستن در جوار خورشید ترجیح داد و خاک، سرمه ای شد به چشم های خیانت پیشه اش، تا سزای خویش را در عهدشکنی دیده باشد!

۱- نک: فتح: ۱۰.

۲- نک: عصر: ۱ و ۲.

گویی فریـادی، طول و عرض تاریـخ را متوجه خود کرده است: آی ساکنـان زمین و آسـمان، اینـک به دست هـای علی ایمان بیاوریـد! ایمان به دستی که از آستین عدل الهی بیرون آمده است، تا حماسه ساز بدر باشد، تا فصل رنگین اُحد را انگیزه ده ها زخم بشود، تـا شور «خنـدق» را با تمام مردانگی به پایان ببرد، تا برگ زرین دیگری همچون «حُنین» به تاریـخ اسـلام بیفزایـد، تا...!

ایمان به دستی بیاورید که قرآن را با کرامت یداللهی اش، جمع آوری خواهد کرد!

ایمان به دستی بیاورید که با ذوالفقار عدالت، فتنه «جمل» و «نهروان» را خاموش خواهد کرد!

ایمان به دستی بیاورید که به یاد محرومان کوفه و مدینه، نهال خرما خواهد کاشت!

ایمان به دستی بیاورید که تکیه گاهِ مردان نابینا خواهد شد!

ایمان به دستی بیاورید که لقمه های محبت را در دهان یتیمان خواهد گذاشت!

ایمان به دستی بیاورید که از پینه هایش عطر بهشت می وزد و خداوند (جل جلاله) به داشتن چنین بنده ای می نازد!

ایمـان به دستی بیاوریـد که پیـامبر، از لمس آن احسـاس امیـد و از توانایی آن، احساس رضایت می کنـد؛ رضایتی که درگرو «امامت» و رهبری امت اسـلام، بعـد از پیامبر است! فریاد تکبیر، در سراسـر قلعه خیبر می پیچـد و تمام نگاه ها به بازوان سـتبر و دستان اهورایی مولا، خیره می شوند! تَبارَک اللّه، ماشاءَ اللّه ...!

عود و اسپند بیاورید! فضا را عبیرآمیز کنید! این معجزه حیدر کرّار است. این معجزه ناب علوی است. این معجزه، مفهومِ همان سوره «وَالْعَصْرِ اِنَّ

ص:۱۱۴

الاِنْسانَ لَفی خُسر»(۱) است!

عود و اسپند بیاورید! با دست قادر ازلی و دست مولای مؤمنان، علی(ع)، فتح المبین دیگری رقم خورده است.

یـا علی المرتضـی، سـلام و درود خداونـد و بنـدگان مـؤمنش بر تو و آن لحظه ای که قلعه خیـبر را بـا صـلابت هر چه تمـام تر گشودی و برگ زرین دیگری به فتوحات اسلام افزودی!

سلاـم و درود خداونـد و بنـدگان مؤمنش بر تو و تمام کسانی که با گفتنِ «یا علی»، همیشه سـنگینی غم را از دل خود دور می کنند!

یا علی(ع)، ای مولای جوان‌مردان! ما را در سایه عنایتت، محروم از شوقِ «یا علی» گفتن مکن، که بی نام تو زیسـتن، بی معنا و بی توّلای تو بودن، زیانی جبران ناپذیر است!

ماییم و محبتت، که سود است

سرمایه اصلی وجود است(۲)

ح) فدک(۳)

فـدک گرچه امروز بـا تغییر مسـیر تاریـخ تغییر نـام داده است، هیـچ گـاه واژه «حائط» برازنـده فـدکی نخواهـد بود که فراموش ناشدنی ترین واژه در جان و دل اهل بیت(ع) و شیعیان راستین است!

شهر «حائـط» امروز، گرچه هیـچ شـباهتی به «فـدک» دیروز نـدارد، همچون گرداننـدگانش بـدون هویت تاریخی است؛ بـدون وجدانی که حتی اسلاف دیروزی اش نداشتند!

نام فدک همچون آسمان تغییرناپذیر است، حال هرچه اغیار نام های

۱- شعر از نگارنده اثر.

۲- متن از نگارنده اثر.

۳- متن از نگارنده اثر.

«لاتین» بر آن بگذارند، هرچه به کاوش بپردازند! همیشه جاویدترین نام در منطقه شرق «خیبر» همان فدک است، فدك! فدك رمز پیروزی حضرت فاطمه(س) بر دشمنان جاهلی است، همان گونه که خیبر رمز جهانی پیروزی علی(ع) بر دشمنان زبون بود؛ دشمنان زبونی که حتی امروز از شنیدن نام مولا ـ(ع) و فرزند برومندش می ترسند، همان موعود واپسین که مسیحای عدالت‌گستر جهان است و آماده ظهور در محضر حق و خانه حق! تا کعبه معظمه را از نگاه های شرربار فرزندان ابن تیمیه نجات دهد!

چرا نباید از مسجد فاطمه زهرا بترسند؟ چرا نباید از نام فدك بهراسند؟

آن که خواهد آمد، مهدی فاطمه است و باز پس گیرنده حقوق مادر، «الیس الصبح بقریب؟»

فصل دوم: مکان های عبادتی

اشاره

فصل دوم: مکان های عبادتی

زیر فصل ها

۱. کوه و غار ثور

۲. مسجد مباهله(۱)

۳. منطقه خندق

۴. مسجد ذوقبلتین(۲)

۵. منطقه جُحفه

۱. کوه و غار ثور

اشاره

ص:۱۱۶

۱-

۲-

۱. کوه و غار ثور

غار ثور(۱)

کوه ثور که شاهد یکی از وقایع مهم تاریخ اسلام یعنی هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است، در سه کیلومتری جنوب شهر مکه و در جنوب منطقه مسفله قرار دارد. دامنه این کوه به طرف جنوب غربی شهر امتداد یافته و مساحت آن دوازده کیلومتر مربع است. بر قله آن غاری به نام «ثور» قرار دارد و علت معروف شدن این کوه به نام کوه ثور، تولد ثوره بن عبدمناه در آن است.

پیامبر هنگام هجرت به مدینه، برای گمراه ساختن دشمن، به سمت این کوه - که برخلاف جهت مدینه، یعنی در جنوب مکه قرار دارد - رفته و سه شبانه روز در غار ثور پنهان شد.

از این واقعه در قرآن کریم یاد شده است و آن نیز به علت ترس و حزن شدید مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی ابوبکر بود که خداوند از قول رسولش

ص:۱۱۷

۱- تاریخ آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۱۲۰، به نقل از: طبقات الکبری، ج۱، صص ۲۲۸ - ۲۳۲.

می گویـد: «إِذْ یَقُولُ لِصَـاحِبِهِ لاَـ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَـا؛ و هنگامی که [پیامبر] به مصاحب و همراهش گفت نترس و محزون نباش که خدا با ماست». (توبه: ۴۰)

دشـمنان در تعقیب پیامبر بودنـد و رد پای ایشان را تا کنار این کوه یافتنـد و حتی نزدیک دهانه این غاز نیز آمدنـد، ولی به امر خـدای تبارک و تعالی بر دهانه آن غار، عنکبوتی تار بست و کبوتری تخم گـذاشت و آنان به تصور اینکه مـدت های مدیدی کسـی به این غار وارد نشـده است، از ادامه تعقیب دست کشـیدند و بازگشـتند. پس از آن، پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به سمت مدینه حرکت کرد.

از حرا تا ثورا

از حرا تا ثور(۱)

«کم کم فرصت های سفر رو به پایان می رود. از همان روزهای نخست ورود به مکه، شوق رفتن به «غار حرا» انسان را وسوسه می کنـد. نمی دانم چه رمزی در آن نهفته که حـاجی را بی تـاب می کنـد، ولی برخی پیش از پایان یافتن اعمال حـج، از مکه خارج نمی شوند و رفتن به غار حرا و ثور را می گذارند برای پس از بازگشت از منا و فراغت از اعمال.

البتـه امروز بـه علت توسـعه شـهر، «جبـل النـور»که غـار حرا بر فراز آن است، جزو شـهر محسـوب می شـود، نه خـارج از مکه. ساختمان های مسکونی هم اطراف آن را فراگرفته است.

حرا در ده کیلومتری شـمال مسـجدالحرام هست؛ جـایی که نخستین آیـات قرآن درآغـاز بعثت بر پیامبر در همان‌جا نازل شـد. عبادتگاه پیامبر بود که گاهی ایامی از سال را دور از غوغای مادیت مشرکان، به آن خلوت انس

۱- جواد محدثی، روح حج، ص ۱۱۹.

پناه می برد و با خدا راز می گفت. این غار یکی از معدود جاهای دست نخورده و بکری است که شاهد حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و قدمگاه آن پیامبر خاتم بود. هرچند اینجا هم می بینی و می شنوی چه شفاهی و چه با تابلوهایی که نصب شده است، حجاج را از صعود به کوه نهی می کنند و می گویند: «خود را به زحمت نیفکنید، بالای کوه رفتن ثوابی ندارد و سنت نیست. بروید در مسجدالحرام نماز بخوانید»، ولی زائران عاشق، به فتوای عشق، قله پیمایی می کنند، نه طبق دستورالعمل های رسمی و بخش‌نامه های دولتی! زن و مرد، پیر و جوان، سینه کش کوه را می گیرند بالا می روند. خیلی ها در سپیده دم، حتی پیش از اذان صبح به راه می افتند تا از نور ماه و خنکی هوا استفاده کنند و به گرما نخورند. رسیدن به قله کوه، به طور معمول نزدیک به نیم ساعت تا سه ربع طول می کشد و از کمی پایین تر قله که چند گذرگاه صعب العبور در پیش است، محل غار قرار دارد، البته نه غار، بلکه سرپناهی که از چندین صخره عظیم به وجود آمده که سر بر دوش هم نهاده اند و محلی به صورت غار کوچکی پدید آمده، رو به کعبه، که یکی دو نفر می توانند در آن به عبادت و نماز بایستند. از بالای غار، به خصوص در شب، روشنایی مسجدالحرام و گل دسته ها دیده می شود؛ محیطی بوده است دور از دسترس مردم، با راهی دور و دشوار، با خلوتی الهام بخش و ملکوتی و ارتفاعی بسیار، که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام مناجات و عبادت در خود جای می داده است و خدیجه و علی(ع)، گاهی غذا و آب به او می رساندند. جبرییل، سوره «اقرأ باسم ربک...» را همین جا از سوی خدا آورد.

ص:۱۱۹

حاجی علاقه منـد است که در این معبـد نورانی رسول، نماز بخوانـد و گاهی صـفی ممتد و ازدحامی عجیب برای ورود به این «خلوت‌سرای دوست» تشکیل می شود. برخی هم به فکر گرفتن عکس یادگاری در کنار غار می افتند.

وقتی انسان رنج های پیامبر را به یاد می آورد، خستگی راه از تنش بیرون می رود. سلام و صلوات برتو، ای رسول رحمت!

و اما «غارثور» که در منطقه جنوب مکه است و راه آن از خیابانی به کوهستان آغاز می شود، پناهگاه حضرت رسول در هنگام هجرت به مـدینه بوده است؛ همان جا که خداوند با تار عنکبوت، بنده اش محمد را از تعقیب و گزند مشـرکان، حراست کرد. راه هجرت به مـدینه از شـمال مکه است و این غار در جنوب قرار دارد و این، خود، شـیوه ای برای ردگم کردن بوده تا پیروان ابوسفیان کمتر برای دست یابی به رسول خدا صلی الله علیه و آله ، توفیق یابند.

غـار ثور نیز در بالای کوهی قرار دارد، بـا چنـد صـخره روی هم قرار گرفت، که آن سویش دره ای عمیق است و این سویش کوه. داخل این غار، چند نفر می توانند پنهان شوند، البته به صورت نشسـته؛ چون سقفش کوتاه است و نمی توان ایستاد. حتی برای ورود به آنجا هم باید خم شد. آنجا هم عکاسانِ آماده با دوربین هایشان، هر لحظه منتظرند که از حجاج عکس یادگاری بگیرند، ولی گران است و عکس های بی رنگ و رو به آن قیمت نمی ارزد.

راه غار ثور، هم طولانی تراست، هم سـخت تر و نفس گیرتر. شایـد بیش از دو برابر مسـیری که برای فتـح قله «جبل النور» طی می شد، برای رسیدن به این غار باید راه پیمود. کوه ها و ارتفاعات را آن قدر باید یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و به عشق آن «منزل نهایی» به زانوها و نفس ها التماس

ص:۱۲۰

کرد همراهی کنند که چندین نوبت، نشستن و استراحت و تازه کردن نفس و تَر کردن لب لازم است. البته در پیچ و خم کوه و کمر، نشانه ها و رنگ هایی دیده می شود که فِلِشی به سوی مقصود است، اما چه بسا انسان به تنهایی راه را گم کند. برخی مسلمانان کشمیری، این راه طولانی را به حالت پله پله درآورده اند، تا صعود به قله آسان ترشود.

در این مسیر، حجاج مختلفی را از زن و مرد می بینی که نفس زنان بالا ـ می روند و همان محبت است که آنان را توان می بخشد و چون افراد در رفت و برگشت به هم می رسند، «خدا قوّت» و «قبول باشد» رد و بدل می شود و همین روحیه می بخشد برای پیمودن بقیه راه.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای گریز از چنگ مشرکان کینه توز و در ابتدای هجرت، این همه راه پیموده و تا اینجا خود را رسانده است؟ این پناهگاه را از کجا می شناخته؟ مگر نه اینکه بزرگ شده همین کوه و کمر بوده و روزگاری به شبانی می پرداخته است! آنکه برای بشریت، «راهنما»ست، باید خود به همه راه ها آشنا باشد. دشمنان چه لجوج بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا کجاها تعقیب کردند. لعنت بر آنان! می ارزد که انسان رنج بادیه و کوه و غار حرا و ثور رفتن را به جان بخرد، تا یک لحظه در فضایی نفس بکشد که آن حبیب خدا، مصطفای پروردگار، آنجا گام نهاده، نفس کشیده و شب را به صبح آورده است. این فرمان عشق است، گرچه دشمنان، آن را شرک به حساب می آورند».

مسجد قبا۱

مسجد قبا(۱)

به مسجد قُبا می رسی؛ به محل عاشقانه ترین انتظارها در طول تاریخ! انتظار ورود تاریخ، انتظار ورود نور؛ نوری که از افق «قبا» درخشیدن آغازید و به تمام نقاط جهان تابید.

گویی باز نگاه های مشتاق به راه است و مشتاقان قدم پیامبر به صف ایستاده اند.

زائران با اشتیاق تمام، بنای جدید مسجد «قبا» را می نگرند و با دیده احترام وارد آن می شوند. اینجا روزی، روزگاری، روستای قبا محل انتظار مردم برای پیامبر و [محل انتظار] پیامبر برای علی(ع) بوده است.

آن روز، انتظار مردمان وقتی برآورده شد که تاریخ برای تحولی شگرف آماده می شد و «قبا» نخستین مسجد و محل عبادت توحیدی را تجربه می کرد؛ «مسجدی» که پیامبر با دست خویش و به یاری یاران یک دلش ساخت و سه روز در آن به نیایش پرداخت تا امیر مؤمنان علی(ع) با اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از راه برسد.

پیامبر چگونه می توانست علی(ع) را فراموش کند؛ چگونه می توانست قهرمان «لیله المبیت» را به حال خویش واگذارد؛ کسی که در ایثار، بی بدیل و بی نظیر در تمام هستی بوده و هست.

گویی زائران هنوز هم عطر وضوی پیامبر را در «قبا» استشمام می کنند که بارها می آمد و در مسجد «قبا» به نماز می ایستاد؛ نمازی که هنوز هم از برکت آن، به نمازگزاران «قبا» ثواب «عمره» وعده داده شده است!

ص:۱۲۲

۱- متن از نگارنده اثر.

نجوایی در دل می جوشد و زبان به توصیف می گشاید:

«قبا، ای اولین منزلگاه پیامبر و میزبان رنج ها و زخم های اسلام!

ای سایبان ایمان بالنده پیامبر و علی، در گرمای سوزان ستم و کفر!

هنوز نفس های پیامبر در تو جاری است.

هنوز پنجره هایت منتظرند تا چونان گذشته، اندوه های پیامبر را در آغوش گیرند و در عطر کلمات پیامبر شناور شوند.

سلام بر تو! که اندوهان بیابانی علی(ع) را دریافتی و با آغوش باز، پذیرا شدی. قبا، بایست و پابرجا باش! بایست و پابرجا باش که زیبایی لرزان چشم های پیامبر و صدای شفاف علی(ع) در تو موج می زند.

بایست! که خنکای گیسوان پیامبر را در تو احساس می کنم.

بگذار در تو رها شوم و صمیمیت حرف های پیامبر را لمس کنم. مناره های بلندت، یادآور دست های به آسمان کشیده پیامبر است و دیوارهای باشکوهت، شناسنامه شانه های ستبر علی(ع) است.

قبا، از تمام دریچه های جهان بر تو سلام باد! که هیچ گاه بوی پیامبر و علی(ع) را فراموش نکردی و پس از قرن ها ایستادی تا همه دل‌تنگی ها، با تو مأنوس شوند، آن گونه که تو با علی(ع) مأنوس شدی.

قبا، ای سرزمین فرشته پوش و ای سرچشمه آسمان‌جوش! می خواهم کلمات را با گلاب بشویم تا تو را تلفظ کنم.

قبا، می خواهم در حضور تو به اخلاص علی(ع) ملحق شوم، متصل به صداقت پیامبر شوم و در تو نماز بگزارم و منتظر آمدن گام های فرزند

علی(ع) باشم، تا غروب غربت چند صدساله تو را به تماشا بنشینم».(۱)

تجربه محل انتظار اهالی یثرب در قبا، برای دل‌باختگان حضرت موعود عج الله تعالی فرجه الشریف نیز زیباست. گویی نقطه نقطه آن باز هم منتظر حضوری دیگر است؛ حضور دل‌انگیزش مثل نخستین روز هجرت، اما این بار نخستین روز ظهور، ظهور مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف ، موعود واپسین عدالت.

از لیله‌المبیت تا هجرت۱

از لیله‌المبیت تا هجرت(۲)

گویی تیغ های آخته، همواره تشنه خون های تازه اند. اینک خانه ای را می بینم، روشن تر از یک قلب یقین یافته، اما در محاصره شمشیرهایی که در دستان کینه می درخشند و به زهر جهل، صیقل یافته اند و به انتظار، لحظه می شمارند.

کدام تیغ، کارگر خواهد افتاد، وقتی که تقدیر، قصه دیگری را رقم زده باشد!

یا علی! پروردگار تو، بارِ دیگر شهامت تو را طلب می کند.

اینک بخواب که بستر مسافر آسمان، امشب خوابگاه امتحان تو خواهد بود.

شمشیرها با پیکرت نشانه رفته اند... و مسافر بزرگ، قدم در راه می گذارد. پس به ناگاه، تمام عنکبوت ها از لابه لای سنگ ها بر می خیزند و کبوتران بیت‌الحرام، به سمت کوه ها بال می گشایند.

کوچ آفتاب۱

کوچ آفتاب(۳)

دیگر مجال ماندن نبود؛ این قبیله را تنبیهی می بایست تا از زیارت نور و احساس رحمت، محروم شوند و چه تنبیهی بالاتر از اینکه پیام آور نجات،

۱- محمد کامرانی اقدم، اشارات، ش۴۸، ص۱۱۶.
۲- مهدی میچانی فراهانی، اشارات، ش۴۸، ص۹۰.
۳- متن از نگارنده اثر.

راوی ترنم های آسمانی، امین کوچه های مهربانی و تبسم های گرم خویش را از این قبیله نادانِ ناسپاس دریغ کند و به دیاری دیگر بکوچد!

مسیر تاریخ داشت عوض می شد و روزی شگفت انگیز آغاز شده بود؛ روزی که جهانِ خاکی بر تفاخر افلاکی، برتری یافت و کهکشان زمینی، مسیر تاریخ را از مکه به سمت مدینه‌النبی صلی الله علیه و آله قرار داد. خورشیدِ همیشه تابان حقیقت که از بامدادان مکه طلوع کرده بود، نقطه اوجش را در مدینه جشن گرفت و لحظه تابش آغاز شد.

آن روز، اولین روز اسلام و اولین روز حرکت اسلام در مسیر تاریخ بود؛ تاریخی که حرکت خود را از مدینه آغاز خواهد کرد و در مدینه پایان خواهد داد.

آن روز، روز مردم یثرب نبود، روز مسلمانان حجاز نبود. آن روز، روز آغازین حرکت جهانی اسلام و روز تولد دوباره پیامبر بود؛ روز نفس کشیدن دینی که زلال حقیقت را در اختیار جهانیان قرار می داد؛ حقیقتی که امروز بر قله های رفیع انسانیت، پرچم معرفت افراشته است و در سایه «لا اله الا الله و محمد رسول الله»، میلیون ها مسلمان از هر قشر و رنگ و لباس زندگی می کنند.

مسیر تاریخ، رد پاهای بسیاری از خود به جای گذاشته بود، اما همیشه کسانی هستند که با چشم های نابینا از کنار تاریخ رد می شوند. آن روز، کبوتر داخل غار و عنکبوت ورودی غار، آغاز حرکت تاریخ را می دیدند، اما آن دیگران جاهل، چنان در جهلِ مرکّب بودند که دنبال آسمان در زمین می گشتند.

ص:۱۲۵

استقبال، همیشه لحظه شیرینی است و ماندگارترین خاطره ها را می شود از دل تصاویر آن بیرون کشید؛ صف های منظم و نامنظم طولانی، لبخندستان لبریز از گل و خنیاگران سرشار از شادی، در انتظار ورود مردی آسمانی بودند؛ مردی که دست هایش سبز، نگاهش سبز و وجود سبزش، دست مایه زندگانی بود؛ مردی که در قنوت دست هایش، آسمان جا می گرفت و از عظمت نامش، خورشید به سجده می افتاد و ستارگان، از پای بوسی اش لذت می بردند.

نامش، مقدس ترین در صلوات و چهره اش، یگانه ترین در زیبایی بود، «فتبارك الله احسن الخالقین». حضرت جبرییل(ع)، غلام خانه زاد و خیل ملایک، پیشکاران آستان آسمانی اش بودند. آمد و پیکر نیمه جان زمین را از هلاکت نجات داد. آمد و مدینه النبی صلی الله علیه و آله با آمدنش، فصل تازه ای از تاریخ را رقم زد! تمام وجودمان، فدای آن لحظه ای که قامت دل آرا و عطر محمدی اش، کویرِ آباد زمین را زیر چتری از عطوفت برد.

صلوات بر روح مقدس و پاك او و اهل بیت(ع) مطهرش باد که هجرت تاریخ سازش، وجود خاکی ما را با آسمان پیوند داد.

با تمام اندوه، از زادگاه خویش «هجرت» کرد؛ زادگاهی که تبار مؤمنش در آن غنوده بودند و تمام خاطرات خویش را بدان سپرده بودند.

قبیله نامرد، همچون حرامیان شب قصد جانش را داشتند و می بایست جانشین شایسته ای جای خود بگذارد تا در بوته امتحان، نزد خدا و رسولش سرافراز امتحان شود!

ص:۱۲۶

چاره ای جز رفتن نبود؛ رفتن به سمتی که جهت تاریخ را عوض خواهد کرد و تاریخ ساز حماسه هایی خواهد شد که بشر را از حضیض ذلت، به اوج عزت برساند.

لیله‌المبیت، غار ثور، مسیر هجرت استقبال بی نظیر و در نهایت، یثربی که «مدینهالنبی» نام گرفت، تنها قسمتی از تصاویری بود که حضرت دوست جل جلاله پیش روی «حبیب» خود به تماشا گذاشته بود!

می خواست به انصار بیاموزد که عظمت این «تشریف» را تا قیامت از یاد نبرد.

می خواست به ابوجهل و ابولهب بفهماند که هیچ «دوستی»، «حبیب» خود را در تنگناها تنها نمی گذارد.

فرمود به پیامبر که «هجرت» کند؛ هجرت از جایی که جاهلان قدرش را ندانستند، به جایی که بالای چشمِ همه «جا» داشته باشد.

... و پیامبر از هجرت به یثرب، گسترش معارف اسلامی را تضمین کرد.

۲. مسجد مباهله۱

۲. مسجد مباهله(۱)

پنج کهکشان در هاله ای از نور، آرام آرام پیش می آمدند و زمینِ زیر پایشان از تواضع، مثل حریر نرم می شد.

عده ای سایه نشین که همیشه در تاریکی به سر برده بودند، گویی قصد مقابله با نور دارند؛ با صلیب های به ظاهر آراسته، با ناآرامی تمام و با گیسوان چلیپایی بازی می کردند و تمام ذهنشان سرشار از شک بود؛ شک به آنچه در دست و دلشان بود.

۱- متن از نگارنده اثر.

اما آنان که در هاله ای از نور پیش می آمدند، تبلور وجودشان مثل آب زلال و صداقت حضورشان مثل خورشید، آشکار بود.

هستی، چنان غرق تماشایشان بود که انگار خداوند، بهشت را به معرض تماشا گذاشته است. تواضع خورشید در آسمان و کُرنش خاک در زمین، نشان می داد که آن «پنج تن»، آیینه جمال الهی اند؛ برگزیدگان راستین خداوند در زمین که عنایت الهی، آنان را زیر چتری از حمایت گرفته است. عطر «کسای» حقیقت از وجودشان می تراوید و نگاهشان آکنده از تبسم مهربانی بود.

پنج تن، پنج کهکشان و پنج اقیانوس که وجودشان نشانه عظمت الهی و سرچشمه زلال معرفت است.

چه کسی می تواند به انکار برخیزد؛ وقتی که آدم(ع) بگوید: «اِلهی یا حَمیدُ بِحَقّ مُحَمّدٍ صلی الله علیه و آله ...».

وقتی که نوح بگوید: ...، وقتی ابراهیم و موسی و عیسی بگویید: ...، چه کسی می تواند انکار کند!

محمد صلی الله علیه و آله ، یعنی قرآن، یعنی «لَوْلاک لَما خَلَقتُ الْاَفْلاک»؛ علی(ع) و فاطمه(س)، حسن(ع) و حسین(ع)،یعنی محمد صلی الله علیه و آله ، یعنی: «اِنَما یریدُ اللّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجسَ اَهْلَ البَیتِ و یطَهِّرَکُمْ تَطْهیرا».(۱)

چه کسی می تواند سخاوت خورشید، شرافت ماه، صداقت آب، کرامتِ درخت و نجابت گل را نادیده بگیرد؟!

ص:۱۲۸

۱- «خداوند (جل جلاله) فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». (احزاب: ۳۳)

رنگ از رخسار ابوحارثه و نصارای نجران پریده بود و لرزش دست هایشان، نشان از ضعف و پشیمانی داشت. نجوایی در ضمیر ناخودآگاه ابوحارثه جریان گرفت؛ او که عطر پیامبران دارد؛ او که مثل پیامبران می نشیند؛ او که آسمان و زمین می ستایندش. از آن لحظه که دست هایش بوی قنوت بگیرند، توفان خشم الهی، همه دشت ها و کوه ها را متلاشی خواهد کرد. از جا برمی خیزد و سر بر آستان کبریایی پیامبر می گذارد: «ای ستوده ترین خلقت الهی، ای آسمانی ترین آیینه خلقت و ای حقیقت محض! رضای ما، در رضایت توست و رشته جان ما در دست های آسمانی ات».

در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم

لطف آنچه تو اندیشی، حکم، آنچه تو فرمایی(۱)

۳. منطقه خندق

۳. منطقه خندق

الف) غزوه خندق

ذوالفقار یعنی تمام ایمان(۲)

معجزه ای در راه بود؛ معجزه ای شگفت، فراتر از تمام باورهای بشری! کمی بالاتر، فریاد دهشت آفرین حضرت جبرییل(ع) بود و به هم لرزیدن گیسوان باد. گویی عناصر اربعه به هم ساخته بودند تا بنیاد خودخواهی را براندازند.

توفان خشمگین آسمان، خیمه ها را همچون بادبادک، به این سو و آن سو می برد و غرور سُفیانی اعراب، بازیچه دست باد شده بود، تا اگر چشم

۱- حافظ.

۲- متن از نگارنده اثر.

عبرتی لابه لای گرد و غبار باز شد، از خودخواهی، به خداخواهی پناه ببرد! صدای آمدنشان، زودتر از همه، پرده دل «منافقان» را می لرزاند.

اما کسی بود که تمام تجربه هایش را نور معرفت «محمدی صلی الله علیه و آله » تکمیل کرده بود و عطر نامش فراتر از آسمان ها، در بهشت دل ربایی می کرد. تدبیری فراخور نامش اندیشید. این اولین تدبیر جنگی از سوی سپاه اسلام بود که از حکمت سلمان(ع) بهره می گرفت: خندق، خندقی به وسعت تمام بیم ها و امیدها!

بیم ها، از حضور ده هزار اهریمن مست و تاریک و امیدها، از چلچراغ حضور حبیب خدا صلی الله علیه و آله و جمال تبارک اللهی اش!

کسانی که به شرط مزد برای خدا کار می کردند، درست جایی از «تکلیف» را واگذاشته بودند که عَمرو بن عبدود و مردان فرصت جوی عرب، از همان جا وارد حریم قدس مدینهالنبی شدند. زخم ها، فقط زخم اُحد نبود، که نامردمان بنی قریظه هم، پیمان شکسته بودند. این بار خندق، همیشه در اسلام فاجعه آفریده است.

اسلام همیشه از کم‌فروشان دین و جهاد، درایت و تدبیر، ایمان و اخلاص، ضربه خورده است!

عَمرو، اُشتر بدمست عرب، غول دل های ناپخته شده بود و غرور را با فریادهای «هل من مبارز» نمایش می داد، اما دریغ از حرکت گامی یا قرار گرفتن دستی بر قبضه شمشیری!

آدمک های خشکیده بر جالیز تماشا، با حرکت گام های سترگ و عرش پیمای علی(ع) جان گرفتند و بهت و سکوت و تماشا، آیینه های عرش و فرش را به هم دوخت.

نگاه امیدوار پیامبر بود و تبسمی که یعنی: «یا علی، این عمرو بن عبدود است!»

اینـک مصـاف تمـامی «ایمان» در برابر تمامی «شـرک»! اینک مصاف «تواضع» با «غرور»، مصاف «بیم» و «امیـد»، بیم، برای آن کسی که بر خاک خواهد افتاد و امید، برای آن که «عطر لافتای» وجودش فراگیر خواهد شد.

صدای تکبیر علی(ع) در آسمان ها تکثیر می شود و تمامی «ایمان» برتری خود را بر تمامی «شرک» ثابت می کند.

هم پیالگانِ عمرو، مردی از یاد برده، به سـمت خندق می گریزند و بر جا ماندگان خشـکیده از حیرت، به دست های حقیرشان می نگرند.

یا علی، ای دست قادر ازلی، تو حقیقت محضـی، تو آیینه «قادرٌ عَلی ما یرید» هستی! تو نماد صداقتی. ایمانت کامل، شمشـیرت برّان و کلامت نافذ است؛ نافذ، چنان که آیینه رفتار توست!

... و غزوه خنـدق بـا دعای همیشه مسـتجاب نبوی صـلی الله علیه و آله ایمن از مقاتله بود و با جوان مردی تو، به نصـرت نهایی رسـید، همان گونه که به آن شکاکِ دیرباور فرمودی: «فإنَّا لَم نَکُن نُقاتِلُ فیما مَضَی بِالکِثرَهِ، وَ إنَّما کُنَّا نُقاتِلُ بالنَّصرِ وَ المَعُونَهِ؛ مـا در جنـگ هـای گذشـته بـا فراوانی سـرباز نمی جنگیـدیم، بلکه همیشه بـا یـاری و کمـک خداونـد (جلّ جلاله) مبارزه می کردیم».(۱)

یا علی، آی دست قادر ازلی، دست فرومانده در درماندگی ما را هم بگیر!

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۴۶.

ب) مسجد فتح(۱)

حادثه خنـدق در تاریـخ اسـلام، همچون حضور ماه در همسایگی زمین است؛ چون نه پنهان کردنی است، نه کتمان کردنی! و همان گونه که پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله فرمود: «ضَـربَهِ علی یومَ الخَندَقِ، خَیرٌ من عِبادَهُ الثقلین؛ ضـربت شمشیر علی(ع) در روز خندق، از عبادت جن و انس، برتر بود».

حادثه خندق با شکست عمرو بن عبدود، به حماسه خندق تبدیل شد و شکرانه آن نمازی است که مسلمانان همیشه در مساجد فتـح و حضـرت علی(ع) و حضـرت زهرا(س) و سـلمان رحمه الله به یاد پیامبر به جا می آورنـد و تاریـخ با وجود تمام ناراستی های حکمرانانش، باز هم فتح المبین غزوات رسول گرامی اسلام را یادآوری می کند.

آن روز تمام ناجوان مردان مشـرک و یهودی در کنار هم «احزاب» شـیاطین را تشـکیل می دادند؛ پیامبر در کنار یاران مسلمان خود، حزب خداونـد را. میان مشـرکان، ابوسـفیان می خواست به انتقام تمام شـکست هایش شـگفتی بیافرینند، درحالی که نمی دانست در میـان حق گویانِ حق جو، پیامبر صـبور امت، حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله هست و دلیرمردِ شـکست ناپـذیر گیتی، حضـرت علی(ع)؛ سـلمان رحمه الله دانـای توانـا هست و بالاتر از همه، مـدد حضـرت پروردگار جل جلاله. در مقابله با احزاب حضـرت پیامبر، هم از الطاف «لاهوتی» برخوردار بود، هم از تـدابیر «ناسوتی.» آنچه وعـده خداونـد بود، در حال تحقق بود و آنچه بایـد برای مقـابله تـدبیر می شـد، از هم اندیشـی پیامبر با یاران یکـدل خود خبر می داد، اما پیشـنهاد سـلمان کجا و دیگران؟!

۱- متن از نگارنده اثر.

کارآزموده ای که فرهنگ اقوام مختلف را در کارزار دیده و تجربه کرده بود. افسوس که دشمن، همیشه از همان نقطه که ما کم گذاشته ایم، وارد می شود، همان گونه که از تنگه - رماد - اُحد گذشت، از قسمت کم کار شده و تنگ خندق به درون وارد شد. وارد شد تا مرگ خویش را تجربه کند، با غروری که در نهایت دچار ذوالفقارش کرد؛ دچار مرگی خفت بار به دست مردی شریف و باکرامت!

مسجد «فتح» یادمان غزوه خندق است با یادآوری الطاف خداوند در آن روز که با پایداری و صبر پیامبر، شهامت و غیرت حضرت علی(ع) و حسن تدبیر حضرت سلمان رحمه الله پایانی دل انگیز را رقم زد!

دست ها را به گوش هایت نزدیک می کنی و به قصد نماز می گویی اللهاکبر. آری تکبیر، همان صدای آسمانی حضرت علی(ع) که بعد از هر پیروزی به زبان آورد. اکنون که در مسجد فتحی و به شکرانه فتح لشکر پیامبر در یوم الخندق، نماز می گزاری، چگونه می توانی شکوه غیرت و شهامت علی(ع) را به یاد نیاوری؟! علی، شکوه نامیرای اسلام در تاریخ است.

دست ها را به سمت گوش می بری و «دوگانه ای» برای «یگانه» به جا می آوری و آن گاه نجوا می کنی:

یا صریخ المکروبین و یا مجیبَ دَعوهِ المضطرین و ...؛ ای فریادرس غمگینان و ای اجابت‌کننده دعوت بیچارگان و ای یاری دهنده دلْ افکاران، غم و گرفتاری ما را نیز از دل بزدای، همان گونه که پیامبرت را از هر غم و ناراحتی و نگرانی - از دشمنش - رهانیدی!

پس امور مهم دنیا و آخرت ما را نیز به پاس پیامبرت چاره‌ساز باش، ای که برترین رحم‌کنندگانی!

ج) مسجد علی(ع)(۱)

خندق، نه تنها محل پاسداری علی(ع) از مرزهای ایمان و اعتقاد بود، که محل نیایش های او نیز بوده و مسجد علی بن ابی طالب(ع)، از قدیمی ترین خاطرات ماندگار غزوه خندق در منطقه خندق است.

با آنکه وارثان جهل و تعصب کوشیده اند تا نام مساجد را تغییر دهند یا تعمیر کنند، قداستِ جایی که حضرت فاطمه(س) نماز گزارده و حضرت علی(ع) در آن به ستایش و نیایش برخاسته؛ از چنان بلندای شکوهی برخوردار است که هیچ گاه دست نژند اوهام پرستان به ساحت آن نخواهد رسید و عظمت نام آن دو مسجد، همچون عظمت نام «فدک» ماندگار خواهد بود؛ ماندگار در تمامی کتاب ها – شاهدانِ به ظاهر ساکت تاریخ – ماندگار در تمامی دیده و دل ها!

حقایق روزگار هیچ گاه از چشم و دل اهالی وجدان نخواهد رفت؛ چراکه هر جا نام «علی» برده شود، نور آنجاست؛ نور عبادت، نور ولایت، که ذکر علی عباده!

هر کجا نام علی برده شود، شور آنجاست

شور آمیخته با شعشعه نور آنجاست

نه نیازم به خرابات، نه دیر است و حرم

۱- متن از نگارنده اثر.

هر کجا نام علی برده شود، طور آنجاست

جام جم گو که بمان در خم خوش خطی ها

مستی ناب ازل، شیشه و انگور آنجاست

مُشک آهوی حرمگاه، به کویش جاری

عطر گیسوی پریشان شده حور آنجاست

عارف و عامی و زاهد، به تماشا سرگرم

مست از شرم تمنا، دل مستور آنجاست

دار عشقش، همه را شور اناالحق داده است

قاضی و محتسب و گزمه و منصور آنجاست

یک شب آیینه من هم ز تجلی پر شد

فاش دیدم که دل ناظر و منظور آنجاست

مسجدی بود و علی بود و سحرگاهی ژرف

و دلم مشتعل از شعشعه نور آنجاست

پیش رفتم که سلامش بدهم، پاسخ گفت:

هر کجا نام علی برده شود، شور آنجاست(۱)

د) مسجد سلمان(۲)

او که افتخار همراهی اهل بیت را کسب کرد، چرا نباید تاریخِ اسلام به یادآوری اش ببالد؟!

مهندس بی بدیل جنگ خندق و دانشور بی نظیر حکمت که هم از

ص:۱۳۵

۱- شعر از نویسنده اثر.

۲- متن از نگارنده اثر.

عارفانه های حضـرت پیامبر بهره برده بود و هم از عاشقانه های حضرت علی(ع). از آتشکده های پارس تا کنیسه های روم، از کوه های شام تا بیابان های حجاز، جذبه عشق چنان مهار از دلش ربوده بود که رنج سـفر، نکوهش اغیار و غم غربت، اثری بر «جان شیفته اش» نداشت.

به هفتمین شـهر عشق رسـید. آیینه ای که می بایست جمال الهی را در آن ببینـد، یافته بود؛ آیینه ای که او را به حقیقت محض می رسانید؛ حقیقت توحیدی، حقیقت مصطفوی صلی الله علیه و آله ... .

ضمیر او مثل آب زلال و ظاهرش مثل خورشید، چشم گیر و درخشان بود. دلش دریای معرفت الهی بود و صداقت نگاهش در دل ها اثر می کرد.

گرمای حضورش همیشه محفل آرا بود و زبان ستایشش، عظمت او را نشان می داد. در مکتب رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، برترین «مسـلمان» و در مکتب امیر مؤمنـان علی(ع) بهترین «شـیعه» بود. ادراک لاهوتی اش آن چنـان شـگرف و ژرف بود که اسرار علوم را از پیامبر و علی(ع) آموخته بود.

از ازل، چنـان در کالبـدش روح عرفـان دمیـده بودنـد که هم نشـین خلوت پیامبر می شـد و از قامت آسـمانی اش، همیشه عطر بهشت می تراوید.

حضـرت سلمان، آیینه ای بود که پرتو از انوار نبوت گرفته بود و ظاهر و باطنش، از اشراق حقیقت می درخشید. اگرچه نژادش «فارسی» بود، به راستی، او «سلمان محمدی صلی الله علیه و آله » بود که به علم و عمل، به اخلاق و ایمان، کسی به آب تقرب دست نیافت.

خوشا نامش، خوشا مقامش، خوشا کلام و مرامش؛ که بهشت بر او سلام کرد و پیامبر او را در حریم اهل بیت(ع) جای داد!

ص:۱۳۶

ای برترین یار پیامبر و علی(ع)، ای روح تقدس یافته!

گرچه در منطقه خندق نیستی، اما نام شکوهمندت و همت والایت در پیروی از رسالت و ولایت، همچون حماسه خندق، فراموش ناشدنی است. چه بماند نام مسجدت، که خانه خداست و محل عبادت مسلمان. چه جان نواز است استشمام هوایی که تو در آن نماز گزارده ای و چه گواراست آبی که در آن تو وضو گرفته ای، ای سلمان پاک، سلمان محمدی! به خدا که تو پیرو حق ماندی آن گاه که بیشتر مردمان به دنبال باطل روان شدند!

خوشا زندگی و رحلتت که در جوار مولا زیستی و با دست های مولا به خاک سپرده شدی. بهترین درود بر تو، شاید همان کلام مولا باشد که فرمود: «مَرْحَبا یا اَباعَبداللّه ... .» گوارایت باد بهشت جاودان الهی و جوار ذات مقدس حضرت دوست(جل جلاله) ... .

۴. مسجد ذوقبلتین۱

۴. مسجد ذوقبلتین(۱)

در مسیر سلوک، به مسجدی می رسی؛ دو گنبد و دو مناره که شاید نماد قبلتین، یعنی دو قبله باشد. البته در بنای جدید کوشیده اند به جای بنای نمادین قدس شریف، به تجاوزگران قدس بیشتر گرایش داشته باشند تا حداقل شرافت قدس!

روزی که نگاه شیطنت بار یهودیان برای حضرت پیامبرسنگینی می کرد و از نهایت شرم، دغدغه خویش با خداوند نمی گفت، سروش وحی نازل شد و بشارت تغییر قبله را به حضرت داد.

مسجد ذوقبلتین، تنها نقطه ای از خاک است که شرافت یافت تا پیامبر

۱- متن از نگارنده اثر.

عشق و رحمت در آن به سمت دو مکان مقدس نماز بخواند؛ قدس شریف، آرامگاه پیامبران مقدس الهی و کعبه، آرامش گاه دل مؤمن، خانه امن الهی و خانه آرزوهای آدم و ابراهیم خلیل‌الرحمان!

مسجد ذوقبلتین محل میثاق بستن زائران و راهیان حج است با آرمان های دو مکان مقدس تا میثاقشان،حمایت از مظلومیت قدس شریف از یک سو و عبادت و حمایت کعبه معظم از سویی دیگر باشد. گرچه کعبه معظمه و مکه مکرّمه محور اصلی و مرکز عبادت مسلمانان است، اما در روزگار کنونی و با وجود پلشتی های دشمن دیرین اسلام با قدس شریف، این تعهد برای هر فرد مسلمان واجب می شود که از قدس و آرمان فلسطین دفاع کند. مسجد ذوقبلتین نماد اعتقاد به جامعیت سیاسی و اعتقادی دین اسلام است تا با یادآوری خاطرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن، به این واقعیت دست بیابیم.

۵. منطقه جُحفه

اشاره

۵. منطقه جُحفه

منطقه «جحفه» در تاریخ اسلام و مکتب تشیع جایگاه خاصی دارد؛ چراکه شناسنامه و هویت اسلام است. با وجود کوشش منافقان برای از بین بردن آثار آن در طول تاریخ، بازهم یکی از مکان های پر اهمیت در تاریخ حجاز و آثار به جا مانده از زمان حیات پیامبر است.

الف) طلوع آفتاب غدیر

الف) طلوع آفتاب غدیر

«غدیر خم نام منطقه ای در نزدیکی جُحفه حدود ۱۵۶ کیلومتری شمال غربی مکه است که شهرک رابغ، در ۲۶ کیلومتری آن قرار دارد. در صدر اسلام، حجاج عراق، شام و یمن از این نقطه برای بازگشت به کشورهای

ص:۱۳۸

خود از یکدیگر جدا شدند و هر یک مسیر خاص خود را پیش می گرفتند. غدیر خم که مسجدی با همین نام نیز در آن بنا شده، شاهد یکی از وقایع بسیار مهم و تعیین کننده در تاریخ اسلام بوده است».(1)

در سال دهم هجری، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بازگشت از آخرین حج خود، حجه البلاغ (حجهالوداع)، در این نقطه به فرمان خداوند تبارک و تعالی، حضرت علی(ع) را به عنوان وصی جانشین خود به مسلمانان معرفی کرد. واقعه غدیر خم و خطبه تاریخی و مهمی که حضرت هنگام معرفی امیر مؤمنان علی(ع)، ایراد فرمود، در بسیاری از منابع شیعه و اهل سنت ثبت شده است. علامه امینی رحمه الله در کتاب گران‌قدر خود به نام الغدیر این احادیث را با ذکر اسناد آن جمع آوری و ثبت کرده است. در آن سال، پیامبر در میان نزدیک به یک‌صد هزار نفر از زائران خانه خدا چند ساعتی در منطقه غدیر خم توقف کرد و به دیگران نیز دستور توقف داد. اصحاب برای ایشان از جهاز شتران منبری ساختند. پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه ای بسیار مهم و سرنوشت ساز ایراد فرمود، دست علی(ع) را گرفت و تا شانه های خود بالا برد و ایشان را با این عبارات به عنوان وصی و جانشین خود معرفی کرد:

«الست اولی بکم من انفسکم؛ آیا من بر شما از خودتان بیشتر ولایت ندارم؟» مردم گفتند: آری. سپس حضرت فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ...؛ هر کسی را که من ولی و سرپرست او هستم، علی نیز سرپرست و ولی اوست. خدایا هر کس که علی را دوست دارد، دوست بدار و آن که او را دشمن دارد، دشمن بدار و کسی را که یار اوست، یار باش

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۱۹۸.

و کسی را که او را خوار کند، خوار کن».(۱)

ب) مسجد غدیر خم۱

ب) مسجد غدیر خم(۲)

بعدها در محل واقعه عظیم «غدیر غم» مسجدی ساختند که به مسجد غدیر خم معروف شد. سمت چپ این مسجد، رو به قبله، مکان ایستادن پیامبر برای انتخاب علی(ع) به جانشینی است که از دیگر نقاط مسجد، برای نمازگزاردن افضل است. نماز در این مسجد فضیلت بسیار دارد؛ زیرا مکانی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، علی(ع) را به خلافت برداشت و حق آشکار شد.(۳) شایان گفتن است که این مسجد در دوران عثمانی بر اثر سیل خراب شد، ولی بخشی از آن همچنان بر جا ماند.(۴) ساختمان آن را تعدادی از ملوك شیعی هند بازسازی کرده اند.(۵)

ج) حجهالبلاغ (هجدهم ذی الحجه سال ۱۱ هجری)۱

ج) حجهالبلاغ (هجدهم ذی الحجه سال ۱۱ هجری)(۶)

... و اما آن روز، عید شکوفایی ولایت در قاموس خلقت بود؛ یک عید «توحیدی» زیبا که ترجمان «عدل» الهی در قامت «امامت» و ترجمان صداقت «معاد» در بلاغت «نبوت» و نتیجه تلاش هزاران پیام آور الهی در طول تاریخ ادیان الهی: حجه البلاغ!

صدای دل نشین حضرت جبرییل(ع) بود و جان مشتاق حضرت رسول صلی الله علیه و آله .

ص:۱۴۰

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج۲، ص۱۰۸؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج۳، صص ۲۰ - ۴۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ص۱۶۱.

۲- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ص۱۹۸.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص ۳۳۵.

۴- سمهودی، وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، ج۳، ص۱۰۱۸.

۵- محسن امین، مفتاح الجنات فی الادعیه والاعمال والصلوات والزیارات، ج۲، ص۳۶.

۶- متن از نگارنده اثر.

ندای وحی، جان و تن حضرت را می آشفت و تبسمی شیرین، بر لب های مبارکش نشسته بود و احساسی سبک و شعفناک، سراسر وجودش را فراگرفته بود.

زمان ابلاغ وحی الهی فرا می رسید و نوید استمرار شریعت نبوی با ولایت علوی، سخن از روزهای شگفتی داشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه خویش را چنین آغاز کرد:

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود، بلند مرتبه و در تنهایی و فرد بودن خود، نزدیک است. در قدرت و سلطه خود، با جلالت و در ارکان خود، عظیم است. علم او به همه چیز احاطه دارد، درحالی‌که در جای خود است و همه مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سیطره دارد. همیشه او را سپاس گفته اند و همچنان ستایش خواهد شد. صاحب عظمتی که از میان نخواهد رفت. ابتدا کننده اوست و بازگرداننده اوست و هر کاری سوی او باز می گردد.(۱)

حضرت پس از فرازهایی در سپاس و ستایش خداوند، ادامه می دهد که:

خداوند به من چنین وحی کرده است: بسم الله الرحمن الرحیم، أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ. (مائده: ۶۷)

ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده - درباره علی، یعنی خلافت علی بن ابی طالب - و اگر انجام ندهی، رسالت او را نرسانده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می کند.

حضرت رسول، چون کلام خداوند را در این امر بازگو کرد، باز خطاب

۱- خطبه غدیر.

به مردم فرمود:

ای مردم، من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده است، کوتاهی نکرده ام و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می کنم:

جبرییل سه مرتبه بر من نازل شد و از سوی خداوند سلام پروردگار را رساند و مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع به پا خیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که «علی بن ابی طالب، برادر و وصی و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من، همانند نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است».

و خداوند در این مورد آیه ای از کتابش بر من نازل کرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ صاحب اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده اند و نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» و [این آیه، مصداق] علی بن ابی طالب(ع) است که نماز را به پا می دارد و در حال رکوع زکات می دهد و در هر حال، خداوند عزوجل را قصد می کند.

ای مردم، من از جبرییل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد؛ زیرا از کمی متقین و زیادی منافقان و افساد ملامت کنندگان و حیله های مسخره کنندگان اسلام آگاهم؛ کسانی که خداوند آنان را در کتابش چنین توصیف کرده است که با زبانشان می گویند، آنچه در قلب هایشان نیست و این کار را سهل [و کوچک] می شمارند، درحالی که نزد خداوند، [بس] عظیم است. ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است و او را

بپذیرید که خداوند او را منصوب کرده است.

ای مردم، او از جانب خداوند امام است و هر کس ولایت او را انکار کند، خداوند هرگز توبه اش را نمی پذیرد و او را نمی بخشد. به یقین، خداوند با کسی که با مخالف او چنین کند و او را تا ابدیت وآخر روزگار، عذابی شدید دهد. پس بپرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتشگیره آن، مردم و سنگ ها هستند و برای کافران آماده شده است. بدانید که جبرییل از سوی خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید: «هر کس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد، لعنت و غضب من بر او باد!» هر کس ببیند برای فردا چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید که با علی مخالفت کنید و در نتیجه، قدمی بعد از اثبات جانشینی او بلغزد. پس خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است.(۱)

.... از اسراری سخن می گفت که گویی به درستی می داند بسیاری از آنها رخ خواهد داد و آن هزاران نفری که گوش فرا داده اند، به واسطه جهل و دنیاپرستی، کتمان خواهند کرد و به پیامبر و وصی بر حق او کافر خواهند شد. آری، چه جایی بهتر از کنار زلال غدیر تا در کنار آب، تشنگان حقیقی «محیط اعظم» را سیراب کند:

«مَن کُنتُ مَولاه فَعليٍ مَولاه»

«کیست مولا، آن که آزادت کند!»

اینک زمان، آغاز دیگری تجربه می کرد. فصلی نو در حال شکفتن و تبلوری تازه شکل می گرفت. آغاز فصل عشق، فصل ارادت، فصل زیبای ولایت بود؛ فصلی که دست های حضرت پیامبر را برای توسل می طلبید؛

۱- خطبه غدیر.

برای دعا، دعایی به زیبایی اجابت: «اللهم وَالَ مَن وَالاهُ و عادِ مَن عاداهُ، وانصُر مَن نَصَرَهُ، وَاخذُل مَن خَذَلَهُ».(۱)

برای وجود مبارکی دعا می فرمود که حیرتیان کوی او را شماره از ستاره بیرون است و دل سپردگان گیسوی معرفتش را پایانی نیست!

کیست مولا؟ آن که شکوه نامش آسمان و زمین را به تواضع واداشته و کلام آسمانی خداوند (قرآن) در پی شمار مناقب او «هشتاد» بار عظمت و شکوه او را ستایش کرده است.

کیست مولا؟ گوهر شگفت هستی که فضایل او را سید بطحا،حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عاشقانه چنین می شمارد:

- فرمود: به هر کس من مولایم، علی(ع) مولای اوست!

- فرمود: علی(ع) برای من، مثل هارون برای حضرت موسی(ع)است!

- فرمود: او برای من است و من برای او!

- فرمود: علی(ع) برای من همانند خود من است؛ فرمان برداری از او، فرمان برداری از من، نافرمانی از او، نافرمانی از من است!

- فرمود: جنگ با علی(ع)، جنگ با خداست و صلح با علی، صلح با خدا!

- فرمود: دوست علی(ع)، دوست خدا و دشمن علی، دشمن خداست!

- فرمود: علی حجت خداست و جانشین او در میان بندگان!

- فرمود: دوست داشتن علی، ایمان است و کینه او را به دل داشتن، از کفراست!

- فرمود: حزب علی، حزب خداست و حزب دشمنان علی، حزب شیطان!

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص۱۶۱.

- فرمود: علی با حق است و حق با او؛ از هم جدایی‌ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر ملاقاتشان کنم!

- فرمود: علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است!

- فرمود: هر که از علی جدا شود، در حقیقت از من بریده است و هر که از من جدا گردد، از خدایش بریده است!

- فرمود: تنها رستگاران روز قیامت پیروان علی اند! و اینکه فرمود: من و علی از یک نور آفریده شده ایم.(۱)

چه کسی می تواند وصف علی گوید؟ چه کسی می تواند وسعت اقیانوس را بسنجد؟ او را فقط در کلام خدا، در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و در بیان معصومان(ع) و در سویدای دل مؤمنان می توان یافت. شگفتا از علی گفتن و از علی سرودن!

هیچ منقبتی به زیبایی کلام خود ایشان نیست وقتی درباره خود می فرماید:

آن گاه که همه از ترس، سست شدند و کنار کشیدند، من قیام کردم و آن هنگام که همه خود را پنهان کردند، من آشکارا به میدان آمدم. آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم و آن وقت که همه باز ایستادند، من با راهنمایی نور خداوند به راه افتادم.

در مقام حرف و شعار، صدایم از همه آهسته تر بود، ولی در عمل، برتر و پیش‌تاز بودم. زمام امور را به دست گرفتم و جلوتر از همه پرواز کردم و پاداش سبقت در فضیلت ها را بردم، همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی آورد و توفان ها آن را از جای بر نمی کند. کسی نمی توانست عیبی در من بیابد و سخن چین، جایی برای عیب جویی در

۱- شیخ صدوق، خصال، ج۱و۲.

من نمی یافت. خوارترین افراد نزد من عزیز است، تا حق او را بازگردانم و نیرومند، درنظرم پست و ناتوان است، تا حق را از او باز ستانم... .(۱)

... مولا ـ جان، ای جان جهان، شاکریم خداوند کریم جل جلاله را که بذر محبت شمارا در دل ما کاشته و سرافرازی ما را ارادت به ولایت شما قرار داده است.

چه نعمتی بالاتر از اینکه شما ولیّ نعمت ما هستید. هر که با شما باشد، در دنیا و آخرت سرافراز است و این ارادت، نیازمند هیچ قومیت ستایی و قشری گری نیست، که تمام اقوام خداجو و باایمان دوستتان دارند: فارس، عرب، عجم، کرد، لر، ترک، ترکمن، بلوچ، هندی، بنگالی، افریقایی، اروپایی و... .

در سراسر این دنیا، جایی نیست که نامی از شما نباشد و یادی از مناقب شما نشود!

مسلمان و غیر مسلمان، مردانگی و عدالت شما را می ستایند و جهان امروز در حسرت عدالت جوان‌مردی چون شماست.

چگونه می شود راهی حج شد، به دیدار و زیارت حضرت پیامبر رفت و یاد غدیر خم نکرد!

چگونه می شود در نقطه نقطه حجاز سفر کرد و آثار شکوهمند شما را به یادگار ندید!

تنها منطقه «جحفه» نیست، که از مسجدالنبی تا مسجد شجره و از خندق تا بدر و از بدر تا غدیرخم و از مسجد غدیر تا مسجدالحرام، جایی

۱- نهج‌البلاغه، ترجمه: علی دشتی، خطبه ۳۷، ص۹۱.

نمی توان یافت که حماسه ای از علی مرتضی به خاطر نداشته باشد!

چراکه علی، یاور ستم دیدگان بود و البته یاور همگان، نه فقط یاور عده ای خاص که فرمانش می بردند. علی(ع) تعلق به همه داشت و تعلق به تمام انسانیت دارد. هیچ کس نمی تواند برای «محیط اعظم» مکان تعیین کند و او را متعلق به جغرافیای خاصی بداند!

علی(ع) مصداق کعبه است، همان گونه که مولود کعبه است. کعبه نیز مصداق «وحدت» مسلمانان است؛ وحدتی پویا و ماندگار در تمام ادوار تاریخ. آری، علی مرد دیروز و امروز و فرداست...؛ فردایی که بسی زیباتر از هر روز و روزگاری در راه است: «الیس الصبح بقریب!»

فردایی که حماسه غدیر را بهانه قرار خواهد داد تا داد ولایت از بیداد بستاند!

فصل سوم: میقات احرام (آماده شدن برای حج)

اشاره

فصل سوم: میقات احرام (آماده شدن برای حج)

زیر فصل ها

۱. احرام در مسجد شجره(۱)

۲. وداع با مدینه

۱. احرام در مسجد شجره۱

ص:۱۴۸

-۱

۱. احرام در مسجد شجره(۱)

«در کـاروان هـا، نشـانه هـای کوچ و زمزمه هـای رفتن آشـکار می شود. بایـد به مکه رفت، اما احرام در پیش است و میقات و لبیک گفتن.

کسانی که از مدینه به مکه می روند، باید در میقاتِ مسجد شجره احرام ببندند و عازم خانه خدا شوند.

بـا شـور و شـوق همراه بـا التهـاب درونی، سـوار ماشـین می شـوی و مـدینه را در حـالی پشت سـر می گـذاری که چشم هـای اشک‌بارت همچنان به سوی حرم پیامبر خداست.

مسـجد شـجره، در ده کیلومـتری مـدینه قرار دارد؛ در منطقـه آبـار علی (چـاه هـای علی) منطقـه ای که حضـرت علی(ع) برای استفاده زائران خانه خدا به دست خود چاه هایی حفر کرد.

ص:۱۴۸

۱- روح حج، ص۴۱.

مسجد شجره که بدان ذوالحلیفه نیز می گویند، از معتبرترین میقات هاست و میقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم بوده است. نام‌گذاری این مسجد به شجره (درخت) از آنجاست که در محل آن، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درختی بوده که حضرت زیر آن درخت احرام می بست. البته اکنون آثاری از آن نیست.

مسجد شجره، مسجدی زیبا و بزرگ است. مردم، بیرون مسجد دوش می گیرند و غسل می کنند. سپس لباس احرام می پوشند. پوشیدن دو جامه احرام و کندن لباس های عادی معنای خاصی دارد.

اشک ها در چشم ها حلقه می زند. بیرون آوردن لباس های دنیا و پوشیدن لباس آخرت! برای مردان دو حوله یکی بر کمر و دیگری بر دوش.

راستی چه دنیای معنوی شگفتی در اعمال و مناسک این سفر نهفته است! با خشوع و خضوع به مسجد می روند. ازدحام است. نمازی می خوانند و نیت احرام می کنند. با گفتن جملات «لبیک اللهم لبیک ...» مُحرم می شوند تا مَحرم شوند.

باز هم به یاد آخرت و قبر افتادن. دل های خاشعان ذوب می شود و به صورت قطرات گرم اشک بر چهره ها می بارد. دل ها به یاد احرام بستن پیامبر در همین جا می افتد؛ احرام بستن امام مجتبی(ع) و امام حسین(ع) و سفرهای پیاده به سوی خانه خدا. اباعبدالله(ع) نیز در آغاز سفر کربلا از همین جا مُحرم شد و به مکه رفت.

از مسجد که بیرون می آیند، طنین «لبیک اللهم لبیک» در فضا می پیچد. آنان که دلی عاشق تر و معرفتی بیشتر دارند، بیشتر هم منقلب می شوند. آهنگ حرکت می کنند، اما حالت روحی افراد با لحظه ورود به این شهر و

روزهای اقامت در مدینه متفاوت است.

هنگام ورود، یک پارچه شوق و سوز و گریه آمیخته به عشق بودند، اما اینک دل ها دو نیم است: نیمی سوز خدا و خشوعی که از احرام پیدا کرده اند و نیمی دیگر که در مدینه جا مانده است.

همه جا را مسجد شجره می بینند. احساس می کنند که از آب های زلال چاه های علی سیراب شده اند و این آب در رگ رگ جان و دلشان جریان یافته است. ماشین از میان تپه ها و کوه ها می گذرد و به سوی خانه محبوب می شتابد. شب است، اما حس می کنند نورانیت مسجدالنبی صلی الله علیه و آله را در دل خود به ارمغان می برند.

گاه گاه آوای لبیک از زائران برمی خیزد. چه شیرین است این ندا که پاسخی به دعوت پروردگار است. اینک اینان همه میهمانان خدایند و به ضیافت خانه الهی می روند ... تا از میقات خاک به میقات خدا برسند.

راه طولانی مدینه تا مکه، شبانه طی می شود. همراهان، برخی خوابند و برخی همواره گریان و اشک ریزان. از این راه که به طریق الهجره نیز معروف است، روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبور کرده است آن گاه که از زادگاهش مکه برای بسط آیین توحید و بهره گرفتن از پایگاه یثرب و نجات جان مسلمانان از شکنجه و آزارهای قریش کوچ کرد و هجرتش مبدأ تاریخ مسلمانان و منشأ تحول عظیمی در وضع مؤمنان به وحی و قرآن گشت و تاریخ بشریت رقم خورد.

اما آیا مسلمانان واقعاً در همان خط هجرت نبوی حرکت می کنند؟ آیا از همان راهی می روند که پیامبرشان رفته است؟

ص:۱۵۰

کاش امروز رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما بود و هر جا که می رفت، در پی او می رفتیم و هر کجا قدم می نهاد، گام جای گامش می گذاشتیم و در پی فرمانش جان می باختیم. ... ولی سنت و سیره او که هست! اگر واقعاً پیرویم، راه او روشن است و این محجه بیضا و صراط مستقیم، رونده می خواهد. شگفتا که سیره و سنت پیامبر در میان مدعیان پیروی از آیین او متروک و مهجور است.

و چقدر، راه پیامبر بی رونده است!»

۲. وداع با مدینه

۲. وداع با مدینه

غزل خداحافظی!(۱)

مدینه، شهر رسول خدا، خداحافظ!

مزار گم‌شده، گل دسته ها، خداحافظ!

کمیل و ندبه و شب های اشک و دل‌تنگی

کبوتران غریبْ‌آشنا، خداحافظ!

بقیع، گنبد خضرا، مزار بی‌فانوس

بهشت گم‌شده در غم رها، خداحافظ!

زمین داغ، هوای گرفته و ابری

بنای مرمری و دل‌گشا، خداحافظ!

غروب های غم انگیز پشت قبرستان

سپیده های سلام و دعا، خداحافظ!

ستون توبه، درِ سوخته، خیابان ها

مدینه، شهر رسول خدا، خداحافظ!

ص:۱۵۱

۱- مریم سقلاطونی.

بخش چهارم:جغرافیای حج (مکه معظمه)

اشاره

بخش چهارم:جغرافیای حج (مکه معظمه)

زیر فصل ها

فصل اول: اشراق سلوک

فصل دوم: مفهوم شناسی مکه

فصل سوم: میقات

فصل چهارم: مسجدالحرام

فصل پنجم: کعبه

فصل ششم: مسعی

فصل هفتم: عرفات

فصل هشتم: مشعر یا مزدلفه

فصل نهم: منا

فصل دهم: منطقه حجون

فصل یازدهم: وداع با حج

فصل اول: اشراق سلوک

اشاره

فصل اول: اشراق سلوک

زیر فصل ها

۱. حرکت و اراده(۱)

۲. حج دل، حج نگاه(۲)

۳. موسم عشق(۳)

۴. خاصیت عشق(۴)

۵. وعده گاه عاشقی!

۱. حرکت و اراده۱

ص:۱۵۲

۱-

۲-

۳-

۴-

۱. حرکت و اراده(۱)

به اراده ات آفرین گفته اند. به لبیکت اجازه بروز داده اند. خویشانت را در فرودگاه پشت سر گذاشته ای؛ سابقه ات را، دارایی ات و شاید خودت را! هواپیما در حال پرواز است و تو در حال عروج از ناسوت دنیا به سمت ملکوت دنیا! احساس می کنی تنت سبک شده است. به روح می مانی، تنها احساس سنگینی، مربوط به سرت است و بدیهی است که فشار هوا تأثیر گذاشته باشد. اما هرچه بالاتر بروی، این تأثیر، فراوان تر خواهد بود تا عادت کنی به سبک شدن؛ سبک شدن از سنگینی گناهان خواسته و ناخواسته.

چون در حریم یار سفر می کنی [نبض تو در دل - همان دل مؤمن که حرمتش همچون کعبه است، - برای رسیدن به کعبه در تن تو نمی گنجد] و

ص:۱۵۳

۱- متن از نگارنده اثر.

سنگینی اشتیاق، بهانه سنگینی سرت می شود. می خواهی جا به جا شوی و در دل پرنده بزرگ - این شگفتی خلقت، خلقت علم آدمی - تنها به رسیدن می اندیشی؛ رسیدن به جایی که روزی در ازل آن را دیده ای و به حرمتش همچون دل مؤمن خود ایمان آورده ای. می روی به مکانی که امن ترین نقطه در زمین است. لبانت نجواکنان تکرار می کنند: «لبیک، اللهم لبیک؛ لبیک لا شریک لک لبیک!»

یادت نرفته که خودت را جا گذاری و برای رسیدن به خدا، از تمام آنچه داشته و داری، بگذری! بگذری، همان گونه که ابراهیم گذشت، همان گونه که هاجر و اسماعیل گذشت، همان گونه که پیامبر گذشت و بعد از سال ها فراق از مکه، بار دیگر «گذشت» را به نامردمان آموخت!

آری، اندک اندک به مکه نزدیک می شوی و تو باید از تمام «منیت»ها دست فرو شویی و از سریر نخوت فرود آیی، تا جایی که تن به تجرد دهی؛ به رها شدن از لباس هایی که رنگ و بوی دعا، تار و پود آن را به انواع فریب ها آلوده و نازیبایش ساخته است. اینک مجال سفید شدن در زلال «احرام» است و دل سپردن به عارفانه های میقات. آری میقات در شهری که خداوند، آن را «بَلَد امین»، حرم امن خود نامیده است. چشم باز می گشایی و می گویندت اینک این مکه است، مکه!

«به حومه مکه می رسی، شهر نزدیک است. اینجا به علامتی می رسی، نشانه آنکه اینجا حدّ منطقه حرم است. مکه منطقه حرم است. در این منطقه جنگ و تجاوز حرام است. هر که از دشمن بگریزد و خود را به حرم برساند، از تعقیب مصون است. در این منطقه، شکار، قتل حیوان و حتی کندن گیاه از زمین حرام است. پس از حمله پیامبر به مکه برای آزاد کردن کعبه از بت پرستی، شخص

پیامبر، به دست خود این منطقه را نشانه گذاری مجدد کرد و سنت قدیم را در حفظ حرم و حرام بودن جنگ و قتل در این منطقه تحکیم نمود.

سکوت!

یعنی که رسیدی!»(۱)

۲. حج دل، حج نگاه۱

۲. حج دل، حج نگاه(۲)

حج: آهنگ، قصد، یعنی حرکت و جهت حرکت نیز هم. همه چیز با کندن تو از خودت، از زندگی ات و از همه علقه هایت آغاز می شود. مگر نه در شَهرت ساکنی؟ سکونت، سکون؟ حج، یعنی نفی سکون، زندگی چیزی که هدفش خودش است یعنی مرگ؛ نوعی مرگ که نفس می کشد، مرگی جاندار، زیستی مرداری، بودنی مردابی.

حج، یعنی جاری شو!

حج، بودن تو را که چون کلافی سر در خویش گم کرده است، باز می کند.

این دایره بسته، با یک نیت انقلابی باز می شود؛ افقی می شود و راه می افتد در یک خط سیر مستقیم، هجرت به سوی ابدیت. به سوی دیگری، به سوی او!

هجرت از خانه خویش به خانه خدا، خانه مردم! و تو هر که هستی، که ای؟ انسان بوده ای، فرزند آدم بوده ای، اما تاریخ، زندگی، نظام ضد انسانی اجتماع، تو را مسخ کرده است، اِلینه کرده است، از خودت، آن خود فطریت به در برده است، بیگانه کرده است. در عالم ذر، انسان بودی، خلیفه خدا بودی، هم سخن خدا بودی، امانت دار خاص خدا بودی، خدای طبیعت بودی، خویشاوند خدا بودی، روح خدا در تو دمیده بود دانش آموز خاص

۱- حج، تحلیلی از مناسک حج، ص۵۷.

۲- همان، ص۳۷.

خدا بودی، تمامی نام ها را خدا به تو آموخته بود؛(۱) خدا به قلم به تو آموخت.

۳. موسم عشق۱

۳. موسم عشق(۲)

اکنون، هنگامْ در رسیده است. لحظه دیدار است. ذی الحجه است؛ ماه حج، ماه حرمت. شمشیرها آرام گرفته اند و شیهه اسبان جنگی و نعره جنگ جویان و قداره‌بندان در صحرا خاموش شده است. جنگیدن، کینه ورزیدن و ترس، زمین را مهلت صلح، پرستش و امنیت داده اند. خلق با خدا وعده دیدار دارند، باید در موسم رفت. به سراغ خدا نیز باید با خلق رفت. صدای ابراهیم را بر پشت زمین نمی شنوی؟: «وَ اَذِّن فی النّاسِ بِالحَجِّ! یأتوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یأتینَ مِن کُلِّ فَجٍّ عمیقٍ».(۳)

و تو ای که هیچ نیستی، تنها به سوی او شدی و همین!

موسم است، از تنگنای زندگی پست و ننگین و حقیرت - دنیا - و از حصار خفه و بسته فردیت - نفس - خود را نجات ده، آهنگ او کن! به نشانه هجرت ابدی آدمی و شدن لایتناهی انسان به سوی خدا، حج کن!

پرداخت قرض ها، شست وشوی کدورت ها، غبارها، آشتی قهرها، تسویه حساب ها، حلال طلبی از دیگران، پاک کردن محیط زندگی ات، رابطه هایت، ثروتت، اندوخته هایت، یعنی که در اینجا می میری، انگار می روی، رفتنی بی بازگشت، رمزی از لحظه وداع آخرین، اشاره ای به سرنوشت آدمی،

۱- علامه طباطبایی معتقد است که خلافت و تعلیم اسماء ویژه آدم نیست و فرزندانش در آن سهیمند. (المیزان، ج۱، ص ۱۷۸).

۲- حج، تحلیلی از مناسک حج، ص ۴۰.

۳- نک: حج: ۲۷.

نمایشی از قطع همه چیز برای پیوستن به ابدیت.

و بنابراین، وصیت یعنی که مرگ؛ تمرینی برای مرگ. مرگی که روزی تو را به جبر انتخاب می کند. اکنون حج کن، آهنگ ابدیت کن، دیدار با خداوند، روز حساب، آنجا که دیگر دستت از عمل کوتاه است! محکمه آنجا که گوشَت، چشمت و دلت را به محاکمه می کشند، از آنها یکایک می پرسند. «انَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ وَالفُوادَ، کُلُّ اولئِکَ کانَ عَنهُ مسئولاً!»(۱) تو، اندام تو، مسئولی، مسئولند، و تو، قربانی عاجزی در زیر هجوم بی امان و ترحم ناپذیر اعمالت.

۴. خاصیت عشق۱

۴. خاصیت عشق(۲)

صدا از کدام حنجره آسمانی برخاست: «لبیک، اللهم لبیک ...».

درست همین جا بود؛ آغاز زمین، آغاز زندگی و آغاز آدم و حوا. درست همین جا بود ... .

... رها شده ای در انبوه رنگ ها، انبوه بی رنگی ها و انبوه تشنگی و آفتاب. رها شده ای در انبوه چراغ ها، در انبوه موج های شناور و در انبوه دل تنگی ها.

آمده ای؛ بر لب زمزمه لبیک ...

در دل، شور مناجات ...

در نگاه، پشیمانی از گناه ...

آمده ای، دل تنگ و صبور

فراگیرتر از باران های اردی‌بهشتی

۱- نک: اسراء: ۳۶.

۲- مریم سقلاطونی، اشارات، ش۴۵، ص۷۷.

سبک بال تر از پرنده های جنوب

آمده ای، نه با پای زمینی

که با پای دل آمده ای

هر که هستی باش! زمان، زمان حرکت است؛ نه رکود

زمان، زمان وحدت است؛ نه تفریق

زمان، زمان برادری است؛ نه تبعیض

زمان، زمان یاد است؛ نه غفلت

زمان، زمان سادگی است؛ نه تشریفات

اینجا سرزمین وحی است؛ سرزمین ابراهیم، هاجر و اسماعیل؛ سرزمین محمد و خدیجه؛ سرزمین علی و فاطمه؛ سرزمین ۱۲۴ هزار پیامبر؛ سرزمین دوازده ستاره و سرزمین مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف است.

اولین خانه عبادت، اولین نقطه نیایش، اولین مرتبه نیاز، اولین سرزمین نماز و اولین نشانی دوست. آسمانی ترین زمینی که نمودار قیامت است؛ نمودار بازگشت به فطرت است؛ نمودار امامت و توحید است؛ نمودار تعبد و رحمت است و نمودار تسلیم و رضاست.

آفتاب، مستقیم می تابد و سوزنده و داغ ...

و خاصیت عشق این است ...

سفره ای به گستردگی تمام زمین، به پهنای تمام آسمان و ابابیل ها که چونان هودجی سفید تمام فضا را پوشانده اند، موج برمی دارند و موج برمی دارند ... .

اینجا سرزمین ملکوت است. همه جا آغازی از زیبایی و حیرت است.

[مسجدالحرام، قشنگ ترین اتفاقی که هر شبش شب «قدر» است.] غرب و

شرق در دایره این مکان نمی گنجد. همه چیز به خدا ختم می شود؛ به رحمت و مهربانی. خدا همه جا کنار توست، در مرکزی ترین نقطه هستی.

با اذان بلال برمی خیزی و از باب النبی وارد بیت‌الحرام می شوی. دقیقه های باصفای سعی را هروله می کنی. لحظه های معطر مشعر و منا را به خاطر می سپاری. بالای جبل النور نماز می خوانی. کوه نور را طی الارض می کنی، از خودت بیرون می آیی. از این یکی شدن ها لبریز می شوی. در تراکم نور موج می زنی. دست خدا را می بوسی.(۱) مقیم مقام ابراهیم می شوی. کنار فرشتگان قدم برمی داری و ... .

لبیک، اللهم لبیک ...

آفتاب، تشنه و سوزان است. تو را از تمام سوی این نواحی مقدس صدا می کنند. نوبت عاشقی است؛ نوبت بیداری است؛ نوبت دریا شدن است ... .

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود ... .

۵. وعده گاه عاشقی!

۵. وعده گاه عاشقی!

«و حج، نشانه ای از این رجعت به سوی او[ست]؛ او که ابدیت مطلق است؛ او که لایتناهی است؛ او که نهایت ندارد، حد ندارد، تا ندارد.

و بازگشت به‌سوی او؛ یعنی حرکت به سوی کمال مطلق، خیر مطلق، زیبایی مطلق، قدرت، علم و ارزش است، و حقیقت مطلق؛ یعنی حرکت به سوی مطلق. حرکت مطلق به سوی کمال مطلق؛ یعنی حرکتی ابدی، یعنی تو، یک شدن ابدی ای، یک حرکت لایتناهی ای. و خدا سرمنزل تو نیست، مقصد تو است؛ مقصدی که همواره مقصد می ماند. خدا، آخرین نقطه خط

۱- مقصود حجرالاسود است که در روایات از آن به «یمین الله» تعبیر شده است.

سیر سفر تو نیست. سفر تو، هجرت ابدی تو، به روی جاده ای است، صراطی است که نقطه آخرین ندارد؛ راهی است که هرگز ختم نمی شود؛ رفتن مطلق است. خدا در این حرکت تو در هستی جهان و در هستی خویش و صیرورت و هجرت ابدی، نشان دهنده جهت است، نه منزل».(۱)

آن گونه که حضرت علی(ع) نیز در این باره می فرماید: «خداوند متعال حج خانه خود را بر شما واجب گردانید و آن را قبله مسلمانان قرار داد».(۲)

«حج گزاران برای درک ثواب، مانندتشنگان آب حیات، به سوی کعبه می شتابند.

خداوند متعال برای فروتنی مردم در مقابل عظمتش، این خانه را علامت و نشانه قرار داد تا بدین وسیله، مردم به سوی او رهنمون شوند.

خداوند فرمان داد تا ابراهیم(ع) مردم را برای طواف آن خانه بخواند و از این بازرگانی، سود بسیار برند.

خانه خدا یک آزمایشگاه است؛ از اولین نفر یعنی حضرت آدم تا آخرین نفر از جهانیان آزمایش خواهند شد.

این خانه از سنگ های سیاه، بی آلایش، بی زیور و بدون هیچ نقش و نگاری بنا شده، تا بدین وسیله مردمی را بیازمایند.

خانه خدا در دامنه کوه ها، سراشیب دره ها، بیابان داغ و گرم، بدون آب و علف و در میان سنگستان ها بنا شده که خود، یکی از اسرار حج است. ممکن بود خانه را از زمرّد سبز، یاقوت درخشان، لؤلؤ و مرجان، بسازند؛ اما چنین ساختمانی، در سینه ها زد و خورد شیطان را کم می کرد و کوشش و تلاش او را از دل ها برطرف می ساخت، در صورتی که بندگان باید به سختی ها آزمایش

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، صص۴۲ و ۴۳.

۲- نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح: فیض الاسلام، خطبه ۱، ص۳۱.

شوند».(۱)

به حریم قرب خدا کسی زره ریا ننهاده پا

نرسی به قرب خدا اگر، نشود بری دلت از ریا

تو که مستی از می خودسری، تو که گشته ای ز خدا بری

ز چه نام قرب خدا بری، تو کجا و قرب خدا کجا

پی مال و مکنت و سیم زر، مکن از طریق خطا گذر

مفکن به غیر خدا نظر، که نیفتی از نظر خدا

تو نمک چشیده آن شهی، ز قبول و ردّ وی آگهی

چو بداختری که رضا دهی، به هرآنچه او ندهد رضا

به تو آنچه گفته مجو، مجو، ز چرا و چون سخنی مگو

همه نیکویی چه رسد از او، دگر از تو چون و چرا، چرا

ز گنه رسیده دوصد تعب، به دلت ز تاب و تنت ز تب

مدد از طبیب خرد طلب که دهد مریض تو را شفا

ز چه دل شکسته شدی بسی، که شکسته عهد تو را کسی

چه غم از جدایی هر خسی، چو تو از خدا نشوی جدا

نزنی به شهد صفا لبی، نرسی به لذت یا ربی

مدد ارطلب نکنی شبی، ز رخ نیاز و لب به دعا(۲)

ص:۱۶۱

۱- صفدر صانعی، ارمغان کعبه، ص۱۰۱.

۲- ابوالقاسم حالت.

فصل دوم: مفهوم شناسی مکه

اشاره

فصل دوم: مفهوم شناسی مکه

زیر فصل ها

۱. شهرمکه و میقات

۲. مفهوم شناسی کعبه و مسجدالحرام

۱. شهرمکه و میقات

۱. شهرمکه و میقات

الف) واژگان قرآنی مکه در آیات

قرآن، نام مبارک مکه را به صورت بکّه آورده است که به برخی از آیات اشاره می شود:

آیه اول: سوره مبارکه آل عمران

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. (آل‌عمران: ۹۶)

همانا، اولین خانه ای که برای مردم بنا گردید، همان است در بکّه قرار دارد و آن خانه، فرخنده و مبارک و مایه هدایت همه مردم است.

در مورد لغت بکّه، در تفسیر نمونه آمده است:

کعبه در اصل از ماده «بک» بر وزن فک، به معنای ازدحام و اجتماع آمده است و اینکه به خانه کعبه یا زمینی که کعبه در آن ساخته شده است، بکّه گفته اند، به خاطر ازدحام و اجتماع در آنجاست و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن

ص:۱۶۲

برای عبادت، روی آن گذاشته شده باشد.(۱)

افزون بر مطالب بالا، در کتاب تاریخ عرب آمده است: «مکه ازآن‌رو بکه نامیده شده است که به سبب ازدحامِ مقابل خانه خدا، مردم پا روی پای یکدیگر می گذاشتند».(۲)

آیه دوم: سوره مبارکه فتح

وَ هُوَ الَّذی کَفَّ اَیدیهُم عَنکُم وَ اَیدیکُم عَنهُم بِبَطنِ مَکَّهَ مِن بَعدِ اَن اَظفَرَکُم عَلَیهِم وَ کانَ اللهُ بِما تَعلَمونَ بَصیراً. (فتح: ۲۴)

او کسی است که دستِ آنها را از شما و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت.

این آیه شریفه که پیروزی لشکریان توحید و موحدان را بیان می دارد، مکه را کانون امن نیز برمی شمرد.

در این آیه از انعقاد صلح نامه حدیبیه آمده و ذلت کفار را به نمایش گذارده است. به کلمه مکه نیز به طور کامل اشاره شده است.

«مردم عربستان جنوبی یا اعراب جنوب، حرف میم مکه را به حرف باء تبدیل کرده بودند. ازاین رو، بکه همان مکه است».(۳)

همچنین در قرآن نام‌های دیگری برای مکه آمده است که به آنها اشاره می شود:(۴)

از مکه به نام «اُمَ رحم»یا «اُمَّالقری» در قرآن یاد شده است:

«لِتُنذِرَ اُمَّالقُری وَ مَن حَولَها؛ تا امالقری (مکه) و کسانی را که در پیرامون آن

۱- ناصر مکارم شیرازی و جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۶.

۲- عبدالعزیز سالم، تاریخ اسلام، ص۲۵۱.

۳- جواد علی، تاریخ مفصل اعراب، ص۲۵۱ .

۴- حسین تقی زاده سالاری، کعبه نگین زمین، ص۷۳؛ تاریخ عرب قبل از اسلام، صص۲۵۲ و ۳۵۱.

هستند، انذار دهی».(۱)

مکه را «بیت العتیق» نامیده اند؛ زیرا این شهر از سلطه ستمگران و ظلم ظالمان و قدرت قداره بندان همواره آزاد است.

«بلد امین» یکی دیگر از نام های مکه است،آنجا که در سوره تین می فرماید: «وَالتینِ وَالزَّیتونِ وَ طورِ سینینَ وَ هذَا البَلَدِ الاَمینِ».(۲)

در جای دیگر باز مکه به عنوان بلد یا شهری با اعتبار فرهنگی بالا آمده است: «وَ لا اُقسِمُ بَهذَا البَلَدِ وَ اَنتَ حِلٌّ بِهذَا البَلَدِ؛ سوگند نمی خورم به این شهر و تویی جای گزین در این شهر».(۳)

همچنین در قرآن کریم در سوره ابراهیم درباره معنای مکه چنین آمده است: «رَبَّنا اِنّی اَسکَنتُ مِن ذُرّیتی بِوادٍ غَیرِ ذی زَرعٍ عِندَ بَیتِکَ اَلمُحَرَّمِ؛ پروردگارا من خاندانم را در دره بی کشت و زرعی در کنار بیت محرم ساکن گردانیدم». (ابراهیم: ۳۷)

این آیه اشاره دارد به اینکه حضرت ابراهیم(ع)، خاندان خود را در کنار کعبهاسکان داده است. بنابراین آن شهر، محلی مقدس بوده است. بدین ترتیب، بعید نیست که مکه در ابتدا به نام مکرّب یعنی مقدس شناخته شده و سپس به مکه تغییر نام یافته باشد.

ب) واژگان لغوی و مکانی مکه

در مورد معنای لغت مکه و تشریح این واژه مقدس چنین آمده است:

«نام مکه، از مکورابا، از کلمه مکرابای سبئی به معنای معبد قدس است... .

همچنین به نظر می رسد میان این کلمه و بیت‌العتیق که در دوره جاهلیت

۱- نک: انعام: ۹۲.

۲- نک: تین: ۱ -۳.

۳- نک: بلد: ۱ و ۲.

به عنوان مرکز دینی شهرت داشته است، پیوند و ارتباطی وجود دارد. این کلمه پیش از آنکه به عنوان لقب پادشاهان درآمده باشد، لقب کاهنان سباء بوده است، به احتمال قوی، مقصود از آن «المقرب الی الله» بوده است؛ زیرا که شهر مقدس به شمار می آمده است».(۱)

«ازآن‌روی به این شهر، مکه گفته شده است که نخوت و غرور قدرتمندان را نابود می کرد».(۲)

«مکه از این جهت مکه نامیده شده است که این شهر میان دو کوه بلند و مشرف و در زمین پست و هموار شبیه به طاس (مکوک) واقع شده است».(۳)

«مکه، نام شهری است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی(ع) در آن متولد و از جانب حق به نبوت و ولایت مبعوث شدند و قبله مسلمانان کعبه آنجاست.»(۴) معانی زیر نیز برای مکه ذکر شده است: «معاد و حاطمه، حاطمه یعنی اهانت کنندگان به آن شهر می شکنند. حرم، صلا، بلدالامین، عرش و قادس. به این دلیل آنجا را قادس می نامند که گناهان در آنجا پاک می شود. از دیگر نام های مکه که در معجم البلدان آمده، مقدسه، ناسه، باسه و کوثی(۵) است».(۶)

۱- فیلیپ خوری حتی، تاریخ عرب، ص۱۳۱؛ تاریخ عرب قبل از اسلام، ص۲۵۰؛ عرب کهن در آستانه بعثت، به نقل از: جغرافیای بطلمیوس، ص۱۶۹؛ کعبه نگین زمین، صص ۷۸-۸۰ .

۲- تاریخ عرب، ص۴۹؛ ابوبکر بن انباری، معجم البلدان، ج۵، ص۱۸۱؛ کعبه نگین زمین، صص ۷۸ - ۸۰.

۳- کعبه نگین زمین، ج ۱، صص ۷۸ - ۸۰.

۴- ملهوف لویس، لغت نامه المنجد (فرهنگ بزرگ جامع نوین)، ترجمه: احمد سباح، ج۲، ص۱۹۳۳؛ کعبه نگین زمین، صص ۷۸ - ۸۰.

۵- کوثی نام بقعه ای بوده است که بنی عبدالدار در آن منزل داشته است.

۶- معجم البلدان، ج۵، ص۱۸۱؛ کعبه نگین زمین، صص ۷۸ - ۸۰.

«گفته شد که مکه، سرزمین خشک و لم یزرع و محاصر شده در بین دو رشته کوه ابوقبیس و قعیقعان است و هوایی بسیار گرم و سوزان و محروم از نزولات آسمانی دارد. همچنین دانستیم که در گذشته خانه خدا و خانه های مردم را سیل های مخرب تهدید کرده اند. اینک برایآشنایی با واژه های بطحا، مسغله، معلاه و بیت‌العتیق به شرح آنها می پردازیم:

بطحا: منطقه ای از سطح زمین مکه در پستی قرار دارد و آن را بطحا نامیده اند. در این منطقه بی آب و علف و خشک که صحرایی بدون محصول و تفتیده است، طایفه بنی قصی زندگی می کرده اند.

مسغله: به منطقه ای می گویند که از سطح زمین حرم پایین تر باشد.

معلاه: معلاه برعکس مسغله است،یعنی به منطقه ای گفته می شود که از سطح زمین حرم بالاتر باشد.

بیت‌العتیق: به لحاظ جغرافیای طبیعی، منطقه ای که بین خانه های اشراف مکه در بطحا و حرم واقع شده است، محوطه تنگی را دربرمی گیرد که بیت العتیق در آنجا ساخته شده است. معنای اصطلاحی لغت بیت العتیق، خانه آزاد شده است. بنابراین، با آنچه گذشت، به این نتیجه می رسیم که مکه نه تنها مکانی خوش آب و هوا نیست که بتواند انسان ها را به خود جذب کند، برعکس منطقه ای بسیار بد آب و هواست».(۱)

۲. مفهوم شناسی کعبه و مسجدالحرا

اشاره

۲. مفهوم شناسی کعبه و مسجدالحرام

۱- کعبه نگین زمین، ج ۱، ص ۹۴، با اقتباس از: تاریخ عرب قبل از اسلام، ص ۲۵۳.

در روایات اسلامی آمده که در روز ۲۵ ذی القعده (دحوالارض) زمین از اولین منطقه ای که همان مکان کعبه است، گسترش و وسعت یافت(۱) و شاید به همین جهت در وصف کعبه آمده است: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكًا؛ بی گمان، نخستین خانه ای که برای مردم بنیان نهاده شده، همان است که به مبارکی در بکّه قرار داد». (آل عمران: ۹۶)

در کتاب کشف الاسرار میبدی، در تفسیر آیات مربوط به حج، از سوره بقره حدیثی با این مضمون آمده است:

خداوند بزرگوار کردگار نامبردار، به آدم صفی وحی فرستاد که ای آدم، منم خداوند جهان و جهانیان، آفریدگار همگان منم، خداوند بکّه. نشینندگان در آن، همسایگان منند و زوّار آن وَفد منند و میهمانان منند و در پناه منند. به اهل آسمان و زمین، این بقعه را آبادان دارم و بزرگ گردانم تا از هر سویی ... تکبیرگویان و لبیک‌زنان، روی بدان صحرای مبارک بنهند و به خون قربان آن رنگین کنند. ای آدم، هر که این خانه را زیارت کند و در آن مخلِص بوَد، وی میهمان من و از کسان من است. سزای جلال من آن است که وی را گرامی کنم و با تحفه رحمت و عطای مغفرت بازگردانم.(۲)

الف) مراحل تجدید بنای کعبه۱

اشاره

الف) مراحل تجدید بنای کعبه(۳)

مرحله اول

ساختمان کعبه در توفان نوح ویران شد و به زیر گل و لای فرو رفت.

۱- قرآن نیز در سوره شمس، آیه ۶ به توسعه زمین اشاره دارد: «والارض و ما طحیها».

۲- کشف الاسرار، ج۱، ص۵۳۶.

۳- میقات، ش۱، ص۴۵.

گرچه این مکـان تـا زمان ابراهیم تجدیـد بنا نشـد، اما بسـیاری از پیامبران بر گرد آن در این محـدوده زمانی به طواف پرداخته اند.(۱)

مرحله دوم

مرحله دوم

در زمـان حضـرت ابراهیم، خداونـد مکـان کعبه را به وی نشـان داد. در برخی از روایـات آمـده است که روزی توفانی وزیـد، خاک ها را به عقب رانـد و پایه های خانه آشـکار شـد یا قطعه ابری آمـد و در آنجا سایه افکند یا به هر وسـیله دیگر، خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم خلیل آشکار ساخت. تعبیر قرآن نیز چنین است: «و اذ بوَّأنا لابراهیم مکانَ البیت...».(۲)

بواء در اصل به معنای مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است، چنان که در آیه دیگری، از حضرت ابراهیم(ع) نقل می کنـد که هنگـام رسیدن به مکه چنین گفت: «رَبَّنا اِنّی اسکنتُ مِن ذُریتی بِوادٍ غَیرِ ذی زرعٍ عنـدَ بیتِکَ المحرَّم؛ خـدایا، من خانواده خود را در بیابان خشک و لم یزرع در کنار خانه مقدس تو اسکان دادم».(۳)

مرحله سوم

مرحله سوم

ساختمان خانه خـدا به همان شـکل که ابراهیم(ع) ساخته بود، تا مـدت زمانی باقی مانـد. تا اینکه جد پنجم پیامبر اسـلام؛ یعنی قصی بن کلاب آن را تجدید بنا کرد.(۴)

مرحله چهارم

مرحله چهارم

ص:۱۶۸

۱- همان، ش۶، ص۷۵.

۲- نک: حج: ۲۶.

۳- نک: ابراهیم: ۳۷.

۴- میقات، ش۱، ص۴۴، به نقل از: الفقه علی المذاهب الخمسه.

پنج سال پیش از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سیل عظیمی مکه را محاصره کرد، به گونه ای که دیوارهای خانه را فراگرفت و ویرانی هایی نیز به وجود آورد. سپس قریش آن را تجدید بنا کردند که هنگام نصب حجرالاسود، میان آنها اختلاف ایجاد شد و به داوری محمد امین صلی الله علیه و آله راضی شدند. سپس آن حضرت به اذن خداوند، با دست مبارک خود، حجرالاسود را در مکان معیّن نصب کرد.

مرحله پنجم

مرحله پنجم

در اواخر حکومت یزید بنا بر دستور او، خانه کعبه را از بالای کوه ابوقبیس سنگ‌باران کردند که ده هزار سنگ به خانه خدا اصابت کرد. پس از پایان حمله یزید علیه ابن زبیر، ابن زبیر به تجدید بنای مکه به همان شکل پیشین خود اقدام کرد. البته یزید در همان سال با آنکه عمر چندانی نداشت، مرد.

مرحله ششم

مرحله ششم

در زمان عبدالملک مروان و به دستور وی، حجاج بن یوسف ثقفی برای دسترسی به ابن زبیر، کعبه را دوباره سنگ باران و مقداری از آن را تخریب کرد تا توانست ابن زبیر را به قتل برساند. پس از آن، خود حجاج آن را دوباره ساخت.

مرحله هفتم

مرحله هفتم

ساختمان کعبه تا سال ۱۰۴۰ ه .ق به همان شکل باقی بود تا آنکه باران شدیدی با دانه های درشت بارید و به دیوارهای خانه خدا آسیب فراوانی رساند. در این هنگام مسلمانان جهان از دورترین نقاط گیتی برای تعمیر خانه خدا همراه شدند و خانه امن را به شکل کنونی اش

ص:۱۶۹

تعمیر کردند.

ب) علل تهلیل و تسبیح

ب) علل تهلیل و تسبیح

«سبحان الله، والحمدالله، ولا اله الا الله، والله اکبر»

این چهار جمله، رمزهای توحید هستند (تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر) و حقیقت این چهار ضلع عرش الهی نیز به شکل بسیط و بدون هیچ گونه کثرتی، در وجود الهی دارای وحدت حقیقی است.

ج) آیات الهی در مسجدالحرام۱

اشاره

ج) آیات الهی در مسجدالحرام(۱)

قرآن مجید می فرماید: در مسجدالحرام نشانه های آشکاری وجود دارد (فِیهِ آیَاتٌ بَیِّ-نَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِیمَ)(۲) که برخی از آیات آن عبارتند از: مقام ابراهیم؛ حجرالاسود؛ چاه زمزم؛ حجر اسماعیل؛ صفا؛ مروه.

مقام ابراهیم۱

مقام ابراهیم(۳)

فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِیمَ وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا وَلِلّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ. (آل عمران: ۹۷)

در آن نشانه هایی روشن و [برای نمونه] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید، در امان است و برای مردم واجب است که به خاطر خدا حج آن خانه را به جا آورند [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، به یقین، خداوند از جهانیان بی نیاز است.

۱- برای مطالعه بیشتر نک: میقات، ش۱، ص۸۷.

۲- نک: آل عمران: ۹۷.

۳- برگرفته از: صهبای حج، صص۲۷۶ - ۲۸۰؛ تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ج۱، صص۵۴ - ۵۷.

قرآن در آیه «فِیهِ آیَاتٌ بَیِّ-نَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِیمَ» می فرمایـد در آنجا نشانه های آشکاری وجود دارد که البته مقصودش، مقام ابراهیم هست. علامه طباطبایی می گویـد: «همان گونه که ابراهیم، خود، به تنهایی امت واحد است، مقام او نیز به تنهایی آیات بینات است.»(۱) دیگران نیز بر این باورنـد که تأکیـد بر مقـام ابراهیم، نشـانه اهمیت این مقام است؛ همان اثر و رد پای مبارک حضرت ابراهیم که در سنگ بر جای مانده است.(۲) (گویا بزرگ تر از جای پای عادی است)

دربـاره شـکل گیری مقام ابراهیم(ع) به یکی از نقل های آن اشاره می کنیم. «هنگام ساختن کعبه، آن گاه که ارتفاع دیوار آن بیشتر از قـامت ابراهیم شـد و نیـاز به وسـیله ای بود که ابراهیم بر آن بایسـتد و کار ساختمان را ادامه دهـد، ابراهیم بر روی این سـنگ ایسـتاد و پس از آنکه ارتفـاع کعبه از آن حـد نیز فراتر رفت، به امر خداونـد متعـال این سـنگ به طور خودکار از زمین برمی خـاست و به میزان ارتفاعی که ابراهیم بتوانـد کار ساختن کعبه را ادامه دهـد، به پرواز درمی آمـد و برای آنکه جای پای ابراهیم محکم باشد تا مانع لغزش پای او گردد، به امر خداوند دو فرورفتگی مزبور در سنگ پدید آمد تا ابراهیم بتواند به طور طبیعی به کار خود ادامه دهد».(۳)

چون مقـام ابراهیم را خداونـد آیه و نشـانه خود قرار داده است، پس بایـد برای همه زمـان هـا باشـد. بنـابراین، حوادث طـبیعی همچون سیل و توفان

۱- المیزان، ج۳، صص۳۵۳ و ۳۵۴.
۲- برای مطالعه بیشتر نک: شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، تفسیر آیه ۹۵ سوره آل عمران، ج۲، ص۵۳۶.
۳- روضه المتقین، ج۴، ص۱۱۴.

هرگز نتوانسته است آن را به کلی نابود و ویران سازد و خداوند که خیرالحافظین است، پاسداری از آن را بر عهده دارد.

زراره از امام باقر(ع) پرسید: آیا شما حضرت حسین بن علی(ع) را درک کرده ای؟ فرمود: «آری، به یاد دارم که در خدمت آن حضرت در کنار کعبه بودم و مردم درباره مقام ابراهیم سخن ها و نظرهای گوناگون داشتند و در این میان، برخی می گفتند مقام در جای خود باقی است. امام حسین(ع) به من فرمود: مردم چه کردند؟ گفتم: می ترسند که سیل مقام را ببرد. حضرت حسین(ع) فرمود: خداوند، مقام را آیت و علامت خود قرار داده و هرگز آن را از بین نمی برد، آرام باشید! پس از آن مردم آرام گرفتند».(۱)

این ویژگی، مختص مقام ابراهیم نیست، بلکه تمام آیات بینات در حرم الهی را نیز شامل می شود. حجرالاسود نیز مشمول همین معناست و در تمام رخ دادهای خطرخیز، این اعجاز الهی ظهور کرده و این آیات را از گزند حوادث مصون داشته است، همچنان که خداوند پاسداری از خود کعبه را بر عهده دارد و ابابیل را به نابودی سپاهیان ابرهه، مأموریت داد.

آیات موجود را هم خداوند پاسداری می کند. جالب توجه است که بر قاب نقره ای رنگ روی مقام ابراهیم(ع)، با حسن انتخاب، این آیات شریفه نوشته شده است: «وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما؛ خداوند از حفظ آن دو هرگز

۱- تفسیر نورالثقلین، ج۱، ص۳۶۷؛ فروع کافی، ج۴، ص۲۲۳.

غافل نخواهد بود».(۱)

د) هندسه معنوی کعبه۱

اشاره

د) هندسه معنوی کعبه(۲)

هر اثری جلوه و آیینه مؤثر خویش است و هر مؤثری نیز در اثر خود نهفته است. همان گونه که از باب تمثیل نیز سخن هر انسانی نمایانگر شخصیت او،(۳) نوشتار هر فردی معیار عقل او(۴) و فرستاده هر شخصی ملاک و میزان فراست و کیاست اوست.(۵) در یک سخن هر اثری مزایای مؤثر خود را دارد و مؤثر نیز در اثر خود تجلی می کند.

از آنجا که ابراهیم و اسماعیل، مهندسان کعبه هستند، پس تمام ویژگی های آن دو را می توان در چهره معنوی کعبه جست. به دیگر سخن، چهره باطنی کعبه مستند به اوصاف آن دو بزرگوار است و قرآن، حضرت ابراهیم را این گونه معرفی می کند:

او به تنهایی، یک امت بود. خلیل خدا و از صالحان، نیکان، قانتان و صابران شمرده می شد. بسیار مهمان نواز بود. توکلی بی نظیر داشت (که حتی از جبریل نیز درخواست کمک نکرد). برائت خویش از مشرکان را با منطق قوی بیان می کرد. پایه گذار حج است. حنیف است، نه یهود و نه نصرانی.(۶)

پس می توان هندسه معنوی کعبه را برآمده از توحید و انقیاد و اعتدال

۱- نک: بقره: ۲۵۵.

۲- برگرفته از: صهبای حج، صص۲۱۲ و ۲۱۳و ۲۴۰.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۸ و۳۹۲، «المرء مخبوء تحت لسانه».

۴- شرح غررالحکم، کتاب المرء معیار فضله، ج۴، ص۶۳۵.

۵- همان، شرح غررالحکم، «رسولك میزان نبلك».

۶- نک: نمل: ۱۲۲؛ نساء: ۱۲۵؛ مریم: ۱۴؛ توبه: ۱۴۴؛ نجم: ۳۷؛ ذاریات: ۲۴؛ شعرا: ۷۸.

دانست. بنـابراین، هر که به ابراهیم نزدیـک تر باشـد؛ یعنی در توحیـد و انقیـاد و اعتـدال در مسـیر حق از دیگران گوی سـبقت ربوده و به پاسداری و پرده داری ظاهری و معنوی کعبه سزاوارتر است.

نگـاه به کعبه عبادت است، اما در جوامع روایی می خوانیم که خداونـد ۱۲۰ حسـنه را برای کسانی که در مسجدالحرام حضور دارند، تقسـیم کرده است؛ شـصت حسـنه برای طواف‌کنندگان، چهل حسنه برای نمازگزاران و بیست حسنه برای کسانی که به کعبه نگاه می کنند.(۱)

همـان گونه که بنا بر فرمایش امام رضا(ع)، کلمه «توحیـد» به شـرط ولایت می توانـد دژ نجات باشـد، نگاه عارفانه به کعبه نیز اگر همراه بـا «ولایت» اهل بیت باشـد، مایه بخشـش گناهان و رسـیدن به مقامات معنوی و رهایی از انـدوه دنیا و آخرت است؛ چنان‌که امام صادق(ع) می فرماید:

مَـن نَظَرَ اِلَی الکَعبـهِ بِمَعرفـهٍ فَعَرف مِـن حَقَّنـا وَ حُرمتِنـا مِثـلَ الَّذی عَرفَ مِـن حقَّه او حُرمَتِهـا غَفرَاللهُ ذنُـوبَه وَ کَفـاهُ هَـمّ الـدُّنیا وَالاخره.(۲)

هرگـاه کسـی بـا معرفت به کعبه نگـاه کنـد وحق مـا و حرمت ما را شـناسد ماننـد کسـی که حق و حرمت کعبه را می شـناسد، خداوند گناهان او را بیامرزد و غم های دنیا و آخرت او را کفایت می‌کند.

خاک و سـنگ و کوه مکه، محل نزول قرآن و مهبط وحی هستند (ثقل اکبر) و آن گاه که قرآن با ولایت (ثقل اصغر) آمیخته شود و سرزمین وحی هماهنگ با معرفت اهل بیت باشد، پس هیچ سرزمینی بر روی کره زمین

۱- بحار الانوار، ج۹۶، ص۲۰۲.

۲- وسائل الشیعه، ج۹، ص۳۶۴؛ فروع کافی، ج۴، ص۲۹۳.

محبوب تر و ارزشمندتر از آن دیار نخواهد بود.

یک – پیشینه حجرالاسود۱

یک – پیشینه حجرالاسود(۱)

حجرالاسود، دست خدا در زمین

حجرالاسود را یمین الله، یعنی دست راست خداوند در دنیا لقب داده اند، چنان که مقام ابراهیم در طرف مقابل آن و به منزله چپ است، گرچه خداوند متعال، مجرد محض است و منزه از آنکه جسم بوده و دست داشته باشد؛ اما از جهت تشبیه معقول به محسوس، این گونه بیان شده است. خداوند برای اینکه در عالم طبیعت و حس یک نشانه داشته باشد، کعبه ای ساخته و در رکن آن سنگ خاصی به دستور او قرار گرفته است به عنوان دست خداوند.

بنابراین، دست زدن به حجرالاسود و استلام آن، جزو مناسک استحبابی حج است.

چون جان شود محرم، به تن اِحرام گیری

کز وعده دیدار جانان کام گیری

وز زمزم چاه زنخدان جام گیری

بوسی حَجَر خالِ لب لعل نگاران(۲)

در حدیث معروف شبلی هنگامی که امام سجاد(ع) به اسم حجرالاسود و استلام

آن رسید، صیحه ای زد که نزدیک بود مدهوش گردد. آن گاه از شبلی پرسید: «می دانی حجرالاسود چیست؟ دست خداست، یمین الله است.» بنابراین، فرمایش امام سجاد(ع)، انسان وقتی حجرالاسود را استلام

۱- برگفته از: صهبای حج، صص۲۶۴ – ۲۷۰و ۳۹۱ و ۳۹۲؛ تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه، ج۱، صص۴۴ – ۴۷.

۲- کلیات دیوان الهی قمشه ای، بخش اسرار حج، ص۹۵۶.

کرد، در حقیقت با دست خدا تماس گرفته است.(۱)

حجرالاسود در سمت چپ و مقام ابراهیم در سمت راست زائری است که در برابر درِ کعبه می ایستد (گرچه مقام ابراهیم اکنون در پشت زائر مفروض قرار می گیرد)، اما نسبت به خود کعبه اگر دیواری را که درِ کعبه در آن واقع شده، چهره کعبه فرض کنیم که رو به مردم است، حجرالاسود در سمت راست خانه خدا و مقام ابراهیم در سمت چپ آن قرار دارد.

چنان‌که امام صادق(ع) دراین باره می فرماید: «در قیامت برای حضرت ابراهیم(ع) و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مقامی ویژه است و مقام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سمت راست عرش و مقام حضرت ابراهیم(ع) در سمت چپ عرش پروردگار واقع است.(۲)

دو – ویژگی های حجرالاسود۱

دو – ویژگی های حجرالاسود(۳)

یکی از نشانه های خداوند، حجرالاسود است و هرگز از بین نخواهد رفت، همان گونه که انواع رویدادهای تاریخ نتوانسته آن را نابود کند. سنگی است سیاه که چون نگینی در درون حلقه ای نقره ای و به فاصله ۱۵۰ سانتی متری از سطح زمین و در رکن شرقی کعبه قرار دارد.

بنا بر روایات نقل شده، این سنگ را جبریل(ع) از بهشت آورده است و به نقل از پیامبر: «حجرالاسود، یاقوتی از یاقوت های بهشت بوده و خداوند آن را به سبب گناه‌کاران دگرگون (سیاه) کرده است»(۴) و نیز هیچ سنگ دیگری بر روی کره زمین صفات و ویژگی های آن را ندارد.

۱– وسائل الشیعه، ج۹، ص۴۰۶.

۲– بحارالانوار، ج۷، ص۳۳۹.

۳– برگرفته از: صهبای حج، صص۲۶۴ – ۲۷۰؛ تاریخ و آثار اسلامی مکه و مدینه، ج۱، صص۴۴ – ۴۷.

۴– فروع کافی، ج ۴، ص ۱۹۱.

وزن این سنگ برخلاف آنچه حجمش نشان می دهد، بیش از ۵/۲ کیلوگرم نیست. این سنگ در آتش نخواهد سوخت. حجرالاسود چندین بار از کعبه جدا شده و اولیای بزرگواری همچون آدم(ع)، ابراهیم(ع)، حضرت محمد صلی الله علیه و آله ، امام سجاد(ع) و امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف آن را در جای خود قرار داده اند.

دیگر ویژگی حجرالاسود این است که یکی از جمله شاهدان روز قیامت خواهد بود و به سود عده ای شهادت خواهد داد. در این باره تفسیری از آیه «و شاهدٍ و مشهودٍ»(۱) خواندنی است:

درباره آیه شریفه «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ» احتمال های فراوانی داده شده است که شاهد کیست؟ و مشهود چیست؟ یک احتمال آن است که شاهد، حجرالاسود و مشهود، حاجیان هستند.(۲) بدین معنا که حجرالاسود، گواه بر کسانی است که آنجا طواف و سپس آن را استلام می کنند و می بوسند.

حجرالاسود، واقعیت و صورت ملکوتی حاجیان را در همین دنیا می نگرد، آن گونه که در آن دنیا خواهد آمد. سرزمین عرفات نیز صورت برزخی کسانی را که در آنجا وقوف کرده اند، می بینند. سپس هم حجرالاسود و هم عرفات و هم منا در قیامت شهادت و گواهی خواهند داد.

یادآوری می شود که این تفسیر از شاهد و مشهود، از باب بیان مصداق است. بنابراین، با دیگر تفاسیر که در آنها شاهد، پیامبر و مشهود، روز قیامت است، تنافی نخواهد داشت.

ص:۱۷۷

۱- نک: البروج: ۳.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج۲۶، ص ۲۳۱.

در سال ۳۱۷ ه .ق قرامطه (یکی از فرقه های منسوب به اسماعیلیان)، حجرالاسود را ربودند و در پی کشتار بی رحمانه حجاج، آن را با خود به احسا و بحرین بردند، پس از ۲۲ سال، در عید قربان سال ۳۳۹ ه. .ق آن را به مکه بازگرداندند.(۱)

«از شیخ بزرگوار جعفر بن محمد قولویه - یکی از علما و محدثان صاحب نام شیعه و استادِ شیخ مفید - نقل شده است که در سالی که حجرالاسود را قرامطه به مکه بازگرداندند، ره‌سپار مکه شد. بنابر عقیده علمای شیعه نیز حجرالاسود را کسی جز ولیّ معصوم خدا در جای خود قرار نمی دهد. ازاین رو، ابن قولویه برای دیدن حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف که حجرالاسود را به جای خود خواهد نهاد، تدارک این سفر را دید، ولی متأسفانه چون در بین راه مریض شد، در بغداد ماند و نتوانست به مسافرت خود ادامه دهد. پس یکی از دوستان مورد اعتمادش را که معروف به ابن هشام بود، نایب گرفت و نامه ای به او داد و سفارش کرد این نامه را به کسی بده که حجرالاسود را در دیوار کعبه نصب می کند. ابن هشام به مکه رفت و هنگام نصب حجرالاسود، در آن مکان حاضر بود.

ابن هشام می گوید: می دیدم هر کس حجرالاسود را در جای خود می گذارد، می افتد تا اینکه جوان خوش صورت و گندم گونی پیدا شد و حجرالاسود را از دست آنها گرفت و در محل خود نصب کرد و حجر در آنجا ماند و مردم خوش حال شدند. آن آقا از مسجد بیرون آمد و من او را دنبال کردم تا بالاخره نامه ابن قولویه را به او دادم و او بدون آنکه نامه را

۱- رسول جعفریان، آثار اسلامی مکه و مدینه، ج ۲، ص۹۴.

بخواند، فرمود: به او بگو خوفی بر تو نیست و سی سال دیگر زنده خواهی ماند. این را بگفت و درحالی که من بهت زده بودم، از نظرم ناپدید شد!»(۱)

فصل سوم: میقات

اشاره

فصل سوم: میقات

زیر فصل ها

۱. احرام در میقات۱

اشاره

۱- بحارالانوار، ج۵۹، ص۵۸؛ الحرائج و الجرائح، ج۱، ص۴۷۶؛ کشف الغمه، ج۲، ص۵۰۲، به نقل از: میقات، ش۵، ص۸۶؛ ابن الوردی، تاریخ ابن الوردی، ج۱، ص۳۹۴.

۲-

۱. احرام در میقات(۱)

«موسم است. هنگام در رسیده است. وعده دیدار نزدیک است، به میعاد برو، به میقات! ای بازخوانده خداوند، لحظه دیدار است! موسم است، میقات است، با خدا دیدار کن!

میقات؛ لحظه شروع نمایش، پشت صحنه نمایش، و تو که آهنگ خدا کرده ای و اکنون به میقات آمده ای، باید لباس عوض کنی. لباس! آنچه تو را، توی آدم بودن را، در خود پیچیده، پوشیده؛ که لباس، آدم را می پوشد و چه دروغ بزرگی که آدم لباس را می پوشد! آدم بودنِ آدم مخفی می شود، در جامه گرگ و روباه، موش یا میش خودنمایی می کند. لباس؛ یک فریب است، یک کفر است. کفر، پوشیدن حقیقت است. کلمه لباس [مفهوم] معناداری هم دارد که در باب افتعال، آن را می توان فهمید: التباس؛ یعنی اشتباه، عوضی گرفتن.

ص:۱۸۰

۱- علی شریعتی، حج؛ تحلیلی از مناسک حج، صص ۴۳ - ۴۶.

لباس؛ نشانه است، حجاب است، نمود است، رمز است، درجه است، عنوان است و امتیاز است. رنگ و طرح و جنس آن، همه یعنی«من»!

و من یعنی «تو» نه، «شما» نه، «ما» نه! یعنی تشخص و بنابراین، تبعیض یعنی مرز و بنابراین تفرقه. و این من؛ نژاد است، قوم است، طبقه است، گروه است، خانواده است، درجه است، موقعیت است، ارزش است، فرد است و انسان نیست. مرزها در کشور انسان بی شمارند. تیغ جلادان سه گانه تاریخ، بنی قابیل، در میانه بنی آدم افتاده و توحید بشری را قطعه قطعه کرده است؛ ارباب و نوکر، حاکم و محکوم، سیر و گرسنه، غنی و فقیر، خواجه و بنده، ظالم و مظلوم، استعمارگر و استعمار شده، استحمارگر و استحمارشده، زورمند و ضعیف، زرمند و کارمند، فریب‌کار و فریب‌خورده، شریف و وضیع، روحانی و جسمانی، خواص و عوام، مالك و مملوك، کارفرما و کارگر، سعید و شقی، سفید و سیاه، شرقی و غربی، متمدن و عقب مانده، عرب و عجم، ... .

انسانیت، تقسیم شده به نژادها، و نژادها به ملت ها، و ملت ها به طبقات، و طبقات به قشرها و گروه ها و خانواده ها و درون هر یک، باز عنوان ها و حیثیت ها و درجه ها و لقب ها و ریزه ریزه تا یک فرد، یک «من» و این همه، در لباس، نمایشگر. در میقات بریز، کفن بپوش و رنگ ها را همه بشوی!

سپید بپوش، سپید کن، به رنگ همه شو! همچون ماری که پوست بیندازد، از «من» بودن خویش به در آی، مردم شو!

ذره ای شو، درآمیز با ذره ها، قطره ای گم در دریا «نه کسی باش که به

میعاد آمده ای، خسی شو که به میقات آمده ای».(۱)

وجودی شو که عدم خویش را احساس می کند و یا عدمی که وجود خویش را!

بمیر، پیش از آنکه بمیری و جامه زندگی ات را به در آر، جامه مرگ بر تن کن!

اینجا میقات است!

یک جامه بپوش، دو تکه: تکه ای بر دوش و تکه ای بر کمر؛ یک رنگ، سپید؛ بی دوخت؛ بی طرح؛ بی رنگ؛ بی هیچ نشانی، بی هیچ اشاره ای به اینکه تویی، به اینکه دیگری نیستی.

جامه ای را که همه می پوشند، جامه ای را که با جامه همه همآهنگانت در میقات، به سادگی اشتباه می کنی.

جامه ای را که در آغاز سفرت به سوی خدا می پوشی، اینک در آغاز سفرت به سوی خانه خدا بپوش.

اینجا میقات است!

الف) قصد تحول۱

الف) قصد تحول(۲)

«روزی که انسان در میقات می ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر می گیرد و دعا و استغفار بر لب جاری می کند. اینک هنگام تحول است و زمانه آن است که حاجی، انسانی دگر شود؛ لحظه تحقق تحولی عظیم است. زندگی انسان نقطه های عطفی دارد که می تواند تلنگری به وجود

ص:۱۸۲

۱- جلال آل احمد، خسی در میقات.

۲- محمدتقی فعالی، درسنامه اسرار حج، ص۹۳.

انسان باشد. کسانی که از این نقطه های عطف بهره برده و راه خود را یافته انـد و برده اند و فوز و فلاح برای آنهاست. به گاه قصد احرام در مسجد شجره، اضطرابی عجیب وجود انسان را دربرمی گیرد، زبان انسان قفل می شود، شعله های بی قراری از نگاه انسان زبانه می کشد و شراره های عشق، بن مایه وجود آدمی را تکان می دهد.

زمان انتظار پایان یافته است و حاجی خود را رو به روی خدا احساس می کند. اکنون زمان دلدادگی است، میقات حسرت است و امید؛ حسرت برگذشته و امید به آینده. درآنجا باید قصد دگرگونی داشت؛ انسانی متحول شد؛ از خود، انسانی جدید ساخت؛ از غفلت ها و نسیان ها کاست و بر عشق ها، خلوص ها و حضورها افزود.

نیتی که انسان در محل میقات، همراه با احرام می بندد، پیمان تحول بستن با خداست. به بیان بهتر، عهد و پیمانی را که حج گزار با پروردگار عالَم در عالَم الست بسته است، تجدید می کند. نیت احرام، عقد با خدا و بریدن از ماسِواست».

ب) احرام (مسجد ذوحلیفه)۱

ب) احرام (مسجد ذوحلیفه)(۱)

محلی را که در آن لباس ها عوض شده و همه، جامه یک رنگ می پوشند، «میقات» گویند.

در میقات، مُحرم می شوند، دو رکعت نماز می گزارند. سپس نیت می کنند تلبیه می گویند.

۱- تجلی سیر و سلوک عرفانی در حج، ص۱۱۳. میقات ایرانیان در بیشتر مواقع از منطقه آبار علی(ع) (مسجد شجره یا ذوحلیفه) است. به همین دلیل، میقات از این منطقه انتخاب شده است. البته در بخش مدینه، وصف این مسجد به عنوان مسجد شجره آمده است.

«این همان محلی است که حضرت پیامبر در سه سفر عمره و یک سفر حج تمتع، در این محل(میقات) مُحرم شده است:

یک – در سال صلح حدیبیه که موفق به انجام عمره نشد(ششم هجری)؛

دو – عمره ناشَدَه (سال هفتم هجری)؛

سه – فتح مکه (سال هشتم)؛

چهار – حجهالوداع (سال دهم هجری)».(۱)

تمام مردان حق، از اول آفرینش تاکنون، درآنجا مُحرم شده اند. رنگ ها، آرایش ها، پیرایه ها، تشخص ها نیست؛ درجه ها، مقام ها، کبرونازها، همه یکسره در کناری ریخته می شود و به جای آن، دوقطعه پارچه سفید، یکی بر دوش و یکی بر تن پیچیده می شود.

همه یک رنگ، یک هدف، یک سو، یک جهت؛ تمام به سوی یک خانه و آن، خانه خدا و خانه مردم است.

از در و دیوار میقات، نور توحید می بارد، صدای توحید شنیده می شود. همه ساکت، همه آرام، یک آهنگ شنیده می شود و آن، پاسخ به ندای حضرت ابراهیم(ع) است.

همه می گویند: لبّیک!

یعنی: بله، آمدیم!

به کجا آمدید؟

به خانه دوست؛ زیرا قبلاً دعوت شده ایم.

برای چه می روید؟

ص:۱۸۴

۱- تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ج۲، ص۱۶۳.

برای آزمایش، برای تزکیه، برای سپردن تعهد اخلاقی.

در میقات، «من» وجود ندارد؛ شخص مطرح نیست؛ مقام و جلال نیست؛ یک چیز وجود دارد و آن هماهنگی، وحدت، بی آلایش، بی زیوری و بی مقامی است.

میقات، از نور خدا روشن است؛ یک جایی ابراهیم(ع)، جایی محمد صلی الله علیه و آله ، گوشه ای علی(ع) و کناری اسماعیل و هاجر دیده می شوند.

نمازِ در میقات خیلی باصفاست؛ خیلی باروح است؛ وصف ناپذیر است. [حاجی با] جامه سفید کفن بر تن زده، رو به خدا می ایستد و، نماز می گزارد.

امروز در این لباس سفید آخرت، با خدا، با زبان سخن می گویی؛ فردا نیز با همین کفن، اما قدرت سخن گفتن نداری. پس هرچه می خواهی، اکنون بخواه، توبه کن، لابه کن، التماس نما، پشیمان شو، وقت را غنیمت دان؛ زیرا با لباس آخرت در مقابل خدایی!

ممکن است لحظه ای بگذرد و دیگر قدرت تکلم و توبه و پوزش نداشته باشی.

پس اکنون شتاب کن و چنین عرضه دارکه: «پروردگارا! امروز در جامه ای هستم که فردا به دیدارت با آن از خاک برمی خیزم. حال تو را با این جامه ستایش می کنم و برای آن روز طلب آمرزش می نمایم».

آدمی در حالت احرام، امواج موهبت و انوار خداوندی را احساس می کند و نسیم بخشش و عطا را بر بدن خود لمس می نماید.

۲. ورود به مکه

۲. ورود به مکه

ص:۱۸۵

الف) شهر مکه

یک – لذت ورود(۱)

کم کم به شهری داخل می شوی که عطر خوش بهشت از آن می تراود؛ عطر ملکوت الهی، همان هدیه آسمانی که برای همیشه در مشام حضرت آدم(ع) ماندگار شد. عطری از جنس نور، نوری که نه تنها در سینه آدم بود، که نوح و ابراهیم و اسماعیل(ع) هم آن را مدام استشمام می کردند؛ نور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله !

به شهری داخل می شوی که آکنده از خاطرات حضرت آدم(ع)، حضرت نوح(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت اسماعیل(ع) و محل طلوع آفتاب یقین، نور مشرقین، حضرت حبیب الله، خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله است.

این شهر، نه تنها شهر امن خدا، شهر عبادت، شهر سلوک و منزلگاه اعتکاف پیامبران است، بلکه شهر دو مولود بی بدیل و بی نظیر الهی است! دو مولودی که یکی پیامبر است و دیگری امام و هر یک به شکلی موجب جلوه گری این شهر شده اند؛ یکی مولود مکه است و دیگری کعبه! یکی همچون تن در ساحت قدس است و دیگری همچو دل در احاطه آن!

اینجا شهر خداست، شهر پیامبر، شهر علی(ع)؛ همان مولود بی نظیر و بی بدیل کعبه که شگفتی ساز عرش و فرش است! مولودی که نه تنها دیوار کعبه به احترامش کنار می رود، که ملکوت الهی با شنیدن نامش، تواضع کنان به تحسینش برمی خیزند.

این شهر، محل خاطرات تلخ و شیرین پیامبر و علی است. هوایش، با وجود غبارهای امروزی اش، آکنده از تبسم پیامبر و مهر علی ا ست و آکنده

۱– متن از نگارنده اثر.

از عبور نور در کوچه های ایمان و کفر است! کوچه هایی که بعضی با صداقت ایمان شکل گرفته، برخی با تیرگی کفر. کوچه خاطرات دل انگیز حضرت حمزه رحمه الله است و یاد ناراستی های بوجهل و بولهب. این شهر، کانون شادی ها و غم های حضرت پیامبر است. شهر خدیجه(س)، شهر عبدالمطلب و ابوطالب(ع)، شهر حضرت آمنه و فاطمه بنت اسد(س) است... .

دو - مرور خاطرات(۱)

اینک دیوارهای شهر پیداست؛ شهری در گودی، نه در بلندی، شهری در میان صخره ها با کوچه های باریک. شهر پیامبر و شهر علی(ع)، شهری با دیوارهای پر راز و رمز. شهری که از مناره های بلند آن صدای بلال می آید و از سنگ فرش های داغ آن، ضجه بردگان. شهری که پرواز مرغان بر فراز آسمانش انقلاب سجیل و هجوم ابابیل را یاد می آورد. شهری که دنائت ابوجهل و شرارت ابولهب و خرافه‌پرستی و ولع و شکم‌بارگی و ستم‌روایی ابوسفیان را به خاطر می آورد.

شهری که صلابت عبدالمطلب(ع) و مهربانی ابوطالب(ع) و وفاداری خدیجه(س) و رشادت حمزه را می نمایاند.

شهری که جان‌فشانی های علی(ع) در لیله المبیت را در خاطر زنده می کند. آری شهر اعجاز، شهر وفاداری، شهر سخت‌کوشی و ایثار، اینک دیوارهایش پیداست! و تو و همه سرودخوانان توحید، اکنون وارد حریم حرم شده اید و سرود ستایش را که در تمام مسیر از میقات تا میعاد سر می دادید، اینجا باید سکوت کنید! تو نیز در برابر این شهر که تاریخ گویا و

۱- سید علی‌اصغر موسوی، اشارات، ش۵۴، ص۷۵.

زنده است و با تو سخن می گوید، هیچ نگویی و زبان در کام قفل کنی.

قبل از ورود به شـهر، با خواندن سـرود یکتایی «لبیک، لبیک ...» پاسخ دعوت را می دادی که «پروردگارا، دعوتت را شنیدم و به سوی تو در حرکتم»، اما اینک که به شهر وارد شده ای و حضورت در شهر تحقق یافته است، دیگر باید سکوت کنی. چرا؟ برای اینکه وقـتی در خـانه ای، یعنی در شـهری، یعنی هسـتی و حضور داری. پس وقتی حضور داری، نمی گویی آری خواهم آمد.

تو اینـک آمـده ای و آیـا میهمـان وقتی به منزل میزبـان وارد می شود و در منزل میزبـان نشسـته است و حضور دارد، می گوید آری خواهم آمـد؟ آن‌که تو را دعوت کرده و تو را خوانـده است، اینـک به شـهر و دیار او آمـده ای و حال دیگر گفتن اینکه دعوتت را شنیدم و جایگاهی ندارد. بنابراین، سپیدپوشان همه در سکوتند و تو نیز باید به محض ورود به شهر سکوت کنی. از میقات تا دروازه های میعاد (مکه) با صاحب حرم صـحبت می کردی، اینک تو سـکوت کن، بگذار مکه با تو سخن گوید. تو فقط سـکوت کن و بشـنو: نام من مکه است و عمری به درازای خورشید دارم. من توفان نوح را دیده‌ام و من خود می‌دیدم که از زمین و آسـمان آب می جوشـید و می باریـد. من فرزنـد طغیانگر نوح را دیـده ام که چه سان به ندای نجات دهنده پدر «نه» گفت و به نیستی رفت. من خود، خداوندگاران زر و سیم را به یاد دارم؛ خداوندگاران قدرت و اربابان زر و سیم را.

در همین شـهری که تو اینک آمـده ای، بیـدادگران، بر بردگان شـلاق می نواختند و نای آنان را می فشـردند. در همین شـهر، مستبدان بر اریکه قدرت سوار بودند. من شاهدم که در همین شهر در بین همین

صخره ها و کوه ها، در همین شـهر تفتیـده، ابراهیم، آن مرد کافر به بتان، آمد و خانه را بنا کرد. نیز دلبندش را به قربان گاه برد و نماز گزارد. هاجر هم در همین سـرزمین که تو آمده ای، کوشـید و صبوری کرد تا آبی برای طفلش بیابد و بین دو کوه صفا و مروه می دوید تا نای تشنه اسماعیل را از عطش فرو نشاند.

من خاطرات و دیده های فراوانی را به یاد دارم، اما خوب به خاطر می آورم فاطمه بنت اسد که حامله علی(ع) بود، وقتی موعد مقرر فرا رسـید، به حرم دعوت شـد. پس صاحب بیت، دیوار کعبه را به حرمت او و مولود در راهش شـکافت، تا نازنینِ هستی گام بر زمین گذارد.

من خوب به یـاد دارم که دعـای ابراهیم، پس از پایـان بنـای کعبه مسـتجاب شـد و اینجا «بلـد الامین» نام گرفت و امنیت بر آن حاکم گردید.

هرگز از یـادم نمی رود که عبـدالمطلب چگـونه بر سوگنـد خویش وفـادار بود و تصـمیم داشت که عبـدالله را، کوچـک ترین فرزندش را قربانی کند، اما صاحب همین شهر نخواست و نگذاشت تا اینکه صد شتر فدای عبدالله شدند.

به خـاطر دارم که عبـدالمطلب از دژخیمی به نـام ابرهه، فقـط شتران خود را مطـالبه کرد و سـرنوشت خـانه را به صـاحب خـانه واگذاشت و من خود دیدم که ابابیل و پرندگان کوچک چگونه پیل سواران را از پای درآوردند.

من نـامم مکه است و من تاریـخ زنـده و گویـای قرونم. از افتخـاراتم این است که بر پشت من گام محمـد صـلی الله علیه و آله نقش بسته و همه شرفم به همین است. من شهر محمدم و میلادگاه علی. من قبله مسلمانانم و میعادگاه عاشقان.

ص:۱۸۹

در همین شـهر که تو اینک آمـده ای، دختران معصوم زنـده به گور می شدند. در همین شـهر بود که ابولهب و همسـرش بوته های خار بر سـر محمـد صـلی الله علیه و آله می ریختند و در نزدیکی همین شـهر، در روسـتای طائف بر او حمله ور شدند. من اینها را خوب به خاطر دارم و تو نیز اینها را به خاطر بسپار!

در همین شهر بود که بلال را زیر سنگ های داغ می سوزاندند تا از محمد صلی الله علیه و آله دست بردارد و به دستور اربابان و خرافه پرسـتان، سـمیه و یاسـر را شهید کردند. علی(ع) در همین شهر بود که جانش را در طبق اخلاص نهاد و به جای محمد صلی الله علیه و آله در بستر او خوابیـد تا پیامبر هجرت کند. من هرگز حمایت ابوطالب از محمد صـلی الله علیه و آله را، ایمان و شـجاعت علی(ع) را، وفاداری خـدیجه و مظلومیت زهرا(س) را، عشق ابوذر و تسـلیم سـلمان را، صـدای بلال را، فتـح مکه و فروریزی بتان را، عفو پیامبر را و نیز دنائت ابوسفیان و جهل ابوجهل و پستی ابولهب را فراموش نمی کنم.

اینک که تو به اینجا آمده ای، با گوش جان بشـنو که این شـهر، نه یک شـهر ییلاقی است و نه یک شـهر سوداگری دنیا، بلکه این شهر خود یک تاریخ زنده است که در آن از فراز و فرود انسان ها با تو سخن می گوید.

اول - شعب ابی طالب

محل تولد حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اینجا مکه است!

اینجا خانه تولد توست یارسول الله!

اینجا شعب ابی طالب است، جایی که درباره آن می نویسند:

شهر مکه در یک منطقه کوهستانی قرار گرفته است؛ دره هایی که از سیل

مصون بوده، به صورت حصار طبیعی، خانه ها را در درون خویش جای داده و محل زندگی قبایل مختلف بوده است. در نزدیکی مسجدالحرام سه شعب نزدیک به هم وجود دارد که نام های آنها عبارتند از: شعب ابی طالب؛ شعب بنی هاشم و شعب بنی عامر.

اجداد و بستگان پیامبر معمولاً در این سه شعب زندگی می کردند. شعب ابی طالب در دوره های مختلف به نام های شعب علی بن ابی طالب و شعب ابی یوسف نیز معروف بوده است.

محل شعب فضای وسیعی را در برمی گیرد که پس از مسعی قرار گرفته و اکنون سنگ فرش شده است. در اصل، زمانی که زائر از مسجدالحرام خارج می شود و از باب العباس یا باب السلام بیرون می آید، از مسعی هم می گذرد، به فضایی باز می رسد که در پایین کوه ابوقبیس سنگ فرش شده است. در ادامه این مسیر، بعد از اندکی شعب ابی طالب آغاز می شود.

در حال حاضر تنها بخشی از خانه های شعب ابی طالب باقی مانده که «سوق اللیل» نام دارد. محله سوق اللیل شامل خانه هایی است که بر روی کوهِ مقابل مسعی ساخته شده است. بسیاری از خانه هایی که در شعب بوده، در این سوی مسعی قرار داشته و به دلیل توسعه مسجد در چندین سال از میان رفته و در مسجد قرار گرفته است. مکه ۲۵ شعب یا دره دارد.

شعب ابی طالب، یادآور حادثه عظیمی در تاریخ است. در این مکان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را کفار به محاصره اقتصادی در آوردند. از اول ماه محرّم سال هفتم بعثت، به مدت سه سال این محاصره ادامه داشته است.

ص:۱۹۱

محل ولادت حضرت رسول گرامی اسلام در محوطه همین شعب قرار داشته و به همین علت نیز به «شعب مولدِ» معروف است. در حال حاضر محل تولد پیامبر را دولت سعودی تخریب و کتاب خانه ای با عنوان «مکتبه مکه المکرمه» در آن بنا کرده است که ساختمان سفیدرنگ دو طبقه ای دارد.

خانه حضرت خدیجه(س) همسر وفادار رسول خدا صلی الله علیه و آله ، در نزدیکی مولِد پیامبر در محلی معروف به «القشاشیه» و در کوچه «الحجر» قرار داشت. این خانه که از مکان های مقدس مکه خوانده می شود، حوادث و رویدادهای گوناگونی را به خود دیده است که بعضی از آنها عبارتند از: ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه(س)؛ تولد صدیقه کبری، مظلومه عالم، حضرت زهرا(س) و اتفاق حادثه المبیت در همین منزل.(۱)

متأسفانه این محل را نیز که در شعب ابی طالب قرار داشت، دولت سعودی تخریب کرد و در حال حاضر اثری از آن وجود ندارد.

منزل گاه نور(۲)

اینجا خانه تولد توست یارسول الله!

اینجا شعب ابی طالب است.

من نیز امروز، همانند آن روز؛ روزی که آسمان تو را به خویش خواند،

می خوانمت به نام تمام زیبایی ها!

می خوانمت به نام سپیده، به نام طلوع، به نام والفجر، والشمس!

می خوانمت به نام غزل های عاشقانه، به نام تمام چکامه های سبز!

مولا جان، ای ذات تمام زیبایی ها، به نام خداوندگار کایناتی که پای بست

۱-

۲- نک: الاسرا: ۸۱.

عشق توست، آغاز کرده ایم از آغازین لحظات حیات و از ثانیه های نخستین ازل، فدای خاک پای توگشتن را؛ عاشق شدن را، عاشق تو، عاشق آن خصال نیکو وتبسم سبز شکفتن را؛ از تو گفتن را!

که همچون آن سحرگاهان شکوهمند، هم‌نوا با فرشتگان بگوییم: خوش آمدید!

قدم به دیدگان حقیر ما نهاده‌اید: «طَلَعَ البَدرُ عَلَینا».

گویی خداوند نیز پرده های زمان و مکان را کنار زد و تجلی جمال خویش را در آیینه نگاه «محمد صلی الله علیه و آله » به تماشا نشست؛ به تماشای خورشیدی که حرارت عاشقانه کاینات را به پرتو جمال بی مثال او سپرده بود. دیگر مجال سرودن از ستاره و ماه نبود؛ که خورشید مانده بود و پرتو جمال لایزال محمد صلی الله علیه و آله که چتر نو بر تیرگی ها گسترده بود.

گویی همه می گویند: ای آسمان، مبارک بادت این روز و همه روزهای زیبا، که چه هدیه ای آورده ای خاک نشینان مفلوک را!

این عطر حضور کیست که عرش و فرش را به هیجان آورده است.

آسمان بود و آغوش پرندین حضرت جبرییل(ع) که مولود زیبای آمنه(س) را به گلگشت و تفرج آسمان ها می برد.

ایام به کام، ای میوه درخت نبوت، طوبای صداقت، شاخه هایت پر بار که چنین شکوفه کرده ای! تو خود زیباترین مولودْ هستی؛ مولود حرم آسمان، مولود آستانه عفت و ایمان، شریف ترین انسان در کل کهکشان.

می خوانمت به نام تمام زیبایی ها که تمام زیبایی ها به خاطر تو آفریده شده اند!

درود خداوند بر تو باد، آن گاه که پیشانی ارادت بر خاک نهادی تا شکوه

ص:۱۹۳

بندگی را به جای آوری!

درود خداوند بر تو باد، آن گاه که مادر را سلام گفتی و فرشتگان به تحسین جمال بی مثالت پرداختند!

درود خداوند بر تو باد، آن گاه که زمین از نعمت حضورت در میان کاینات، برخوردار شد و آسمان به میزبانی زمین غبطه خورد!

درود خداوند بر تو باد، آن گاه که خانه دوست، آکنده از عطر عاشقانگی ها شد و نجوای نمازت، دل از آسمان ربود!

درود خداوند بر تو باد، آن گاه که زبان به حمد و یگانگی خداوند گشودی و عطر توحید، کوچه های مکه را فراگرفت!

درود خداوند بر تو باد، آن گاه که زخم بی شمارت، عشق را به تماشا فراخواند و عاشقانگی، از افسانه به حقیقت پیوست!

درود خداوند بر تولد، بعثت، حضور، شهادت و جاودانگی ات باد که چلچراغ معرفت را در تاریک نای زمین برافروختی!

درود خداوند بر تو باد، مادامی که حیات در کاینات باقی است!

میلادت مبارک یا رسول الله صلی الله علیه و آله !

سپاس خداوند را که شما را سرمایه وحدت و ذخیره عظمت مسلمانان قرار داد.

یا رسول الله صلی الله علیه و آله ، در سایه آموزه های شما، مجالی برای خودنمایی جهل نمانده است چنان‌که اندیشمندترین ساکنان زمین، دل سپردگان به عشق شمایند.

دست ها را با هم گره می زنیم و دل ها را به میقات وحدت می بریم تا در

ص:۱۹۴

طواف نام مبارکت، به سدره المنتهای توحید برسیم.

یـا رسول الله صـلی الله علیه و آله ، آیینه ای که جمال بی مثال شـما در آن دمیـده شـد، چگونه می توانـد اسـیر غبار روزگاران شود!

چگونه می شود دشـمن، امید به بازار مکاره خویش داشته باشد؛ جایی که طنین فریاد آزادی بخش شما هنوز گوش جان ها را می نوازد که: «قولوا لا اله اِلا الله تُفلِحوا».

اینک دست در دست هم فشرده، دل ها به هم متمایل، در میقات وحدت، سرود همراهی سر می دهیم.

اینک در این بهارانه دل‌پسـند، مجال سـرودن از همگرایی فرا رسیده است؛ سرودن از یک دلی و وحدت؛ وحدتی که در سایه نام مبارک خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله ، جهان را به سمت سعادت ابدی می خواند.

تو ذات شگفت کایناتی: «لولاک لما خلقت الافلاک»

تو جوهر آنچه عقل خوانده است در منطق محکمات، محکم

رخسار تو آیه آیه «نور»، تفسیر شریف «والنهار» است

هم مردمکان به سان «واللیل»، تأویل نجابتی مکرّم

اشراق شگرف گیسوانت، آیات بلند و ژرف " طاها"

محراب قشنگ ابروانت، در مد نگاه عرشیان خم

مخلوق تبسم نگاهت، نوروز پرند آفرینش

مستور تجسم پگاهت، گل های بهشت همچو شبنم(۱)

ص:۱۹۵

۱- نک:نصر: ۱ و ۲.

کجایند افلاکیان تا پای کوبی خاکیان را به تماشا بنشینند؟

کجایند عرشیان پرده نشین تا سرور فرشیان وحدت آفرین را ببینند؟

کجایند اغیار تا محرمان خلوت انس را در کنار هم ببینند؟ این روزها که عظمت و شکوه اسلام را کران تا کران، جار می زنند!

کجایند آنان که دل هاشان را به سردی سنگ ها سپرده اند تا ببینند که آفتاب ایمان از کدامین افق طلوع کرده است؟!

حیرتی زد جوش، زان نقش قدم، در طبع خاک

تا نظر واکرد، بر فرقش گلستان ریختند

نام او بردند، اسمای قدم آمد به حرف

از لب او دم زدند، آیات قرآن ریختند۱

دوم - تولد حضرت فاطمه(س)

کوثر نور(۱)

آن روز که آسمان به ساکنانش ندا داد: بشارتتان باد، اینک از راه می رسد آیینه عصمت!

اینک از راه می رسد آن‌که عرش از شنیدن نامش، تواضع کنان برمی خیزد!

می آید؛ دختر نور، همسر نور و مادر نور تا خورشید و ماه و ستاره از پرتو گل های چادر نمازش آیینه شوند، آیینه نور!

آری، این همان شهر است که ندا از سروش آسمانی آمد: بخوان یا

ص:۱۹۶

۱- «[یوسف] گفت امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است». (یوسف: ۹۲)

پیامبر! بخوان سرود نور را!

اینک این جمال چهره جان است که از پرده خلقت سر بر آورده است.

این است آن گوهری که خداوند، امانت وجودش را سفارش می کند.

این است آن زلال حقیقت که از خاک پایش، «کوثر» جاری می شود.

این است آن حقیقت محض که آسمان و زمین را محو جمال و کمال خویش کرده است.

و خوش‌آمد گفت آسمان و زمین، تولد عصاره تمام خوبی ها، کوثر طاها، زهره زهرا را.

بانو! از همان لحظه که چشم به جهان گشودی، جهان به عصمت نگاهت سلام گفت و آسمان به فرشتگانش اجازه داد تا به پای بوسی ات بیایند.

از همان لحظه که خداوند اراده فرمود عطر تولدت مشام آسمان را بنوازد، دیگر خدیجه(س) تنها نبود؛ خدیجه بود و انبوه فرشتگان الهی؛ خدیجه بود و خدمتکارانی از جنس آیینه: آسیه، مریم!

چه نادان بودند زنان قریش که خود را از دیدارت محروم ساختند!

چه جاهل بودند زنانی که به خدیجه(س) خرده می گرفتند و چه ناسپاس!

چه روزی زیباتر از اینکه هم، آسمان به شادی بنشیند و هم، زمین!

آتش گرفت خاک و به دریا سلام کرد

باید که با عطش به مسیحا سلام کرد

اندیشه داشت از نفس تیره گون، زمین

کوثر شکفت و آب به زهرا سلام کرد

یک فرق داشت با همگان، کوثر خدا

حتی پدر به ام ابیها سلام کرد

پردیس روی دست خدیجه شکفته بود

لبخند زد به غنچه زیبا سلام کرد

مادر، اسیر نرگس آیینه گسترش

دختر ولی به اوج تماشا سلام کرد

بانوی با وقار مدینه، تو کیستی؟

حتی به شأن نام تو مولا سلام کرد

دریا بگویم از تو سخن گفته ام، ولی

بر وسعت نگاه تو دریا سلام کرد![1]

سلام بر تو که تنها بانوی شایسته تعلیم اسرار آسمان بودی و خانه نبوت و امامت از نور عصمتت عطرآگین می شد!

سلام بر تو که همانند مادر برای پدر بودی که لب می گشود و می فرمود: «فَداها اَبوُها»!

سلام بر تو که اقیانوس ها به پاکی مرامت اقتدا می کنند و کهکشان ها به تبلور نامت دخیل می بندند!

سلام بر تو که خاکیان و افلاکیان در وصف مرام و نامت ناتوان از توصیفند؛ ناتوان از هر تفسیر و تأویل!

سلام بر تو که فرزند برترین پیامبر الهی هستی و به مقام خاکی و افلاکی ات همگان رشک می برند!

سلام بر تو که همسر شگفت‌انگیزترین مرد تاریخی؛ همسر علی(ع)، حیدر کرار!

سلام بر تو که مادر فرزندانی از جنس نوری؛ از جنس «نورٌ عَلی نور»!

ای عظمت آل عبا(ع)، ای تفسیر طاها و یاسین و کوثر!

تو «کوثری»؛ عظمتی بی کرانه در قالب خلقت که عشق و مهر و عطوفت از یک سو و ایمان و عصمت و نجابت از دیگر سو، ریزه خوار سفره عارفانه

۱- متن از نگارنده اثر.

تواَند. خرد هیچ گاه سبقت از احساس تو نخواهد گرفت و احساست هیچ گاه مجال معرفت به بلندای عشقت نخواهد داد. تمام آنچه در مکتب «دین» باید آموخت، وامدار شکوه توست؛ تو که صفات بی شمار نامت، تنها آینه‌گردان سایه ای از ذات تواَند.

حاشا که حروف بتوانند بیانگر عظمت تو در القاب باشند!

نامت بشکوه که با التجا به عظمت «زهرایی»ات، تمام آرزوها برآوردنی است!(۱)

مادر خوبی ها

اسرار ازل دارد در پرده چه غوغایی

سرلوحه خلقت را تو اُم ابیهایی

هر کس به گمان خود، از آیینه می گوید

تو پرتو خورشیدی، فارغ ز تماشایی

با خاک چه می گویند جان‌مایه افلاکی

لولاک لما ... یعنی: منظومه معنایی

درمان چو پذیرد درد، با گفتن یا زهرا(س)

دیگر چه کسی دارد، حاجت به تمنایی!

ای مادر خوبی ها، دل با تو چه آرام است

در ذهن قنوت من، آیینه دریایی

محراب نگاهم را احساس نیایش نیست

وقتی که به یاد من، آن روز نمی آیی(۲)

سوم – جبل النور(غار حرا) محل بعثت پیامبر(۳)

حرا معروف ترین کوه مکه است که در شرق مکه به سوی شمال قرار دارد؛ کوهی است سر برافراشته، نوک تیز و لغزنده، در مقابل ثبیرالابره از شمال میان آن دو وادی اقلعیه قرار داد که از مکه آغاز می شود. این کوه، تاریخی

۱- شعر از نگارنده اثر.

۲- جمعی از نویسندگان، حریم یار (ویژه عمره مفرده)، ص۵۵.

۳- ۱۰.شعر از نگارنده اثر.

طولانی دارد که شاعران کهن نیز درباره اش شعر گفته اند.

این کوه، نخست «ثبیر اعرج» نامیده می شد و اینک به نام «کوه نور» معروف است. وادی جلیل از آن به سمت غرب آغاز می شود. امروز ساختمان های مکه تا دامنه غربی آن رسیده است.

حرا کوهی است که پیامبر در دل آن به جان، عبادت و نیایش خدا را می کرد و نخستین آیات قرآن نیز در همین کوه بر پیامبر نازل شد. غار حرا سه تا پانزده سال پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله محل اعتکاف، عبادت، شب زنده‌داری و تهجد پیامبر گرامی اسلام بود.

رسول اسلام تمام مدت ماه مبارک رمضان را در این غار به اعتکاف و عبادت می گذراند و چندین شبانه روز از دیگر ماه ها را نیز در آن به تفکر و خودسازی می پرداخت. در ایام اعتکاف، بانوی نمونه اسلام، حضرت خدیجه(س) برای آن حضرت آب و غذا می برد تا جایی که روزی جبریل(ع) از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست سلام خداوند را به خدیجه(س) برساند.

حضرت علی(ع) یکی از شاهدان اعتکاف رسول خدا(س) در غار حرا بود. علی(ع) دست در دستان رسول خدا صلی الله علیه و آله به دامنه این کوه می رفت و از تعلیم و تربیت الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره مند می شد.

جبل النور، جبل القرآن و جبل الاسلام برخی از نام های کوه حراست، ولی در میان مردمِ محلی، «جبل النور»، معروف ترین نام این کوه است

مبعث حضرت رسول(۱)

ص:۲۰۰

۱- بیدل دهلوی. ۲. متن از نگارنده اثر.

تیرگی، گسترده و چشم ها تار!

سرها بی ذوق و دل ها بیمار!

نه کسی به آسمان می نگریست، نه آسمان سرِ شوق کسی داشت. شبح های زشت؛ شبح هایی از جنس چوب و سنگ و استخوان.

شبیه مردگانی که عده ای زنده، مثل ارواح خبیثه به دورش حلقه زده اند.

انگار نه انگار که خانه، خانه خداست، تنها خانه خداوند بر روی زمین؛ هر کژاندیشی، با تکه استخوانی بر گردن، درونش پا گذاشت.

زمانه ای بس تیره بود؛ مثل جهالت، تیره مثل سنگ‌دلی، تیره مثل خشم.

نه حرمتی برای پیران بود، نه کودکان، نه عصمت دخترکان به چشم می آمد و نه شرافت زنان!

بوی تعفن متکبران، سراسر حجاز را آلوده بود و هر که اندک مال و مقامی داشت، به دیگران فخر می فروخت.

گویی خداوند، نگران شرافت بندگان خویش است؛ نگران آن همه کژی و ناراستی و جهل؛ امان از جهل!

تلنگری می بایست این قوم را، تا به خود آیند و به گوهر وجودی خود دست یابند؛گوهری که سال ها در معرض افکار افرادی چون ابوجهل و ابوسفیان، زنگار خرافه پرستی بسته بود.

اینک نوبت رسالت بهترین مخلوق خداوند، برگزیده خلقت و گلچین شده گلستان انبیاست که باید این رسالت را بپذیرد!

... و بهترین و امین ترین مردمان برای هدایتِ نااهل ترین مردمان انتخاب می شود. حتی نامش، جان‌مایه رحمت است، جان مایه ادب و احترام؛ محمد صلی الله علیه و آله !

... آن گاه محمد صلی الله علیه و آله باید به تزکیه بپردازد. چه جایی نزدیک تر به خدا از

غار «حرا»؛ خلوتگاهی که می شود با معشوق ازلی خویش به خلوت و گفت وگو نشست!

گویی این بار خود معشوق زبان به گفت وگو گشوده است: «اِقرأ؛ بخوان!»

بخوان به نام خداوند!

بخوان به نام آن‌که خلوت نشین دل پرآشوب توست!

بخوان به نام آن‌که تو را حبیب خویش خوانده است و محبوب تمام کاینات!

... بخوان به نام خداوند ...!

... و این خواندن، سرآغاز «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» شد که کژاندیشان برای رهایی از جهل، باید به «تفلحوا» بیش از پیش بیندیشند.

بار دیگر ارتباط آسمان و زمین برقرار شد و وجدان عرب و عجم از چوب و سنگ پرستی، به خداپرستی گرایید.

بار دیگر نوح کشتی‌بان(ع)، قوم خویش را از توفان بلا خواهد رهانید و به دیار آرامش و صلاح خواهد رسانید.

بار دیگر ابراهیم خلیل(ع)، قوم خویش را از چنگال آتش نمرودی خواهد رهانید و به زمزم رستگاری خواهد رسانید.

دیگر بار موسی کلیم الله(ع)، قوم خویش را از ذلت دریوزگی خواهد رهانید و به عزت سرافرازی خواهد رسانید.

بار دیگر عیسای مسیح(ع)، قوم خود را از امراض خودپرستی خواهد رهانید و به عشق خداپرستی خواهد رسانید.

بار دیگر آسمان و زمین دست در دست همدیگر برای رهایی انسان از

ذلت، لبیک گویان، نوای محمد صلی الله علیه و آله را همراه شدند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

زمین بود و خاک و شعور زمانه

و سنگی که هر گاه می شد بهانه

زمین بود و شلاق و آیین بیداد

و گم گشته در ناله ها، نقش فریاد

زمین بود و خاکستر و خون و آتش

و شهری پر از زخم افسون و آتش

پر از هزل و بیهودگی، چامه ها بود

برای دل هند و حمامه ها بود

در آنجا نه فضلی، نه فخری، نه حکمت

به جا مانده تنها، تقلای شهوت

اگر عده ای چشم خود وا نمی کرد

کسی آسمان را تماشا نمی کرد

درخشید یک‌باره نوری ز خاور

که شد آسمان از وجودش معطر

چنان آشنا، نام دلجوی او

که آکنده دل عطر گیسوی او

بلند آسمانش چو خاک زمین

ابوالقاسم، احمد، محمد امین صلی الله علیه و آله

ز چشم جهان، رَخوت خواب ها رفت

ز تن ها، تن آسانی تاب ها رفت

زمینی که در خود ندیده صفایی

ندیده نکوصورت آشنایی

چنان شور و وجدی در او شد نمایان

که «کسرا» هراسان شد از رقص ایوان

فقط بدر و خندق نشد جلوه گاهش

که شق القمر کرد، مهرِ نگاهش

ز حلمش، بشر جلوه برتری یافت

ز علمش، همی در جهان سروری یافت(۱).

چهارم - فتح مکه

مسجدالاجابه (میقات دل های آرزومند)(۲)۱

«روزی که به سمت مدینه می رفت، با تمامی اندوه خود، شهر را می نگریست و نجواکنان می فرمود:

-۱

-۲

اللّه يعْلَمُ اَنِيّ اُحِبُّکَ و لَولاـ اَنَّ اَهْلَـکِ اَخْرَجـونی عَنْکِ لَمَا آثَرْتُ عَلَیـکِ بَلَـدًا و لاَـ ابْتَغَیـتُ بِکِ بَـدَلاً و اِنّی لَمُغْتَمٌ عَلی مُفارِقَتِکَ.(۱)۲

خداوند می‌داند که من دوستت دارم. و اگر مردم تو (مردم مکه) مرا از تو بیرون نمی‌کردند، هیچ‌گاه سرزمین دیگری را بر تو ترجیح نمی دادم و بدلی را به جای تو می جستم و به درستی که من از دوری تو غمگین هستم!

... و اما آن روز، روز بیستم ماه مبارک رمضان در سال هشتم هجرت، برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله حس دیگری داشت؛ احساسی که پیامبر را به سجده شکر وادار می کرد. شکر نعمتی که هنگام "خروج" از مکه، آن را آرزو داشت و هنگام «ورود» به مکه، سرشار از خیل نعمت های فراوان شده بود؛ خیل رستگارانی که تا دوردست ها مثل منظومه های کهکشانی به دورش حلقه زده بودند.

دیگر از شهر، نجوای مخالفی برنمی خاست، تا چه رسد به حرمت شکنی های ناجوان مردانه مختلف! سروش آسمانی، هر لحظه گلبانگ فتح و پیروزی را جار می زد: «اِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُبِینًا»، یعنی: آی جهالت پیشگان، برخیزید! کو آن مرام بوجهلی و بولهبی تان؟ کو آن تازیانه های آتشینتان که مست از باده خودخواهی بود، کو؟ آی نامردمان سِفله که حتی به خویشانِ خویش نیز ترحم نکردید! کجاست آن شکنجه های وحشیانه شما؟ کجاست آن غرور تجمل های دروغینتان؟

اینک بنگرید، این همان وعده الهی به پیامبر رحمت است! این همان

ص:۲۰۴

-۱

وعده پیروزی حق بر باطل است! اینک زمان، زمانِ میقات مردانِ راه رفته در کوی حقیقت است! اینک زمان، زمان پرتوافشانی خورشید جمال «مُحَمَّد» صلی الله علیه و آله است! اینک زمان، زمان برآورده شدن آرزوهای حمزه است! اینک زمان، زمان تسبیح «لا فَتی اِلّا عَلی(ع)، لا سَیف اِلّا ذوالفقار» است! جمال کبریایی اش، آتش به جان بت ها انداخت و از آسمان نگاهش، عشق باریدن گرفت. گویی ذره ای در آفاق نمانده که جذب خورشیدِ پیشانی اش نشود!

دست بُرد و عصای قهر بر دست گرفت. ذرات عالم، همراه ملکوت آسمان ها به سماع برخاستند. کعبه را نوای «جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ»(۱)۳ فرا گرفت و باران ترنم و تبسم، فضا را عطرآگین کرد. آری، «اِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقا؛ باطل همیشه رفتنی است!»

کدامین ابر را توانایی انکار خورشید است؟ کدامین شب توانسته است حکومت ابدی داشته باشد؟ اینجاست که دیگر نوبت حیدر کرار است! باید که به اوج برسد عظمت مولود کعبه تا هم دوش «حبیب خدا»، حرم را از خَس و خاشاك پاك کند!

چه افتخاری برای اسلام بالاتر از علی(ع)! چه عظمتی والاتر برای حرم و چه شکوهی ماندگارتر برای این فتحُ الفُتوح!

اینک نوبتِ «اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّه وَ الفَتْح» است؛ تصویر جاودانه حضرت پیامبر و تفسیر عارفانه امیر مؤمنان، علی(ع)، تا قیام قیامت!

بلند بخوان، حضرت جبریل(ع)، بلندتر!

ص:۲۰۵

۱-

«اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّه ِ وَ الفَتْحُ، وَ رَأَیتَ النّاسَ...».(۱)۴

آری، جای شگفتی نیست؛ او پیامبر رحمت است، عفو می کند و در کمال قدرت می بخشد!

او کانون مهر خداوندی است و بهای یک تبسمش، جانِ جمیع کاینات است.

می‌بخشد: «اِذْهبُوا فَاَنْتُمُ الطُّلَقآءُ»، تا درس بزرگی به خودباوران بدهد.

می‌بخشد: «لاَـ تَثْرِیبَ عَلیکُمُ الْیـومَ، یغفِرُ اللّه لَکُم و هُـوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمینَ»(۲)۵ تا در تاریخ نوع دوستی، قصه حضرت یوسف تکرار شده باشد. می بخشد تا مفهوم صله ارحام، برای همه آشکار باشد

۱۲. شعر از نگارنده اثر.

۱۳. متن از نگارنده اثر.

۱۴. متن از نگارنده اثر.

۱۵. شعر از نگارنده اثر.

۱۶. جمعی از نویسندگان، حریم یار (ویژه عمره مفرده)، ص۶۵.

۱۷. کعبه نگین زمین، ج۱، صص۲۱۳ - ۲۱۵.

فصل چهارم: مسجدالحرام

اشاره

ص:۲۰۶

۱-

۲-

فصل چهارم: مسجدالحرام

جویبارهای عشق به اقیانوس می پیوندنـد؛ نه یک جویبار که یک رود؛ نه یک رود، بلکه رودهایی از انسان های سپیدپوش، نه از یـک نقطه، بلکه از چشـمه هـای مختلف، از چشـمه شـجره، از چشـمه جحفه، از چشـمه قرن المنـازل و ...، از نقـاط مختلف سرچشمه گرفته و راهی اقیانوس شده اند و همه به یک اقیانوس می ریزند.

شکوه مسجدالحرام۱

اشاره

شکوه مسجدالحرام(۱)

من برترین و شکوهمندترین و پرخاطره ترین مسجد دنیایم.

خاطرات تلخ و شیرین و رخدادهای به یاد ماندنی و جاودانه فراوانی را در خود جای داده ام.

در همان آغاز که نخستین سـنگ کعبه را بر پشـتم نهادنـد و بار بنا را به دوش گرفتم، توفان نوح بر سـینه ام وزید و سـیل امانم نداد و تخریبم کرد.

۱- کعبه نگین زمین، ج۱، ص۲۲۲.

بعدها مردی از تبار ملکوتیان و عاصی بر بتان، بنای کعبه را ساخت و قرن هاست که با مباهات، او را بر پشت خویش دارم.

من مسجدالحرامم و شاهدم که اسماعیل چگونه تسلیم پدر و هر دو تسلیم «رب» من بودند. من گواهم که عبدالمطلب چگونه سِقایت حاجیان را به عهده گرفت و با آنان مهربانی می کرد. من نیز شاهدم که پیل سواران چه سان بر پشت من گام نهادند و چگونه بر خاک مذلت افتادند.

من به چشم خود دیدم که پیامبران الهی گام در این سرزمین گذاردند و اینک قرن هاست که پیکرهای مطهر آنان را به عنوان امانت در درون خود جای داده ام و نگه‌داری می کنم. از خاطرات تلخ من این است که می دیدم محمد صلی الله علیه و آله ، آن چهره رئوف و مهربان را اعراب جاهل چه سان تمسخر می کردند و از خاطرات وجدآور من اینکه خود به چشم دیدم دیوار کعبه شکافته شد و معجزه خلقت تحقق یافت و علی(ع) آن نگین انگشتری گیتی، بر زمینیان منت نهاد و در میانشان قدم گذاشت و من این مباهات را به همه هستی نمی فروشم.

از آسمان بر من نور می بارد و از زمین آن خیر می جوشد. نام من به این جهت مسجدالحرام است که هرچه بدی و ناهنجاری، در آن حرام است و هر کس قدم به این صحن و صحرا بگذارد، در امن و امان خواهد بود.

نماز در من، چندین برابر نمازهای یومیه ارزش دارد.

آلوده اندیشان و ناپاکان و مشرکان، حق ورود به ساحت مرا ندارند. هر کس به من وارد شود، از آزار در امان است.

در تمام عمرم همیشه میزبان نجات اقوام و ملت های گوناگون بوده ام و هستم و اینجا کانون کبرستیزی و فضای برادری است.

ص:۲۰۸

از دیگر خاطرات به یادماندنی من، معراج رسول خداست. آن دردانه هستی و آن نازنین گیتی، به من شرف و مباهات داد و گام بر پشتم نهاد و به فرمان صاحب من به اوج آسمان ها عروج کرد.

هاجر و اسماعیل در خانه من جای گرفتند. ورود به ساحت من بی طهارت جسم و پاکیزگی روح از شرک، ممکن نیست و آلودگان، به صحن و سرای من راهی ندارند.

من نیز شاهدم که عبدالمطلب با چه سختی و رنجی به حفر زمزم کوشید تا نای تشنه حاجیان را از عطش فرو نشاند. من در همه عمرم که به درازای خورشید است، بدون مهمان نبوده ام و نخواهم بود. من ظفرمندی سپاه محمد صلی الله علیه و آله در جریان فتح مکه را دیده ام و خود، خذلان ابوسفیان را نظاره می کردم و نیز شاهد شکوهمند ترین و زیباترین صحنه عفو عاصیان و طاغیان مکی از سوی پیامبر بوده ام.

من خود گواهم که دستان کوچک و لطیف زهرا(س)، دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، چه سان غبار از چهره پدر می زدود و او را چون مادری دل‌سوز دلداری می داد. من شاهدم که شرورمردان چگونه رسول نازنین را می آزردند و نیز دیده ام که غم‌خواری چون ابوطالب، بر آنها یورش می برد تا محمد صلی الله علیه و آله آزار نبیند و رنج نکشد.

و اینک ای میهمان میعاد که گام بر پشتم نهاده ای، خوب بیندیش که کجا آمده ای! اینجا فقط یک مسجد نیست، که اینجا یک تاریخ است و یک جهان پرآموزه و پر راز و رمز. در همین جا که تو گام نهاده ای و در درون من، هر قطعه اش و هر سنگش تاریخ زنده است که خواندن آن تو را با راز و رمزها

آشنا می کند.

و تو ای میهمان میعاد، شتاب مکن و گذری مگذر و خوب بیندیش.

جای همه این مسجد با تو سخن ها دارد. تو از فرسنگ ها راه به اینجا آمده ای، مبادا که غفلت بر تو روی آورد! بیندیش چرا آمدی و با چه هدفی حرکت را آغاز کرده ای!

مقام ابراهیم در درون من است، آن را بشناس. حجرالاسود و حجر اسماعیل را که از آغاز با من بوده اند و تا فرجام جهان خواهند بود، بشناس و به آنها دقت کن. حطیم و ملتزم را درک کن و تاریخ پرده کعبه را، ناودان را و هرچه را هست، خوب بنگر!

۱. باب النبی

اشاره

۱. باب النبی

میهمان در میعاد(۱)

شور و عشق دیدار یار، بر جانت می زند و گام هایت سریع تر می شود. یاران سپیدپوشت همچنان به حرم نزدیک می شوند و تو چون کبوتر سپیدبال در میان فوج فوج کبوتر عاشق به نزدیک حرم می آیی. قلبت تندتر می زند؛ تندتر از گام هایت و سینه ات سنگینی می کند. یاد زمان لحظه و دیدار یار، روحت را به پرواز در می آورد.

کم کم به یکی از درهای حرم می رسی. ناگهان صدای زمزمه حاجیان و طواف کنندگان، گوش هایت را می نوازد. انگار زمین و زمان، عرش و فرش و فرشته، مُلک و مَلَک و مردم همه در حال تسبیحند و حیرت، وجودت را فراگرفته است.

چند گام دیگر به میعاد مانده و تو همچنان غرق اقیانوس عشقی. اصلاً

۱- همان، ص۲۱۷.

نمی فهمی و نمی دانی تو را می برنـد یـا خود می روی؟ بـاز هم نزدیـک تر می شوی که مسئول و روحانی کاروانت نـدا می دهنـد که کفش هایت را بیرون آر، اینجا وادی مقـدس است و فرشـتگان بال خود را فرش راهت کرده انـد، نعلین از خود دور کن: «فاخلع نعلیک ... اِنّک بِالوادِ مقدس طُوی!»

کفش هایت را بیرون می آوری و رها می کنی، و پرشتاب گام برمی داری. چند گام دیگر مانده که جلوتر می روی و ناگهان به خـاک می افتی و جبین بر سـنگ هـا می گـذاری. همه چیز را، حتی خودت را، خود خاکی ات را از یاد برده ای. عمری در سرزمین او کـار کرده ای و گـوهر جـان را از یـاد برده ای و خود خـاکی ات را فروخته ای. اینـک به اینجـا که آمـده ای، خود واقعی و خود ملکوتی را یافته ای. به خانه خودت آمده ای و هیچ کس با تو بیگانه نیست.

حالا دیگر در برابر خانه ایسـتاده ای و هرچه دلت می خواهـد و از انـدیشه ات می گذرد، با او که از رگ گردن به تو نزدیک تر است، می گویی. کم‌کم زبانت باز می شود و قفل کلام می گشایی و واژه های نیاز بر زبانت جاری می سازی. او را سپاس می گـویی و سبک بـال و آرام و باوقـار به نزدیـک کعبه می روی. راز و رمز خود بـا او می گویی و بی درنـگ خود را برای انجام اعمال آماده می کنی.

اینک کعبه چون نگینی در میان امواج آدمیان، باصلابت ایستاده است و فرشتگان از آسمان آمده اند و گرداگرد او طواف می کننـد و سپیـدپوشان بی تشـخص و بی تکبر و بی نشـانه، از همه نژادهـا، رنگ ها و ملیت ها گرد او به طواف می چرخنـد و تو آمـاده طواف می شوی. پیش از طواف هم به هر سو که می نگری، کعبه بـا ابهت و شـکوه تمـام، بـا زبـان راز بـا تو سـخن می گوید.

آری همچنان که تو با صاحب حرم و مالک خانه و دوست خود سخن

می گویی، او نیز خود را می نمایاند و می شناساند. خود را با زبان راز، از رازها که در آن خانه و در آن صحن و سراست، تو را آگاه می کند و تو قدم به خانه دوست می گذاری!

خانه دوست کجاست؟!

خانه دوست کجاست؟(۱)

«دو قدم مانده به گُل ...».

به کعبه می رسی؛ دریا می شوی، می سوزی؛ پروانه می شوی، می چرخی؛ آسمان می شوی، گسترده می گردی؛ ابر می شوی، می باری؛ درخت می شوی، بالا-می روی؛ پرنده می شوی، پر می گشایی؛ ابراهیم می شوی؛ هاجر می شوی؛ اذان می گویی ... .

کوه اگر باشی، حرکت این موج ها تو را ذوب می کند.

دریا اگر باشی، نگاه این موج ها تو را ذره ذره می خشکاند.

آسمان اگر باشی، تلاطم این حرکات تو را مچاله می کند.

هر که هستی باش!

در دل این صحاری لم یزرع، این سرزمین بی گیاه، در دل این برهوت، هزار آسمان بهشت فرود آمده است؛ هزار آسمان «جبل النور»؛ هزار آسمان «جبل الرحمه».

اینجا کسی را غریبه نمی بینی؛ همه انگار همدیگر را جایی دیده اند. کنار هم می ایستند، کنار هم دعا می خوانند، کنار هم گریه می کنند.

مثل هم می پوشند، مثل هم راه می روند، مثل هم نماز می خوانند، مثل هم دریا می شوند، مثل هم ذره می شوند، مثل هم دلتنگ می گردند، مثل هم

۱- مریم سقلاطونی، اشارات، ش۴۵، ص۷۵.

لبیک می گویند و ... .

صدای پاها، مثل صدای شُرشُر باران، مثل حرکت آب روی آینه های بلور است و چقدر شبیه بال بال زدن پرنده ها.

اینجا همه چیز جور دیگری است؛ حتی گم شدن ها و پیدا شدن ها؛ حتی آسمان گل دسته ها؛ حتی حرکت زلال پروانه ها.

سعی می کنی در طواف، صف به صف فرشتگان، از صفای زمزمه های آسمان، بال و پر بگیری؛ در هفت دور عاشقانه.

سعی می کنی هم گام با هاجر، پای تشنگی زمزم بنشینی.

سعی می کنی خودت باشی و خدای خودت.

سعی می کنی بدی ها را رها کنی و دلت را بسپاری به اقیانوس بی کران عشقی لایزالی.

می بینی، آنچه را ندیده بودی و در جست وجویش بودی.

می بینی، آنچه را دیده بودی و باور نکرده بودی.

می بینی، آنچه را در آرزوهایت سراغ می گرفتی.

حس می کنی، آنچه را چنین حس نکرده بودی.

حس می کنی، آنچه را حس کرده ولی نیافته بودی؛ یافتن آنچه در جست وجویش، دیرسالی بال بال می زدی و نمی یافتی؛ می یافتی و حس نمی کردی؛ حس می کردی و باور نمی کردی؛ باور می کردی و نمی رسیدی؛ می رسیدی و می ماندی؛ می ماندی و حیرت زده می شدی؛ حیران می شدی و ... .

و چقدر نزدیک بود و در دسترس! «و به انگشت نشان داد سپیداری و گفت»: ... خانه دوست اینجاست!

ص:۲۱۳

و چقدر وسیع و شگرف و چقدر آکنده از گل های محمدی، و چقدر آکنده از نور سلام و صلوات ...!

این خانه که می بینی، خانه توست۱

این خانه که می بینی، خانه توست(۱)

میهمـان ما! اینجا خانه توست، قبله تو اینجاست، از هر سو که نماز بگزاری، همان قبله است. اینجا که آمـده ای، قانون مسافر بر تو جاری نیست؛ زیرا به خانه خود آمده ای، پس نماز را شکسته مخوان! اینجا مطاف ملایکه است، از سپیده دم تاریخ تا فرجام جهان. این بنا اسـتوار و ثابت ایستاده است و از میعاد آدم تا حضور خاتم صلی الله علیه و آله و تا طلیعه رستاخیز، همه آدمیان و همه خداباوران و همه موحدان، بی توقف و دایم و استمراری گرد این خانه می چرخند.

این خانه که تو می بینی، همه انبیای الهی گرد آن طواف کرده اند و از آغاز تاکنون و از کنون تا پایان جهان، فرشتگان، شبان و روزان، این خانه را طواف می کنند.

در همین خـانه، نـازنینِ خلقت و یـار محمـد، علی(ع) گام بر زمین نهاد. در همین خانه، چهار زن ملکوتی آمدنـد و فاطمه بنت اسـد(س) را در تولد علی(ع) یاری دادند. بر بام همین خانه، بلال به عنوان اولین سـخن‌گوی دولت محمد صـلی الله علیه و آله آوای رهـایی سـر داد و اذان گفت. از درو دیـوار همین خـانه علی(ع) بت هـا را فرو ریخت. این خـانه که تـو اینـک به آن می نگری، آدم بنایش را نهاد و ابراهیم آن را تعمیر کرد؛ ابراهیم معمار این خانه است و اسماعیل، کمک‌کار او شد.

ص:۲۱۴

۱- کعبه نگین زمین، ج۱، ص۲۲۰.

در همین خـانه بود که موریـانه، مفادنامه آویخته شـده به جز «بسم الله» آن را خورد. گرد همین خانه، طواف کننـدگان جاهلی زشتی می آفریدنـد و پـای همین خـانه، زیبارویـانی از جنس انسان را قربانی می کردنـد. از همین خانه بود که عبـدالمطلب در برابر ابرهه دفاع نکرد تا صاحبش با دفاعش، خود را به کفار بشناساند و فرجام بداندیشان را به همگان بنمایاند.

در کنار همین خانه است که کنیزی چون هاجر دفن شـد و جاودانه گردید و در کنار همین خانه، اولین نماز جماعت به امامت پیامبر برپا شد که از سلسله مردان موحد، علی(ع) و از زنان پاک‌سیرت و توحیدباور، خدیجه(س) مأمومان آن بودند.

در پـای همین خـانه است که مردان سـخت کوش آسـمانی و انبیـای الهی آرمیـده انـد و از همین خـانه و از کنار همین دیوار، آخرین ذخیره الهی، آخرین حکومت الهی را اعلام می کند و از کنار همین خانه بانگ برمی آوَرَد: «بقیه الله خیرٌ لکم اِن کُنتُم مُؤمِنینِ».(۱)

و تو کم کم به سوی او گام برمی داری و به او نزدیک می شوی و موج جمعیت، خانه را چون نگین در برگرفته انـد و گردش می گردنـد. لحظه ای توقف ندارند؛ که این یک حرکت ابدی است. و باید به آن بپیوندی و اعمال را به جای آوری، همچنان که عـازم اجرای اعمـالی، مسجدالحرام بـا تـو سـخن می گویـد و خـود را می شـناساند و نیز بـا زبـان راز چنین می گویـد: من مسجدالحرامم!

لبیک۱

لبیک(۲)

ص:۲۱۵

۱- ۲.نک: هود: ۸۶.

۲- ابراهیم قبله آرباطان، اشارات، ش۷۹، ص۱۲۲.

از میقات تا حرم؛

از حرم تا کعبه؛

از کعبه تا عرفات و مشعر و منا و... .

دست شسته ام از شهر و دیار و آرزوها و خواستن ها.

خودم را گم می کنم از مادیات و پیوند می خورم با معنویات خواستنی و ناب الهی.

اینجا، جایی است که سرخ و سیاه و سفید و زرد، فرقی ندارد.

اینجا میزان دارایی و پُست و مقام، جایگاهی ندارد.

اینجا حضور دل شرط است و تقوا.

اینجا مکان دل است؛

باید دل آورد تا دل برد.

باید از خویش برید تا با او پیوند خورد.

باید آن قدر سبک‌بال بود تا ساده به ملاقات محبوب شتافت.

اینجا باید تن را به دست بادهای سوزان و گرمای کویر داد و با بدنی سوخته و با سر و صورتی گرد و غبار گرفته، در آزمایش بزرگ الهی شرکت جست.

اینجا حرف از عطر و گلاب و عنبر گذشته است و با نفحه بهشتی باید حضور خود را عطرآگین کرد.

باید که کفش های وابستگی را از پا درآورد و با پای برهنه وصال، هفت بار چرخید و چرخید و چرخید.

باید طواف کرد.

باید طواف کرد و به نماز ایستاد؛

نمازی در معیت ملایکه الهی؛

نمازی به شیرینی تمام لحظه های انتظار.

نماز می خوانی و میان «مروه» و «صفا»، از این سو به آن سو می روی، آرام و استوار، با دلی مالامال از رسیدن و در جوار امن پروردگار بودن، با قدم های سبک و متین.

احساس سبک‌بالی می کنی!

احساس آن را داری که بنده مخلِص خدا شده ای.

احساس می کنی همانی شده ای که او می خواهد.

آری، اینجا محل رسیدن به قرب الهی و پیوستن به دریای خروشان سپیدپوشان است، برای آسمانی شدن! و چه زیباست ذکر تکبیر، هم صدا با حضرت موعود عج الله تعالی فرجه الشریف ، وقتی که صدایمان با نفحه روح فزای او قرین شود و زمزمه کنیم: «لبیک، اللهم لبیک؛ لبیک لا شریک لک لبیک، اِنّ الحمد و النعمه لک والملک، لا شریک لک لبیک».

حج؛ از زیارت تا عبادت۱

حج؛ از زیارت تا عبادت(۱)

مسجد الحرام. در آستانه مسجدالحرامی و اینک کعبه در برابرت! یک صحن وسیع و در وسط، یک مکعب خالی و دگر هیچ! ناگهان بر خود می لرزی، حیرت، شگفتی! اینجا ... هیچ کس نیست. اینجا ... هیچ چیز نیست ... حتی چیزی برای تماشا!

یک اتاق خالی، همین!

احساست روی پلی قرار می گیرد از مو باریک تر و از لبه شمشیر بُرنده تر.

قبله ایمان ما، عشق ما، نماز ما، حیات ما و مرگ ما همین است؟!

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، صص ۵۹ - ۶۱.

سنگ های سیاه و خشن و تیره رنگی روی هم چیده و جرزش را با گچ، ناهموار و ناشیانه بندکشی کرده اند و دگر هیچ!

ناگهان تردیدِ یک سقوط در جانت می دود!

اینجا کجا است؟ به کجا آمده ایم؟ قصر را می فهمم: زیبایی یک معماری هنرمندانه! معبد را می فهمم: شکوه قدسی و سکوت روحانی در زیر سقف های بلند و پر جلال و سراپا زیبایی و هنر! آرام‌گاه را می فهمم: مدفن یک شخصیت بزرگ، یک قهرمان نابغه، پیامبر، امام ...!

اما این...؟ در وسط میدانی سر باز، یک اتاق خالی! نه معماری، نه هنر، نه زیبایی، نه کتیبه، نه کاشی، نه گچ‌بری، نه ... حتی ضریح پیامبری، امامی، مرقد مطهری، مدفن بزرگی ... که زیارت کنم، که به سراغ او آمده باشم، که احساسم به نقطه ای، چهره ای، واقعیتی، عینیتی، بالاخره کسی، چیزی، جایی تعلق گیرد، بنشیند، پیوند گیرد؛ اینجا هیچ چیز نیست، هیچ کس نیست.

ناگهان می فهمی که چه خوب! چه خوب که هیچ کس نیست، هیچ چیز نیست، هیچ پدیده ای احساست را به خود نمی گیرد. ناگهان احساس می کنی که کعبه یک بام است، بام پرواز، احساست به یک‌باره کعبه را رها می کند و در فضا پر می گشاید و آن گاه مطلق را حس می کنی، ابدیت را حس می کنی!

آنچه را هرگز در زندگی تکه تکه ات، در جهان نسبی ات نمی توانی پیدا کنی، نمی توانی احساس کنی، فقط می توانی فلسفه ببافی، اینجاست که می توانی ببینی، مطلق را، ابدیت را، بی سویی را، او را!

و چه خوب که در اینجا هیچ کس نیست و چه خوب که کعبه خالی

ص:۲۱۸

است!

و کم کم می فهمی که تو به زیارت نیامده ای، تو حج کرده ای. اینجا سرمنزل تو نیست، کعبه آن سنگ نشانی است که ره گم نشود. این تنها یک علامت بود، یک فلش که فقط به تو جهت را می نمود. تو حج کرده ای، آهنگ کرده ای، آهنگ مطلق، حرکت به سوی ابدیت، حرکت ابدی، رو به او، نه تا کعبه! کعبه آخر راه نیست، آغاز است.

و اینجا حرم اوست، درون حریم او، خانه او! اینجا خانه مردم است.

«انَّ اوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ، لَلَّذی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَ هُدی لِلعالَمین!»(۱)

و تو - تا تویی - در حرم راه نداری.

بیتِ عتیق است؛ عتیق، از عَتَقَ، آزاد کردن بنده. عتیق: آزاد! خانه ای که از مالکیت شخصی، از سلطنت جباران و حکّام آزاد است، کسی را بر آن دستی نیست. صاحب خانه، خداست؛ اهل خانه، مردم!

۲. مقام ابراهیم۱

اشاره

۲. مقام ابراهیم(۲)

اینجا کجاست؟ مقام ابراهیم؛ قطعه سنگی با دو رد پا، رد پای ابراهیم.

ابراهیم روی این سنگ ایستاده و حجرالاسود، سنگ بنای کعبه را نهاده است. روی این سنگ ایستاده و کعبه را بنا کرده است.

تکان دهنده است! فهمیدی؟

یعنی که پا جایِ پای ابراهیم! کی؟ تو!

وه که این توحید با آدمی چه ها می کند! چقدر دشوار است! گاه هیچت می کند و گاه همه چیزت. گاه «تو» بودنت را تحمل نمی کند، به لجنت

۱- نک: آل عمران: ۹۶.

۲- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۷۸.

می کشـد، گاه تا ذروه بلنـد ملکوتت برمی کشد و زانو به زانوی خدایت می نشاند، به حرم خلوت خدایت می برد، خویشاوند خدایت می نامد و بر گونه خدایت می بیند.

می زنـدت، می کوبدت، نفیات می کند، حَلّت می کند، نیستت می کند، تحقیرت می کند، سرت را به بند بندگی می آورد، پیشانی ات را به خاک سجود می نهد و آن گاه می خواندت:

ای دوست، ای رفیق، هم‌دم تنهایی من، مَحرم مُحرمم، اسرارم، حامل امانت من، مخاطب من، مقصد خلقت من، مونس خلوت من؛جاری شو...!

اکنـون آن خـود اهـورایی ات، روح خـدا که در تو بود، در «توی» لجنی تو بود، از گرداب سـر برمی آورد. از کجـا؟ از همـان گوشه که سـر فرو بردی، از زیر دست خـدا، دست راست خـدا. اکنون خود شـده ای، با مرگ همه «من»های دروغینت، به آن من راستینت رسیده ای ... .

در جـامه پـاک و سپیـد احرام، در حرم خداونـد، در نقش ابراهیم! در مقـام ابراهیم می ایسـتی، پـا جـای پـای ابراهیم می نهی، رویاروی خدا قرار می گیری و او را نماز می بری.

[ای] ابراهیمی! به میانه آتش رو: آتش جور، جهل تا خلق را از آتش برهانی: آتش جور، جهل.

آتشی که در سرنوشت هر انسان مسئولی هست؛ مسئول نور و نجات.

اما ... خدای توحید، آتش نمرودیان را بر ابراهیمیان گل سرخ می کند!

نمی سوزی، خاکستر نمی شوی، مقصود این بود که تو در راه جهاد تا ... آتش روی.

تا ... خود را در راه نجات خلق از آتش، به آتش سپردن.

ص:۲۲۰

تا ... دردناک ترین شهادت!

ابراهیمی! اسماعیلت را قربانی کن. به دو دست خویش، کارد بر حلقش نِه. تا کارد را از حلقوم خلق برداری؛ خلقی که هماره در پای قصرهای قدرت، بر سر گنجینه های غارت و در آستانه معبدهای ضرار و ذلت، ذبح می شود. تیغ را بر حلقوم اسماعیل خویش بنه تا توان آن را بیابی که تیغ را از دست جلاد بگیری!

اما ... خدای ابراهیم، خود، فدیه اسماعیل ها را می پردازد.

نمی کشی، اسماعیلیت را از دست نمی دهی. مقصود این است که در راه ایمان، تا اسماعیل خویش را به دوست خویش ذبح کردن، پیش رَوی.

تا ... دردناک تر از شهادت!

و اکنون، ای که از طواف عشق می آیی، در مقام ابراهیم ایستاده ای؛ به مقام ابراهیم رسیده‌ای! و ابراهیم به اینجا رسیده بود؛ از تمامی هفت خوان زندگی پرکشاکشش گذشته بود، از بت‌شکنی، نمرودشکنی، منجنیق عذاب و خرمن آتش، نبرد با ابلیس، ذبح اسماعیل و ... هجرت ها و آوارگی ها و تنهایی ها و شکنجه ها و گذر از نبوت تا امامت، از فردیت تا جمعیت و از فرزند خانه آزر بت‌تراش تا بانی خانه توحید!

و اکنون، اینجا ایستاده است، برف پیری بر سرش نشسته، در پایان عمری که به یک تاریخ می ماند! مأمور بنای خانه، نصب حجرالاسود، خانه خدا، دست خدا و هم دستش اسماعیل که سنگ می کشد و به دست پدر می دهد و پدر، بر این سنگ ایستاده، پایه های خانه را بر می کشد، خانه را می سازد!

شگفتا! اسماعیل و ابراهیم، دست‌اندرکاران بنیاد کعبه. اسماعیل و ابراهیم؛

این از آتش گذشته و او از قربانگاه! و اینک هر دو مأمور خداوند، مسئول خلق، معمار کهن ترین معبد توحید در زمین، نخستین خانه مردم و در تاریخ، خانه آزاد، آزادی، کعبه عشق، پرستش، حرم! رمزی از سراپرده ستر و عفاف ملکوت.

و تو اینک در مقام ابراهیم، پا جای پای ابراهیم، در آخرین پله نردبان صعود ابراهیم، در بلندترین نقطه اوج ابراهیم در معراج، در نزدیک ترین فاصله ابراهیم در تقرب؛ مقام ابراهیم!

و تو، بانی کعبه، معمار خانه آزادی، بنیان گذار توحید، مسئول، عاشق، آگاه، بت شکن، رائد قبیله، درگیر با جور نمرود، در نبرد با جهل شرک، در جهاد با وسوسه ابلیس، با خناس که در درون خلق وسوسه می افکند!

تحمل آوارگی، رنج، خطر، آتش و ... ذبح اسماعیلت! و اکنون، نه دیگر خانه ای برای خود و نه پایگاهی برای اسماعیل خود، که خانه ای برای مردم، سقفی برای پناه ها، بستی برای تعقیب شده ها، فراری ها، صیدهای مجروح و بی پناهی که بر سراسر زمین، هراسان و خونین می گریزند و کُنامی نمی یابند؛ که همه جا نمرود در تعقیب است.

و تو ای که در نقش ابراهیم ظاهر شده ای و بر پای ابراهیم به پا خاسته ای و به دست خدای ابراهیم، دست بیعت داده ای!

ابراهیم‌وار زندگی کن و در عصر خویش، معمار کعبه ایمان باش، قوم خویش را از مرداب زندگی راکد و حیات مرده و آرامِ خواب و ذلت جور و ظلمت جهل به حرکت آر، جهت بخش، به حج خوان، به طواف آر! و تو ای هم‌پیمان با خدا، ای هم‌گامِ با ابراهیم، ای که از طواف می آیی و از فنای خویش در خلق طائف، در هیئت ابراهیم برون آمده ای و در جای معمار

کعبه، بانی مدینه حرم، مسجدالحرام ایستاده ای و روی در روی هم پیمان خویش - خدا - داری.

یادمان ابراهیم۱

یادمان ابراهیم(۱)

پیشِ روی مقام ابراهیم، امواج خروشان انسان گرداگرد کعبه موج می زند و بارش بارقه های نور بر جان حاجیان، بی امان می بارد. سپیدپوشانی از جنس انسان بر روی زمین و در صحن مسجدالحرام به طواف مشغولند و فرشتگان تسبیح گوی، فضای کعبه را پر کرده اند. دایره امواج انسان گسترش می یابد و در سر راه خود به سنگی سیاه که آثار گام های ابراهیم(ع) روی آن نقش بسته است، برخورد می کند و این سنگ سیاه، مقام ابراهیم است. جایگاهی که ابراهیم(ع)، آن عصیان گر همیشه زنده تاریخ علیه بتان، شوریده است. روی همین سنگ بود که ایستاد و انسان را به یکتاپرستی فراخواند و روی همین سنگ بود که ایستاد و بر شیطان پرستی یورش برد و آهنگ یکتایی سرود و سرود زیبای یکتاپرستی را با آهنگی خوش به گوش جهانیان رساند.

ابراهیم بر این سنگ ایستاد تا همه آفریده ها از نوع انسان را به تسلیم در برابر آفریننده خود فراخواند. ابراهیم بر این کرسی سنگی ایستاد تا کرامت انسان را بشناساند و او را از دام های ابلیس برهاند.

نیز ابراهیم بر این کرسی سنگی استقرار یافت تا آوای توحید که شورانگیزترین نغمه های زندگی است، به گوش جان آدمیان برساند و چون ابراهیم(ع) بر این سنگ ایستاد، سنگ هم مقام یافت و از گام‌گذاری ابراهیم

ص:۲۲۳

۱- کعبه نگین زمین، ج ۱، ص۲۳۷.

بر پشت خویش، شرف و منزلت ابدی را به خود اختصاص داد.

همچنین سنگ، زیر پای ابراهیم قرار گرفت تا بت شکن قهرمان، قامت کعبه را بالا بَرَد و استوار سازد. پس این سنگ، هم در تکمیل بنای کعبه در خدمت ابراهیم بوده است و هم در ابلاغ دعوت انسان ها برای یکتاپرستی. و به همین سبب، سنگ که جسمی بی جان است، مقام یافت و توجه آدمیان موحد و اسلام باور را از سراسر جهان به خود معطوف ساخت.

ابراهیم پیامبر(ع) که پدر انبیای ابراهیمی است، ندای بت شکنی خویش را برای زمان خود نگفت، بلکه قهر و غضب و فریاد خویش را از مرز زمان گذراند و علیه بتان در همه زمان ها شورید. و تو اینک که با چشم دل به این سنگ می نگری، به پشت مقام برو و به حرمت او جلوتر از او نماز اقامه نکن. و چون به نماز ایستادی، با زبان جان از او بخواه که تو را در راه ابراهیم و راه محمد صلی الله علیه و آله که همان صراط مستقیم است، رهنمون فرماید.

۳. حجر اسماعیل۱

اشاره

۳. حجر اسماعیل(۱)

حجر اسماعیل: نیم دایره ای است که در قسمت غرب خانه قرار دارد. این قسمت، خانه را به سوی مغرب جهت داده و در اینجا شکل گرفته است.

علت چیست؟

در اینجا «هاجر» به خاک سپرده شده و این قسمت، خانه اوست.

شگفتا که این زن، همسایه خانه خداست! انسان ها باید به دور او هم بگردند و هر طوافی که تمام می شود، مقداری از آن، مربوط به هاجر است.

۱- ارمغان کعبه، ص ۱۶۰.

یک زن با این مقام، آیا چه کرده است که خدا او را چنین گرامی می دارد؟!

او مادر اسماعیل است. او بنده فداکار خداست. یک زن باایمان و راضی از تقدیر است.

آری! هنگامی که حضرت ابراهیم(ع)، اسماعیل کوچک را با مادرش هاجر در قرن ها پیش، به فرمان خدا، در بیابان بی آب و علف، گرم، سوزان و خشک تنها گذارد، هاجر برای فرمان و رضای خدا تسلیم شد و خود و کودکش، ابراهیم را رها کردند. آنها جز آفتاب سوزان و ریگ های داغ، چیز دیگری نداشتند؛ نه خانه ای که در آن سکونت کنند، نه آبی که بنوشند؛ نه غذایی که سدّ جوع کنند. با این شرایط، این زن فداکار حاضر شد فرمان خدا را بَرَد و اطاعت او را کند.

آری! او امتحان ها داد، آزمایش ها از او به عمل آمد تا سرانجام بنده شایسته گردید. در آن زمان، شاید کوچک ترین زن جهان آفرینش بود، اما اکنون باشکوه ترین زاییده آدم است، چنان که می بینید!

او اکنون همسایه خانه خداست و هم‌خانه خداست. ارکان حج به واسطه هاجر به هم مربوط شده است.

بلی، خاندان ابراهیم چنان جلالی را کسب کرده اند که خود بنا و سازنده و مهمان‌دار حج، و زنش، گرداننده و به هم پیونددهنده حج، و فرزندش، اسماعیل، فداکار و قربانی حج.

بلی، از نسل چنین خاندانی، محمد صلی الله علیه و آله برخاست و جهانی را به زیور اسلام بیاراست و توحید را به عالمیان معرفی کرد.

ص:۲۲۵

الف) چیستی حجر۱

الف) چیستی حجر(۱)

کعبه در قسمت غرب، ضمیمه ای دارد که شکل آن را تغییر داده و بدان، جهت داده است.

این چیست؟ دیواره کوتاهی، هلالی شکل و رو به کعبه.

نامش؟ حِجر اسماعیل! حِجر یعنی چه؟ یعنی: دامن! و راستی به شکل یک دامن است، دامن پیراهن، پیراهن یک زن! آری، یک زن حبشی، یک کنیز، کنیزی سیاه‌پوست! و اکنون خدا، رمز دامان پیرهن او را، به رمز وجود خویش پیوسته است این دامان پیرهن هاجر است؛ دامانی که اسماعیل را پرورده است!

این خانه هاجر است. هاجر در همین جا، نزدیک پایه سوم کعبه دفن است.

شگفتا، هیچ کس را - حتی پیامبران را - نباید در مسجد دفن کرد!

و اینجا، خانه خدا، دیوار به دیوار خانه،یک کنیز؟و خانه خدا، مدفن یک مادر؟

و چه می گویم؟ بی جهتی خدا، تنها در دامن او جهت گرفته است!

کعبه، به سوی او دامن کشیده است! میان این هلالی، با خانه، امروز کمی فاصله است. می توان در چرخیدن بر گرد خانه، از این فاصله گذشت.

اما بی دامن هاجر، چرخیدن بر گرد کعبه - رمز توحید! - طواف نیست، طواف قبول نیست! حج نیست! فرمان است، فرمان خدا!

تمامی بشریت، همیشه روزگار، همه کسانی که به توحید ایمان دارند،

ص:۲۲۶

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۶۴.

همه کسانی که دعوت خداوند را لبیک می گویند، باید در طواف عشق بر گرد خدا، بر گرد کعبه، دامان پیرهن او را نیز طواف کنند!

که خانه او، مدفن او، دامن او نیز مطاف است؛ جزئی پیوسته از کعبه است.

ب) فضای حجر۱

ب) فضای حجر(۱)

جلوتر که آمدی، بین دو رکن شمالی و غربی، یک دیوار نیم دایره ای شکل به ارتفاع یک متر و ۳۱ سانتی متر خواهی دید که با سنگ سفید و صیقل یافته پوشانده شده است. با خود می گویی عجیب است، اینجا که خانه خداست، این دیوار چیست؟ چرا به شکل نیم دایره؟ رمزش را از صاحب بیت باید بپرسی! فقط می دانم این نقطه که بر پشت من ساخته شده، جزو دایره طواف است؛ زیرا این دیوارِ نیم‌دایره ای که در همسایگی و مجاورت خانه خدا بنا شده، خیمه زنی شریف و مادری غم‌خوار به نام هاجر و طفلش اسماعیل بوده است. و تو اینک که در ساحت و صحن من گام می گذاری، قدری تحمل کن! ببین اینجا حجر اسماعیل است و مدفن زنی موحد که شوهرش ابراهیم، آن بت‌ستیز نخستین و آن موحد قهرمان و نستوه نترس و فرزندش، اسماعیل، آن صابر در برابر فرمان آفریدگار است.

حجر اسماعیل، خانه اولین خانواده دو نفره موحدین است که به دعای پدر خانواده یعنی ابراهیم، محیطی امن و بی گزند ماند و تا ابدیت تاریخ خواهد ماند و هاجر در همان خانه جاودانه شد. تا از آغاز حیات ابدی تا فرجام جهان و در همه لحظات و بی توقف، سرود یکتایی همه آدمیان که بدان جا می آیند و نغمه های شورانگیزِ همه تسبیح‌گویان و آوای جان‌پرور یا

۱- کعبه نگین زمین، ج۱، ص۲۲۸.

سبوحٌ قدوسٌ ملایکه بلند است، تا روح پرفتوحش را بپرورد و شاد کند.

و این آفریده ممتازِ ملکوتی که از میان قشری فقیر و در میان چشمان سطحی نگر مردم زمان خویش از منزلت و شأنی برخوردار نبود، و موحد و کنیز توحیدست؛ چون جانش از هرچه زشتی و بدی و شرک صیقل یافت و از هرچه غیر او بود، گریخت. آفریننده جهان و صاحب این بیت، او را به شرف همسایگی خویش برگزید و به همه موحدان و توحیدباوران و مسلمانان و همه لبیک‌گویان در همه روزگاران، فرمان داد تا به هنگام طواف، قبر او را جزو طواف بدانند و خانه او و قبر او همچنان در دایره طواف است.

۴. چاه زمزم۱

اشاره

۴. چاه زمزم(۱)

آب؟ آری آب! غیب نه، ماوراءالطبیعه نه، عشق نه، تفویض نه، تسلیم و طاعت نه، آب حیات نه، آب روح نه! آب معنی؟ اشراق؟ آسمان؟ نه، نه، نه، نه، ...!

آبِ خوردن!

نه آنچه از عرش می بارد، آنچه از زمین می جوشد؛ مادی مادی!

همین ماده سیالی که بر زمین جاری است و زندگی مادی تشنه آن است. بدان نیازمند آن است که در تن تو خون می شود، که در پستان مادر شیر می شود و در دهان طفل آب است.

سعی؛ در جست وجوی آب، مظهر زندگی مادی، زندگی زمینی، نیاز عینی، پیوند آدم و خاک و دنیا، بهشت این جهانی، مائده زمینی.

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۸۲.

و سعی؛ کاری مادی، تلاش مادی، کوشیدن و دویدن برای آب، برای نان، برای آنکه تشنگی ات را سیراب کنی، برای آنکه گرسنگی طفلت را سیر کنی، برای اینکه خوب زندگی کنی. تشنه ای منتظر است و تو مسئول که در این کویر سوخته، چشمه ای بیابی، آبی ارمغان آری.

سعی؛ تلاش بر روی خاک، بر روی زمین، تا نیازت را از سینه طبیعت برآوری، تا از دل سنگ آب برگیری.

سعی؛ مادیت مطلق، نیاز مادی، عمل مادی، هدف مادی، اقتصاد، طبیعت، تلاش.

یعنی: احتیاج، مادیت و انسان،

تعقل مطلق!

شگفتا، از سعی تا طواف، چند گامی، چند لحظه ای، و این همه راه، این همه فاصله!

فاصله دو ضد، دو نقیض!

طواف؛ عشق مطلق! و سعی؛ عقل مطلق!

طواف؛ همه او، و سعی؛ همه تو!

طواف؛ جبر الهی و همین، و سعی؛ اختیار انسانی و همین!

طواف؛ پروانه ای بر گرد شمع می گردد و می گردد تا ... می سوزد، خاکستر می شود و بر باد می رود، هیچ می شود، در عشق محو می شود، در نور می میرد، نفی می شود!

و سعی؛ عقابی بر سر کوه های سخت و سیاه، به بال های همت بلند خویش پرواز می کند و طعمه می جوید و طعمه اش را از دل سنگ می رباید!

آسمان و زمین مُسَخّر اوست. بادها رام پرواز اویند و افق های دور، مرز

جولان او. تمامی فضا جلوه گاه همت او و پهنه زمین زیر پر او و کوه های سخت و سنگ زمین، تحقیرشده و تسلیم دو نگاه تیز و مغرورش!

طواف؛ انسان است، خودباخته حقیقت، و سعی؛ بشر است، خودساخته واقعیت.

طواف؛ انسان متعال، و سعی؛ انسان مقتدر.

طواف؛ عشق، پرستش، روح، زیبایی، ایثار، شهادت، اخلاق، خیر، ارزش، معنویت، ذهنیت، حقیقت، ایمان، تقوا، ریاضت، خشوع، بندگی، عرفان، اشراق، دل، تسلیم، تفویض، مشیت، ماوراء، آسمان، غیب، جبر، طاعت، توکل، دیگران، مردم، دین، آخرت، معاد و خدا.

سعی۱

سعی(۱)

طواف؛ خدا و بس، و سعی؛ بشر و همین!

طواف؛ روح و دگر هیچ، و سعی؛ جسم و دیگر هیچ!

طواف؛ رنج بودن، دغدغه آسمان، و سعی؛ لذت زیستن، آرامش خاک.

طواف؛ جست وجوی عطش، و سعی؛ جست وجوی آب.

طواف؛ پروانه، و سعی؛ عقاب.

و خدای ابراهیم به تو می آموزد که: هر دو! آموزشی نه با فلسفه، با عرفان، با علم، با کلمات، بلکه با یک نمونه، یک انسان،و این انسان، چهره ای که فیلسوفان جهان، عارفان جهان و همه جویندگان ایمان و پویندگان حقیقت، باید درس بزرگ خدا را در او بخوانند. باز هم چهره یک زن، یک زن سیاه، یک زن حبشی، یک کنیز، هاجر، یک مادر! که به

۱- همان، ص۸۶.

فرمان عشق، خود را تسلیم مطلق او می کند و کودکش را از شهر و دیار و زندگی، به این دره سوخته بی آب و آبادی و بی کس می آورد و در کف این دره می گذارد.

توکل محض، نفی همه حساب ها و کتاب ها به قدرت ایمان، تکیه بر عشق به او و دگر هیچ، طواف!

و اما همچون پارسایان و پرستندگان، در کنار کودک به انتظار معجزه ای نمی‌نشیند، نمی ایستد، تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند، مائده ای از آسمان فرود آید، نهری از بهشت جاری گردد و توکل، نیاز را تکافو کند.

کودک را به عشق می سپارد و خود، بی درنگ به سعی بر می خیزد؛ دویدن، به دو پای اراده خویش، جست وجو به دو دست توان خویش.

و اکنون در کوهستان های خشک و بی کسِ پیرامون مکه، انسانی تنها، تشنه، مسئول، غریب، آواره و در جست وجوی بی ثمر آب!

شگفتا! از هاجر سخن می گویند؟ یا از انسان؟

و اما سعی هاجر به شکست پایان می گیرد، نومید باز می گردد به سوی کودک و می بیند که شگفتا! کودک – این سپرده به دامان عشق – در بی تابی های عطش خویش، به پا، شنزار زمین را گود کرده و در انتهای نومیدی، پایان تلاش های بی ثمر، در آن لحظه که پیش‌بینی نمی توان، از آنجا که انتظار نمی رفت، ناگهان، یک باره، معجزه آسا: به قدرت نیاز و رحمت مهر، زمزمه ای!

صدای پای آب،

زمزم!

جوشش سرشار آبی خوشگوار و حیات بخش از عمق سنگ!

و... درس: یافتن آب، به عشق، نه به سعی، اما پس از سعی!

گرچه وصالش، نه به کوشش دهند

آن قدر ای دل که توانی، بکوش!

تلاش کن ای تکیه کرده به عشق! سعی کن، ایمان محض، توکل مطلق!

هفت بـار، درست هم‌انـدازه طواف، امـا نه در خطی دایره‌وار، که تلاش دوری، سـعی خراس است، دوری باطـل، در انتهـا می رسی به ابتدا، یعنی: عبث، پوچی، دایره تو خالی، بی محتوا، بی هدف، مثل صفر! کار کردن، برای خوردن؛ خوردن، برای کار کردن، و در نهایت؟ مرگ!

زیستن، نه برای زیستن، که برای خدا.

و سعی، نه برای سعی، که برای خلق.

و حرکت، بر خطی مستقیم، نه گردشگاه، راه.

و هجرت، از آغـازی به انجـامی، از مبـدأیی، به مقصـدی، از بـدایت به نهـایت، از صـفا، به مروه، رفتن و بازگشـتن، هفت بار، تکرار، اما طاق، نه جفت! تا سعی، در صفا پایان نگیرد، به همان جا نرسی که از آنجا حرکت کردی.

هفت بار، یعنی همیشه، خستگی‌ناپذیر، همه عمر، تا ... نیل به مروه!

آیا: آغاز، از صفا؛ دوست داشتن پاک دیگران؟

و انجام، تا مروه؛ نهایت انسانیت، مروّت، بزرگوارانه گذشتن از ناهنجاری و نقص دیگران؟

کدام دیگران؟هم‌گامان تو در سعی؟

چه می دانم؟

اما آنچه می دانم، این است که:

از گرداب نیست انگاریِ خویش – در عشق – سر برآور، پا جای پای ابراهیم بگذار و آن گاه هاجروار! ای انسان تنها، غریب، آواره و تبعیدی در کویر زمین، ای انسان مسئول، تشنه و جست وجوگر آب، در سراب زندگی!

فصل پنجم: کعبه

اشاره

فصل پنجم: کعبه

زیر فصل ها

۱. عظمت کعبه

۲. پوشش کعبه(۱)

۳. احترام کعبه(۲)

۴. بیعت با حجرالاسود؛ بیعت با خدا(۳)

۵. ناودان(۴)

۶. شاذروان(۵)

۷. ملتزم(۶)

۸. حطیم(۷)

۹. مستجار

۱. عظمت کعبه

ص:۲۳۳

-۱

-۲

-۳

۴-

۵-

۶-

۷-

۱. عظمت کعبه

در وصف و عظمت کعبه، حضرت علی(ع) چنین می فرماید:

چون به حج رفتید، به خانه کعبه زیاد نگاه کنید؛ زیرا خدای تعالی ۱۲۰ رحمت در خانه خود داردکه شصت عدد آن برای طواف کنندگان، چهل عدد آن برای نمازگزارانِ در آن خانه و بیست عدد آن برای کسانی است که به آن خانه نگاه می کنند.(۱)

و نیز می فرماید:

در نزد ملتزم (میان در و حجرالاسود) به گناهان خود اعتراف کنید و درباره آن دسته از گناهان که به یاد ندارید، بگویید: خدایا، گناهانی که نویسندگانِ گنه بر ما ضبط کرده اند و ما فراموش کرده ایم، بیامرز!(۲)

۱- شیخ صدوق، خصال، ج۲، ص۴۰۸؛ صفدر صانعی، ارمغان کعبه، ص۵۵.

۲- همان.

۲. پوشش کعبه۱

۲. پوشش کعبه(۱)

اولین مرتبه، حضرت آدم، خانه را پوشانید. بعد از او «قوم تُبّع.» سپس حضرت سلیمان، بعد حضرت ابراهیم و پس از او اسماعیل. هریک به وسیله ای و آنچه داشته اند، از پارچه یا پشم یا مو و غیره خانه خدا را می پوشاندند.

از کتاب وسائل الشیعه نیز چنین برمی آید که حضرت علی(ع) هر سال از عراق، پوششی برای خانه کعبه می فرستاد.

۳. احترام کعبه۱

اشاره

۳. احترام کعبه(۲)

کعبه معظمه، خانه خدای یکتا، محل ستایش بندگان، خانه مردم و میعادگاه بنی آدم است.

این مکان مقدس، از سالیان دراز یعنی از بدو خلقت بشر تاکنون، پرستش شده و افراد و قبایل به انگیزه های مختلف در آن نیایش می کرده اند.

تاریخ درست و سندی صحیح در دست نیست که طرز ستایش و نیایش افراد بشر گذشته را به طور دقیق نشان دهد، اما چون این خانه به منظور ستایش ساخته شده است، بدون تردید افرادی از تمام نقاط جهان به جانب آن می شتافته اند.

نزدیک به ۲۷ قرن تا سی قرن پیش از اسلام، اعراب به این خانه احترام می گذاشتند و به نیت حج، از نقاط دوردستی به آنجا می آمدند.

ایرانیان، پیش از اسلام، خانه کعبه را محترم می شمرده اند و معتقد بودند که روح «اهورامزدا» در آن حلول کرده است. بنابراین، بسیار بدان توجه

ص:۲۳۵

۱- وسائل الشیعه، ج۹، ص۳۲۴، باب ۱۰؛ ارمغان کعبه، ص۵۶.

۲- ارمغان کعبه، ص۵۷.

می کردند.

هندوها معتقد بودند «بودا» به زیارت کعبه رفته و در آن هنگام، روحش در حجرالاسود حلول کرده است، بدین جهت آنها نیز کعبه را محترم می دانستند.

ستاره پرستان هم اعتقاد داشته اند که کعبه، محل یا خانه «زحل» است، بدین علت آن را می پرستیدند.

عقاید گذشتگان و علت پرستش آنان، این بود که گذشت، اما با ظهور اسلام، تمام شرک ها، بت پرستی ها و خرافات رخت بربست و همگان این خانه را خانه خدا دانستند و به پرستش خدای یگانه در آنجا پرداختند.

اکنون کعبه، خانه وحدت، خانه توحید، خانه حقیقت و خانه ای است که آدمی را به سوی خدا رهبری می کند. نیز جایگاهی است که قلب اسلام را به حرکت درمی آورد و خود، مرکز عالم اسلام و منبع نورانی جهان و راهنمای افراد بشر به سوی یکتاپرستی است.

در حرمت و شکوه این خانه، همین بس که «جبرییل امین»، مهندس؛ «آدم ابوالبشر»، بانی؛ «حضرت ابراهیم خلیل»، معمار و «اسماعیل نبی»، بنّای آن بوده اند.

پس این خانه را به نام پروردگار افتتاح کردند و محل نیایش بندگان قرار دادند.

چرا مکعب؟!

چرا مکعب؟(۱)

کعبه، یک مکعب، همین. و چرا مکعب؟ و چرا چنین ساده، بی هیچ تشخص

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص ۶۲.

تزیینی؟

خدا بی شکل است، بی رنگ است، بی شبیه است و هر طرحی و هر وضعی که آدمی برگزیند، ببیند و تصور کند، خدا نیست.

خدا مطلق است، بی جهت است، این تویی که در برابر او جهت می گیری. این است که تو در جهت کعبه ای و کعبه خود، جهت ندارد.

و اندیشه آدمی، بی جهتی را نمی تواند فهمید.

هرچه را رمزی از وجود او - بی سویی مطلق - بگیری، ناچار جهتی می گیرد و رمز خدا نیست. چگونه می توان بی جهتی را در زمین نشان داد؟

تنها بدین گونه که تمامی جهاتِ متناقض را با هم جمع کرد تا هر جهتی، جهت نقیض خود را نفی کند و آن گاه ذهن، از آن به بی جهتی پی بَرَد.

تمامی جهات چند تا است؟ شش تا. تنها شکلی که این هر شش جهت را در خود جمع دارد، چیست؟

مکعب!

و مکعب، یعنی همه جهات، و همه جهات، یعنی بی جهتی!

و رمز عینی آن: «کعبه! أینَما تُوَلّوا، فَثَمَّ وَجهُ الله!»(۱)

به هر سو که رو کنی، اینک روی او، سوی او!

و این است که در درون کعبه، به هر جهتی نماز بَری، رو به او نماز برده ای و در بیرون کعبه، به هر سمتی رو کنی، رو به او داری؛ که هر شکلی - جز کعبه - یا رو به شمال است یا رو به جنوب یا به سوی شرق کشیده است یا رو به غرب یا به زمین مایل است و یا به آسمان.

۱- نک: بقره: ۱۱۵.

و کعبه، رو به همه، رو به هیچ، همه جا و هیچ جا.

همه سویی یا بی سویی، خدا؛ رمز آن، کعبه!

کعبه، قبله گاه دل ها1

کعبه، قبله گاه دل ها(1)

اینک قدم در خانه ای گذاشته ایم که چهره دل و جان انبوه مسلمانان در سراسر جهان متوجه این کانون است. چه مرکزیتی برای وحدت، بهتر از قبله و چه خانه ای برای مردم، جز کعبه؟

بگذار کمی با این مغناطیس دل و جان و عشق و ایمان بیشتر آشنا شویم و کعبه و تکبیر و توحید را در یک بامداد نیایش به تماشا بنشینیم و خطاب به کعبه مقدس چنین بگوییم:

الا ... ای قبله، ای رمز محبت ها و الفت ها و وحدت ها

الا ... ای مظهر اندیشه توحید

نشان جاودانِ اتحاد روح ملت ها

تجلی گاه شورانگیزِ فکر امتی آگاه

تو کانون همایشگاه میلیون ها دل شوریده و روییده از خونی

تو مغناطیس دل هایی

و ما با روح آتشناک و پاکی، کهربای کعبه را چون کاه!

حرم پاک است و روح افزا

دل ما در پی کانون پاکی هاست

و ... قبله، روی آوردن به این سرمایه های شور و الهام است

و می بینیم و می دانیم

که پیچ کوچه های مکه بوی پیرهن در آستین دارد:

۱- روح حج، ص ۵۰.

شفای چشم نابینای این ملت!

و دست شهر مکه جام جم را در نگین دارد:

صفای عصمت آیینه امت!

و ... کعبه قلب خون پالای مام میهن اسلام

و ما چون قطره ای خون، ره نوردی سوی این کانون

کشانِ کهکشان در دامن این آسمان، شب های تابستان

به سوی کعبه مقصود راهِ شیری تابان

و ما چون ذره ای در کهکشان افتان و خیزان، مست و سرگردان

و سنگ تیره، اما روشنایی بخش و در دیواره کعبه

نشان بیعت الله با انسان

و ما بیعت گَرانی با خدا، بنهاده بر کف، جان

الا ... ای کعبه توحید، ای رمز شکوه و فرّ جاویدان!...

مسلمان، ... ای گرفته رایت خونین حق بر دوش

خطر در راه و توفان در خروش و دشمنِ حق در کمین

کین توز، بیش از پیش

و زخم ضربه، هم از جانب بیگانه، هم از خویش

همآورد تو تا دندان زره پوش است

چرا برپا نمی خیزی؟

نبردی سخت در پیش است ...

این همان کانون و مرکزیتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، فرمان یافت روی به مسجدالحرام

نهد و این خانه مقدس، قبله خداپسند و رسول پسند شد تا مسلمانان حتی در قبله نیز مستقل باشند و

ص:۲۳۹

زخم بیگانگان را به خاطر عبادت به سوی بیت المقدس، نشنوند.

با گذشت زمان و با ایجاد انواع توسعه و ساختمان سازی جدید، آثار کهن و محله های قدیمی از بین می روند و در نتیجه، از یاد هم می رونـد. اینک در این منطقه هیـچ اثر و نشانی از «خانه ارقم» که محل تبلیغ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بود و نیز خـانه ای که رسول الله صـلی الله علیه و آله بـا حضـرت خـدیجه در آن می زیست و خـانه ابوطـالب و محل زنـدگی علی(ع) و زادگاه حمزه سیدالشهدا و پایگاه حلف الفضول و ... که هر یک زمانی نشانی و اثری داشته است، دیده نمی شود.

چه چیزِ خـانه خـدا عظیم است؟ رواق هـای بزرگ و بخش هـای جدیـد آن یـا همـان کعبه مقـدس که چون نگینی در صـحن مسجد خود را نشان می دهد؟

کعبه، عظمت در سادگی۱

کعبه، عظمت در سادگی(۱)

عظمت و شـکوه کعبه در سـادگی آن است و راز قداسـتش، به حجرالاـسود و فرمـان خـدا و معمـاری جبریل و بنّایی ابراهیم و اسـماعیل و میلاـد علی(ع) در درون کعبـه و مـدفن هـاجر و اسـماعیل و اولیـای بسـیاری در حِجر اسـماعیل اسـت. عظمتش در معنویت است، نه در سنگ های مرمر خارجی که در رخش های توسعه یافته اینجا و حرم نبوی به کار رفته است.

کعبه و گلاب ایرانی۱

کعبه و گلاب ایرانی(۲)

کعبه ای که با گلاب ایرانی شسته و از عطر ناب گل های محمدی معطر

۱- همان، ص۵۴.

۲- متن از نگارنده اثر.

می شود؛ گل هایی که در دل شب های ایران زمین با عشق ولایت ساکنانش به محمد و آل محمد می گوید و گلاب گیرانش با ذکر صلوات بر لب و حبّ علی و آل او در دل، وضوی خویش را با گلاب قمصر عطرآگین می کنند. گلابی که در سفر روحانی خویش، از بهشت به دل ایران زمین آمد و از ایران به دیار حق و حقیقت، دیار پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله می‌رود و در چرخه توحیدی خویش، به طواف می پردازد؛ از حرم گل ها به حرم دل ها! سنگ های سیاه و پرده سیاه تنها می تواند سفیدی را از نور دل ها و نورانیت زرینگی آیات به خود گیرد، اما چگونه می شود با نام پیامبر و خاندان گران قدر او – که درودشان باد – بدون گلاب ناب قمصر یاد کرد؟!

حال که زدن عطر ناب ایرانی جایز نیست، بگذار مشام کعبه با گلاب ناب ایرانی به تهلیل و تسبیح نام خداوند سبحان (جل جلاله) و پیامبر و ائمه معصوم(ع) بپردازد! مگر نه این است که ایرانیان به سمت در علی(ع) و مقام ابراهیم(ع) که همانا مشرِف به درب خانه کعبه است، نماز می گزارند و سهم امت ایرانی از قبله، پیروی همیشگی از ادیان توحیدی؛ دین ابراهیم، اسماعیل و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم(ع) بوده و خواهد بود! تا آن گاه که حضرت موعود عج الله تعالی فرجه الشریف در جمکران دل ایرانیان به امامت خویشتن نماز بگزارد. ان‌شاءالله!

ایران و ایرانی میراث‌خوار مواهب خانه خداست، وارث معارف کعبه است، همان قدر که به ابراهیم بت‌شکن می بالد، به سید پرهیزکاران، امام عابدان، حضرت علی بن الحسین(ع) می بالد که نسب ایرانی دارد و دختری از دختران این دیار، شرافت همسری سیدالشهدا(ع)، افتخار کاینات و تقدس مادری امام العابدین، سید الساجدین را یافته است! که نوه ای همچون

باقرالعلوم دارد و سلسله ای پرافتخار که نبض آرامش زمین و زمان به ادامه آن وابسته است؛ به حجج طاهرین و واپسین حجت آن، خاتم الاولیاء، صاحب الزمان، مهدی موعود عج الله تعالی فرجه الشریف !

اگر حج دیگران، تنها عبادت است، حج شیعیان، هم عبادت است، هم زیارت؛ زیارتی که به پاس عبادت به آن رسیده اند و عبادتی که به پاس زیارت، پاداش آن را دریافت خواهند کرد. حج شیعیان تجدید بیعت با خداوند سبحان و پیامبر است؛ تجدید بیعت با توحید و نبوت و امامت که در روز میعاد، هنگام معاد، از کانون عدل الهی، مواهب و عطایای ولایت مداری و تولای خویش را دریافت خواهند کرد و مفهوم عدل، جز رحمت و رأفت نیست که آن را به صالحان و پیروان معصوم(ع) وعده داده است!

آنهایی که امروز هتل ها و قصرهای چند ده طبقه‌شان سر به ابرها می ساید، روزی «عدالت» خداوند را تماشا خواهند کرد که ظهور شمشیر «امامت» هرگونه گردن فرازی را گردن بزند و کفار و مشرکان عصر حال و آینده به مفهوم واقعی «برائت از مشرکان» پی برند! آنهایی که روزی با شکل و شمایل مسلمانان آمدند و مفاهیم خودساخته برای اسلام تراشیدند، روزی خواهند دید که بر گنبد تمام مساجد جز کلمه مقدس و توحیدی «الله» هیچ شکل و شمایلی نصب نخواهد شد و دروغ و ریاکاری آنان همچون اجداد بوجهلی و بوسفیانی شان آشکار خواهد شد!

امت های ناآگاه و مظلومی که امروز با شکل ها و حیله ها گوناگونِ به اصطلاح مقدس روبه رو هستند، کسانی اند که تمدن و فرهنگ دیرین

ص:۲۴۲

نداشته اند، ولی ما پیروان صدیق مولای متقیان علی(ع)، تمام اطوار آنان را از زمان کشتن خلیفه سوم تا معرکه جمل و صفین، به خوبی می شناسیم؛ چراکه آنچه را در طی قرن ها و عصرها آنان گم کرده اند، نزد اولیای ما بوده و آن، چلچراغ «نبوت» است که با «ولایت» علوی و «هدایت» مهدوی عج الله تعالی فرجه الشریف تاکنون روشن مانده و هدایت‌گر راه ما به سوی سعادت است و خواه این راه در نهایت به شهادت ختم شود که بالاترین نقطه سعادت است و خواه به سلامت که خود، نعمتی از نعمت های گران سنگ الهی است. بالاترین نوع آن هم، سلامت دین و ایمان و عقل است که امروز بسیاری از عاکفان کعبه به بهره از آنند! بدون روح، حس و ادراک، همانند بتون ها، قصرها، هتل ها که هر یک از دیاری بیگانه پدید آمده اند؛ بدون هویت که همیشه همچون ساعت مکه خلاف جهت کعبه و طواف آن حرکت می کنند؛ ساعتی که شماره های بیگانه از دین و ساختار و ساختمانش بیگانه از اندیشه های اسلامی است!

بیعت با کعبه؛ بیعت با ایمان۱

بیعت با کعبه؛ بیعت با ایمان(۱)

با کعبه بیعت می کنیم که پاسدار حرمت دین باشیم؛ به آرمان های پیامبر، وفادار بمانیم؛ در مسیر پاکی و تقوا گام برداریم؛ عزت و کرامت امت اسلام را نگهبان باشیم؛ بر شکوه و عظمت قبله بیفزاییم؛ ولایت را محور همه حرکت های اجتماعی و سیاسی خویش قرار دهیم؛ دین مدار و خدامحور باشیم و از دنیامداری و خودمحوری بپرهیزیم.

ص:۲۴۳

۱- روح حج، ص۶۳.

اگر این سرزمین مقدس را وداع می کنیم، همراه با آرزوی پذیرفته شدن حج و قبولی طاعات و دعا برای توفیق زیارتی دیگر با معرفتی بیشتر و تعبدی ارزنده تر باشد.

بیعت با کعبه و حجرالاسود، بیعت با خداست و ... بیعت با خدا یعنی میثاق با دین خدا؛ آن هم نه تنها در زبان و لفظ و نگارش، بلکه در متن عمل فردی و تعهد اجتماعی.

دوباره به فکر راز جاذبه کعبه می افتی و اکسیری که خدا در این بیت نهاده است و انسان را مجذوب می سازد.

اگر مغناطیسی باشد که دل ها را جذب کند، اگر مرکزیتی باشد که جهت گیری ها و حرکت ها را محور باشد، اگر نشانه ای برای وحدت ها و آشنایی ها، رمز و کلید باشد، همین کعبه است.

میلیون ها دلِ شوریده هر پگاه و شامگاه به این کانون متوجه است. در زندگی و مرگ، هنگام خواب و بیداری، در نیایش و نماز، همه جا و همیشه کعبه، مرکزیت این نگاه است.

اگر جان های ما کاه باشد، کعبه کهرباست. اگر دل های ما رمیده باشد، قبله عامل انس است؛ حرم ایمان است و صحن عبودیت و آستان بندگی و سقف یقین و پنجره ای رو به بهشت و روزنه ای گشوده رو به خدا و سکویی برای پرواز تا به ابدیت.

اینهاست راز و رمز قداست و جاذبه کعبه. اینهاست سرّ جذبه قبله.

مکه، کنعان اهل ایمان است و کعبه، یوسف این دیار. حجاز، وطن

معنوی و اعتقادی هر مسلمان است و مکه، حرا کعبه و صفا، زادگاه و خاستگاه باورهای مقدس ماست.

کعبه، بوسه گاه هزاران مجنون است که در پی لیلای دیدار، رنج بادیه بر دوش کشیده و بار هجران را تحمل کرده اند تا به این مطاف و مَسعی برسند.

کعبه، راهی است که گام های پوینده صفاجویان را به مقصد معرفت و به وطن عشق می رساند.

کعبه، عرش زمین است و فرش آسمان. کعبه، نگین حلقه چشم بصیرت است.

کعبه، مهر صداقت آیین و سند اعتبار این مکتب است و حجرالاسود بر رکن این کعبه، نشان از بیعت خدا با انسان دارد و بوسیدن و استلام و اشاره ما تجدید بیعت با خدای فطرت آفرین و فطرتِ خداباور است.

کعبه، دل و جان ماست، ایمان و باور ماست. کعبه همه چیز ماست؛ تا هست، آیینمان پا برجاست و تا هستیم، زیارت کعبه، فرض الهی بر دوش ماست.

کعبه، جلوه عرش خدا در زمین۱

کعبه، جلوه عرش خدا در زمین(۱)

خداوند متعال برای اینکه انسان را فرشته خو کند و آثار فرشتگان را در انسان ظاهر نماید، همان گونه که دستور روزه گرفتن می دهد تا از لذت های طبیعی پرهیز شود و انسان ها همانند فرشتگان از خوردن و نوشیدن و دیگر کارهای حیوانی به دور باشند، به انسان نیز دستور طواف حریم کعبه ای را می دهد که معادل بیت معمور در عرش خداوند است.

۱- جوادی آملی، عرفان حج، صص ۴ - ۱۳.

چون فرشتگانِ اطراف عرش اِله به یاد حق سرگرم طواف هستند و به نام حق تسبیح می کنند و برای دیگران از خداوند آمرزش می طلبند، برای انسان نیز در زمین، کعبه را بنا کرده است تا انسان وارسته دور آن طواف کند، به نام حق زمزمه کند و برای دیگران از خدا آمرزش بخواهد. کعبه و حدود آن، حرم، مشاعرِ محدوده حرم و شعایر آن هر یک، نشانه ای است از نشانه های الهی که در تأمین این منظور والا نقش مؤثری دارند.

در روایات، کعبه را تنزل عرش می دانند و محاذی بیت معمور و عرش خدا و طواف اطرافِ کعبه را همانند طواف فرشتگان در اطراف عرش اِله می دانند که آن عرش، به صورت بیت معمور تنزل کرده و بیت معمور هم به صورت کعبه، در عالم طبیعت جلوه کرده است. اگر کسی آن گونه که شایسته طواف است، دور کعبه طواف کند، به صعود بیت معمور توفیق می یابد و اگر به آن حد صعود کرد و از عهده انجام وظایف آن مرحله برآمد، به مقام عرش اِله می رسد.

طواف بر گرد کعبه۱

طواف بر گرد کعبه(۱)

طواف برِگرد کعبه نیز عظمتی دارد. انسان، خویش را در میانه گردابی خروشان احساس می کند و امواجِ حرکت و تکاپوی انسان ها را می بیند که به دور کعبه می گردند؛ موج خروشانِ در حال نیایش با خدا به گرد خانه، در طواف!

در اینجا انسان احساس «بودن» نمی کند، بلکه به خوبی می فهمد در حال «شدن» است و جزیی از یک روح خروشان که پیوسته روح و زندگی می گیرد و از پوسیده شدن و گندیدن و رکود و پوچی در امان است.

ص:۲۴۶

۱- یوسف رضایی، حج، ص۱۱۵.

اینجا توقف نیست، بلکه حرکت است. اینجا «من» نیست، بلکه «ما» است. اینجا «فرد» نیست، بلکه امت است.

اینجاست که انسان درک می کند آن همه اندیشه های پوچی از مقام پرستی، مال دوستی، ثروت اندوزی، افتخار به خانواده و نژاد و طبقه، چقدر بی ارزش است.

در اینجا انسان به رود پیوسته است تا جریان یابد و سپس به دریا برسد و این، نشاندهنده آن است که در اسلام نجات فردی مفهوم ندارد و اگر حرکتی به سوی «رهایی» است، حرکت جمعی است، نه فردی.

در اینجاست که انسان به پوچی اندیشه های صوفیانه و زاهدگرایی فردی پی می برد؛ اندیشه های آنان که جامعه را رها می کنند و گوشه عزلت برمی گزینند تا با نیایش های خویش رهایی فردی یابند.

طواف کعبه باید با نیت از «حجرالاسود» شروع و به آن ختم شود.

طواف خانه، در مداری معیّن و حساب شده، بدون انحراف و کج‌روی باید انجام شود و این، نمایشگر آن است که گردیدن در مدار الهی، بدون حساب و دور از نظم و ترتیب نیست، بلکه مانند منظومه شمسی که با حساب معیّن و دقیق به گرد خورشید و مدار آن در گردشند، همگان باید در مدار مخصوصی طواف کنند!

بنابراین، انسان در مسیر زندگی اگر از مدار جاذبه الهی خارج شود، آلت دست طاغوتیان می گردد و به گودال پستی و مذلت سقوط می کند. انحراف از مدار حق، در واقع بیرون شدن از مدار توحید و سرانجامش نابودی است!

پس از طواف، نماز در مقام ابراهیم آغاز می شود که خود، وارد شدن در جهانی است تازه و آن، نمازگزاردن در مقام ابراهیم است.

ص:۲۴۷

انسان خـداپرستی شده که مدار الهی را به نیکوترین شـکل پیموده است و اکنون اجازه دارد که پای خویش را در مقام ابراهیم مظهر «انسان نمونه» بگذارد و نماز بخواند که نقطه اوج پرواز انسان توحیدی است.

۴. بیعت با حجرالاسود؛ بیعت با خدا!

اشاره

۴. بیعت با حجرالاسود؛ بیعت با خدا(۱)

از چنـد قـدمی حجرالاسود نیت را شـروع می کنیم تا به حجرالاسود می رسـیم. نیت تمام شده است. از اینجا طواف شـروع می شود و پس از هفت دور، به اینجا ختم می گردد.

از اینجاست که باید وارد منظومه شمسـی جهان توحید گردید و در گرداب خلق، غرق شد. می کوشـی تا مدار خود را بیابی و در آن دایره، به گِرد هسته مرکزی توحید، به عشق خدا، می چرخی.

در مدار خدایی قرار می گیری، اما در مسیر خلق می روی.

در آغـاز و ابتـدای شـروع طواف، بایـد حجرالاـسود را لمس و پس از آن شـروع به طواف کنی؛ امـا گرداب خروشان جمعیت اجـازه لمس حجرالاسود را به کسـی نمی دهـد. ناچار از محاذی آن اسـتلام کن؛ یعنی با دست راست به آن اشاره نما و تکبیر بگو و به طواف ادامه بده. هر طواف که می کنی و هر دور که می زنی، حجرالاسود را اسـتلام کن، به معنای اینکه با تو دست داده ام و با تو عهد بسته ام که پیمان نشکنم.(۲)

و باید چنین گفت: «بارالها! امانت خود را ادا کردم و پیمانم را نگاه

۱- ارمغان کعبه، ص۱۶۶.

۲- در «خیانت و نقض عهد» پنج آیه آمده است که عبارتند از: سوره انفال: آیات ۵۷ - ۶۰؛ سوره یوسف: ۵۲.

داشتم، تا حجرالاسود به وفای عهد من گواهی دهد».

و بدان که حجرالاسود، دست خدا بر روی زمین است که به وسیله آن با بندگان مؤمن خود مصافحه می کند.

حجرالاسود؛ قلب معنویت و رمز وحدت۱

حجرالاسود؛ قلب معنویت و رمز وحدت(۱)

استلام حجرالاسود، در حقیقت، بیعت و پیمان وفاداری به حضرت حق است و در قیامت با چهره ای زنده در برابر بیعت کنندگان، در محضر حضرت محبوب به شهادت برمی خیزد و با بیانی رسا شهادت خود را عرضه می کند.

حجر در تصوری دیگر، قلب بیت است که گویی هرچه قدس و جلال و معنویت و جذبه شکوه است، از همین عنصر کوچک به سراسر بیت تزریق می شود... و بیت نیز نسبت به مسجد، و مسجد به مکه، و مکه به حرم، و حرم به سراسر جهان، همین موقعیت را داراست.

قلب معنویت، در حجر می تپد و از آنجا به بیت جریان می یابد. کعبه، خود، قلب تپیده مسجد می شود و مسجد، قلب شهر مقدس مکه است که خون معنویت و تقدس را به عروقش می رساند و شهر مکه محدوده حرم را سیراب می کند و از این مرکز مطهر و منور است که سراسر گیتی از شراب ناب توحید سرمست می گردد... .

حجر با دیدی دیگر، رمز وحدت همه بشریت است؛ گویی همه انسان های روی زمین، با استلام حجر، در بیعتی با حاکم مطلق هستی و پروردگار یکتای

ص:۲۴۹

۱- ابوالقاسم قزوهی، تجلی سیر و سلوک عرفانی در حج، ص۶۶.

انسان، رنگ و نژاد و زبان و سرزمین خویش را از یاد می برند و به ولایت و حاکمیت واحدی تن می دهند که همه روح ها تسلیم اوست.

حجرالاسود؛ راز جاری شدن در زلال عشق۱

حجرالاسود؛ راز جاری شدن در زلال عشق(۱)

از رکن حجرالاسود باید داخل مطاف شوی. از اینجاست که وارد منظومه جهان می شوی؛ وارد مردم می شوی؛ در گرداب خلق، چون قطره ای محو می گردی و می مانی؛ فلک خویش را می یابی؛ حرکت خویش را آغاز می کنی، در مدار قرار می گیری؛ در مدار خداوند، اما در مسیر خلق!

در آغاز باید حجرالاسود را لمس کنی؛ با دست راستت آن را لمس کنی و بی درنگ خود را به گرداب بسپاری. این سنگ، رمزی از دست است، دست راست! دست کی؟ دست راست خدا.

و اکنون، در لحظه بزرگ انتخاب هستی؛ انتخاب راه، هدف و سرنوشت خویش! در آغاز حرکت، در آستانه ترک خویش و غرق در دیگران، پیوستن به مردم و هماهنگ شدن با جمع، باید با خدا بیعت کنی.

در بیعت او قرار گیر. با او هم پیمان شو. همه پیمان ها و پیوندهای پیشت را بگسل، باطل کن! دستت را از بیعت با زور، و تزویر، از پیمان با خداوندان زمین، رؤسای قبایل، اشراف قریش، صاحبان بیوت، همه رها کن، آزاد شو!

«یدُ اللهِ فَوقَ أیدیهِم!»(۲)

۱- ۱ حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۶۴.
۲- نک: فتح: ۱۰.

۵. ناودان۱

۵. ناودان(۱)

همه شرف و افتخار من نامیده شدنم به مسجدالحرام است و همه برکت ها و همه خوبی ها در من جای گرفته اند نه این است که شبان و روزان نغمه های وحیانی، جانم را می پرورانـد، نه این ست که حجرالاسود را زمزم را و حِجر را بر پشت خود دارم و حَطیم و مقام ابراهیم را بر ساحت من استوار ساخته انـد که همه اینهـا بسـی مباهات است و نه این است که برترین مسجد هستم و نمازِ در من، بارش بی امان فیض رحمانی را همراه خواهد داشت، بلکه اوج افتخار و مباهات من این است که خودِ بیت را و چهار رکن را و مستجار را بر دوش دارم. من شرفم بر همه مساجد این است که بیت بر ساحت من نهاده شده است. پس هرچه به بیت عتیق مرتبط باشد، برای من شرف و افتخار است.

از آنچه تاکنون برایت شرح دادم، دیدی که خود، یک تاریخ زنده بود.

حجر اسماعیل، خود یک تاریخ زنده است. حجرالاسود نیز تاریخی سترگ دارد و خاطراتش را برایت گفتم.

و حال که نوبت ناودان است، پس بشنو! ناودان که نام دیگرش میزاب است، بر فراز خانه هاجر بین دو رکن شمالی و غربی و بین دو رأس مربعی که سقف را تشکیل داده است، قرار دارد. علت نصب ناودان این است که بارش های آسمانی روی سقف جمع نشوند و به پایین سرازیر گردند.

نـاودان هر از چنـد گـاهی برای شست وشوی غبار پای زائران و زدودن آثار گرد و خاك از آسمان می بارد و من از ناودانی برایت می گویم که با آن

۱- کعبه نگین زمین، ج۱، ص۲۲۹.

خانه‌های دل‌ها تطهیر می گردد و من شاهـدم که بارش بی امان تسبیـح فرشـتگان و نـدای روح‌پرور راز و نیایش همه بندگان، پاداش آن زنی است که جز خدا ندید و جز به او امید نبست و جز او برای احدی کرنش نکرد.

و تو نیز ای زائر این دیر که در سـاحت من گام نهاده ای، با تعمق بنگر که چه سان آفریننـده آفریـده را عزتی جاودانه بخشـیده است.

۶. شاذروان۱

۶. شاذروان(۱)

بـه سـطح شـیب داری که زمین مسـجدالحرام را به دیـوار خـانه متصـل کرده و ارتفـاع آن نزدیـک به پنجـاه سـانتی مـتر است، شاذروان می گوینـد. به عبارت دیگر، شاذروان همان برآمـدگی شـیب‌داری است که دیوار کعبه را با زمین متصل می کند. به نظر برخی فقها، هنگام طواف واجب نباید گام بر روی شاذروان گذاشت؛ زیرا شاذروان جزو داخل خانه خداست. همچنین در زمـان طواف نبایـد دست به پرده خـانه کشـید و نیز نبایـد از داخل حجر اسـماعیل طواف را ادامه داد؛ زیرا اگر طواف از داخل حجر اسـماعیل انجام شود، طواف در خانه انجام شـده است، نه دور خانه. در مورد اینکه فرموده اند به هنگام طواف نباید پرده خانه را لمس کرد، شایـد به این دلیل باشد که دست در خانه بردن است و باید از خانه فاصـله گرفت تا طواف دور خانه انجام شود.

۷. ملتزم۱

۷. ملتزم(۲)

چشمانت را از زمین کعبه که با شاذروان به دیوارها متصل است، بردار و

۱- همان، ص۲۳۲.

۲- همان، ص۲۳۳.

آهسته گام بردار، و کمی جلوتر بیا، سپیدپوشان از عرب و عجم را خواهی دید که در حد فاصل بین حجرالاسود و در کعبه ایستاده و خود را به دیوار چسبانده اند و راز و نیاز می کنند. این فاصله که نزدیک به یک متر و نیم است، آن را ملتزم می گویند. با چشم سر می بینی که کبوتران سپیدبال از گوشه و کنار نقاط عالم به اینجا آمده و به خانه معشوق پناه آورده اند و از سودای دل با او سخن می گویند.

و با چشم دل بنگر که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب در همین مکان ایستاده اند و حضرت برای امت خویش دعا می کند و علی(ع) در کنار قلب خویش، رسول نازنین ایستاده است و شِکوه غاصبان را با خدایش در میان می گذارد.

اگر چشم دل را بگشایی، خواهی دید علی(ع) که خداوندگار شجاعت است، علی(ع) که خداوندگار صبر و صبوری است و او که قهرمان آوردگاه ها و عرصه های خصم ستیز است، اشک امانش نمی دهد؛ زیرا که او دور را می نگرد و فاجعه را می بیند؛ غصب را لمس می کند و دنیاگرایی مدعیان خلافت و حکومت را می بیند؛ حرمت شکنی ناموس رسول الله صلی الله علیه و آله را با جانش می فهمد و درد، او را بی تاب می کند.

و همو اینک به خانه پناه آورده و سر به دیوار کعبه نهاده و دردش را و نیازش را با صاحب بیت در میان گذارده است. تو باید به هر سویی که از کعبه می نگری، به آنچه با چشم سر می بینی، بسنده نکنی. در اینجا و در همه جای مسجد و همه نقاط مسجدالحرام چشمِ دل بگشایی که اگر چنین کنی، آن پیر عصیانگر علیه بتان (ابراهیم) را خواهی دید که چه سان بر بتان

می توفد و تو نیز باید به تأسی از او بر هرچه غیر اوست که مدعی خدایی اند، بشوری و بشورانی و آرام نگیری. نگاه به ملتزم و در آنجا قرار گرفتن، اگر فرهنگ ابراهیمی را در تو زنده نگرداند و تو را علیه زشتی عاصی نکند و فکر و اندیشه ات علیه غاصبان ولایت نینگزاند، می نمایاند که به حج نیامده ای؛ که همه حج، باور به ولایت آن مظلوم نخستین تاریخ انسان است؛

همه حج، درک درد و غم اوست که خود فرمود: «خار در چشم و استخوان در گلو دارم؛» همه حج، یاری اوست که قرآن ناطق است.

پس چشم دل را بگشای و خوب بنگر و گامی پیش بگذار و دست بر دیوار خانه بنه و در منطقه ملتزم قرار گیر و با علی، هم زبان و هم راز و هم درد شو و از صاحب بیت بخواه که حلقه حقد و کینه را که غاصبان ولایت به گرد علی و یاران و شیعیان او زده اند، بشکند و بیت عتیق را عتیق فرماید.

بنابراین، اگر به منطقه ملتزم رفتی، نخست آزادی خانه را طلب کن و از خویش یاد مکن؛ که اگر خانه آزاد شود، تو نیز آزادی. از صاحب بیت بخواه که هیمنه شب پرستان را بشکند و مرهمی بر دردها و زخم های علی گذارد. از صاحب آن خانه بخواه به نفس قدسی علی(ع) ما را از تنفس در هوای مسموم گناه مصون دارد. از صاحب آن خانه که قبله موحدان و یکتاباوران است، بخواه که همه قبله ها را در ما بمیراند و اندیشه و فکرمان را به سوی قبله حق رهنمون سازد.

در دیدار اول که به ملتزم می روی،خویشتن را بر مکتب و مراد یعنی بر اسلام و علی(ع) ترجیح مده؛ که این نهایت جفاست. از صاحب آن خانه

ص:۲۵۴

بخواه که خورشید فروزنده دین را از مَحاق ابرهای دین ستیزی برهاند؛ که اگر این نور بر جان جامعه انسانی تابید و جاری شد، تو نیز به همه اهداف و خواسته هایت رسیده ای. پس در ملتزم، نخست به مراد و مکتب بیندیش، آن گاه خویشتن را به یادآور که شیعه علی(ع) چنین است و همه حج، احیای مکتب علی(ع) است.

همان گونه که حضرت علی(ع) می فرماید:

نزد ملتزم (میان در و حجرالاسود)به گناهان خود اعتراف کنید و درباره آن دسته از گناهان که به یاد ندارید، بگویید: خدایا، گناهانی که نویسندگانِ گنه بر ما ضبط کرده اند و ما فراموش کرده ایم، بیامرز!(۱)

۸. حطیم۱

اشاره

۸. حطیم(۲)

حال که ملتزم را شناختی و نسبت به حِجر و حَجرالاسود آگاهی یافتی و با شاذروان و ارکان بیت آشنا شدی، اینک اگر مقابل درب خانه ایستاده ای و امواج خروشان سپیدپوشان، تو را لحظه ای آرام نمی گذارند و با خود می برند و همچون قطعه ای که دستخوش امواج اقیانوس مواج شده است، تو را نیز با خود می برد، قدری تأمل کن! تو اینک در حوزه حطیم قرار گرفته ای که آن منطقه، یعنی یک نیم دایره که از حجرالاسود شروع می شود و مقام ابراهیم را دربرمی گیرد و به رأس دیگر خانه می رسد.

از معصومان(ع) نقل شده است که این مکان، شریف ترین و پاک ترین نقطه مسجدالحرام است. بدین سبب، حطیم از مکان های پربرکت و مقدس

۱- شیخ صدوق، خصال، ج۲، ص۴۰۸.
۲- کعبه نگین زمین، صص ۲۳۵ و ۲۳۹.

است که بسیاری از چهره های ملکوتی و آسمانی همچون پیامبران، در این قسمت از مسجدالحرام آرمیده اند. این مکان، باغی از باغ های بهشت نیز هست.

بنـابراین، حال که در بهشت گام نهاده ای، موقعیت را غنیمت شـمار و با خـدای خود عهـد کن که همواره در زنـدگی به سان بهشتیان زندگی کنی و چون بهشتیان بمیری! با خدای کعبه عهد کن که گرد گناه نگردی! در منطقه حطیم نماز به جای آور و سجـده سـپاس و شـکر به جـا آور و بـا زبان جان و به حرمت مکان، از او بخواه که مانـده عمرت را با شـناخت و آگاهی عمل پایان بَرد که اگر خود را شناختی و خویشتن را یافتی، گوهر درخشنده ایمانت را به بهای اندک دنیا نخواهی فروخت.

اگر خویشـتن را بشناسـی و قدر و منزلت وجودت را بدانی و گوهر تابناک ایمانت را دریابی، هرگز در ظلمات زندگی گرفتار نخـواهی شـد. اگر دعـایت مسـتجاب شـود و خودشـناختی و خودشناسـی محقق شود، خواهی دانست تو آن صـدف بی بـدیل اقیانوس خلقتی که تا آن روز ناشناخته مانده بود.

بنابراین اگر می خواهی از گرداب مهیب ظلمت و تاریکی رهایی یابی، همچنان که در حطیم ایستاده ای، با صاحب بیت پیمان ببنـد و میثاق بنـدگی را که بریده ای، تجدید کن که اگر چنین نکنی و عهد نبندی و به فطرت خویش برنگردی، ابلیس که در کمین است، بر تو یورش آوَرَد و تو را مقهور خویش سازد.

بودن در حطیم، آن گاه اثربخش است و آن زمان تو را از باتلاق بدبختی

ص:۲۵۶

نجات می دهد که با زبان جان و از سودای دل، از صاحب بیت بخواهی که تو را مدد رساند و از پس آن اراده کنی که بر سفره ابلیس ننشینی و از آبشخور آن ننوشی و از شبیخون شیطان نهراسی.

باید در حطیم اراده کنی که پس از پایان حج، با نغمه های دل انگیز قرآن جانت را بپرورانی و از آلوده اندیشان و آلوده گَران که روح و فکرت را مُلوَّث به گناه می کنند فاصله بگیری. باید آن گاه که در حطیم نماز می گزاری، اراده و تصمیمت آن باشد که پس از پایان مراسم، با نامحرمان حریم یار همراه و هم ساز نشوی. به راستی اگر به چنین اراده هایی توفیق یابی، حطیم را درک کرده ای و پلیدی را از خود زدوده ای و در راه بهشتیان گام نهاده ای.

پس در حطیم با نماز خویش از او بخواه، تا تو را به خودت بشناساند و از کمند ابلیس نفس برهاند؛ که حطیم، هم قطعه ای از بهشت است و هم آرامگاه انبیا و رازگاه رهروان راستین آنان.

الف) طواف عشق۱

الف) طواف عشق(۱)

هم‌تراز سنگ مقدس می ایستی و سمت راستت، کشور توحیدیان تاریخ، ایران سرفراز قرار می گیرد؛ ایرانی که مردمانش از هر قوم و دین و مذهب، همواره دلی پاک و سیرتی آگاه داشته اند و دارند و در آینده ای نه چندان دور نیز ولیّ و حجت مطلق حق عج الله تعالی فرجه الشریف را در اهداف الهی اش یاری خواهند کرد.

هم‌تراز سنگ مقدس می ایستی و طواف خویش را به دور خانه خدا، خانه دل های مؤمن آغاز می کنی؛ آغاز می کنی با یاد خدا (خدایی که همیشه

ص:۲۵۷

۱- متن از نگارنده اثر.

همین نزدیکی است)، تهلیل گویان، مترنم به نجوای سبحان الله، لا اله الا اله قدم صدق در راهی می گذاری که پایانش بعد از هفت دور، گذشتن از هفت شهر عشق است؛ گذشتن از هفت آسمان عقل است؛ گذشتن از هفت محور خودشناسی است.

پس باید پیش از شروع، خود را شناخته باشی تا به خداشناسی برسی! قدم به آغازی می گذاری که از حضرت آدم(ع) تا حضرت ابراهیم(ع) و از حضرت ابراهیم و اسماعیل تا خاتم عشق، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از همان جا شروع به طواف کرده اند. دور اول، گویی با پیامبر همراهی! همان گونه که شنبه سرآغاز هفت روز هفته است و زیارت حضرت در شنبه قرار گرفته است. تهلیل گویان، از درونت عشق رسول الله می جوشد و زبان و جان و دلت با دیدگان اشک بارت آکنده از یاد «توحید» است؛ توحیدی که روزی از زبان معطر رسول حق تراویده است و شاهدان اسرار حق را هنوز عطر قدم های پیامبر از حوالی طواف به مشام می رسد!

آنانی که اهل معرفتند، می دانند که هنگام طواف باید آرامش و سکون داشت، همان گونه که هنگام حرکت پشت سر بزرگان، طمأنینه، شرط ادب است؛

ادب!

آری، اینجا مرکز ادب در جهان است؛ محل حضور هزاران پیامبر همراه با هزاران فرشته الهی است که در عالم عشق و شهود به طواف مشغولند. پس باید پیرو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود و همچون مقتدای خود نمونه ادب بود، ادب! که مقتدای ما، پیامبر ما و رسول حق به سوی ما، خود معلم اخلاق است و خداوند منان برای ترویج و تکمیل اخلاق الهی، او را

برانگیخته است.

با یاد پیامبر، عطر توحید سر تا پایت را فرامی گیرد و تو در مرحله پایان ارادت، به دور دوم که آکنده از یاد مولود باوقار کعبه، علی مرتضی و فاطمه زهرا - مادر مهربانی - است، می شوی.

دور دوم، مثل دومین روز هفته، تو را با یاد علی و فاطمه(ع) همراه می کند. مگر می شود به مکه و مدینه آمد و کنار خانه کعبه آکنده از یاد آنها نشد؟! چگونه می شود طواف کرد، بی یاد علی؟!

علی! حیدر کرار، کسی که به امر رسول اعظم، بت های کعبه را سرنگون کرد و شرک و آلودگی را از محیط کعبه زدود. علی، همان که به افتخار میلادش، حریم کعبه آکنده از نور شد و دیوار کعبه به احترام او از هم شکافت. علی، مدینه علم پیامبر و فقیه معارف قرآن است که ذره ذره خاک و سنگ کعبه، به نامش احترام می گذارند و طواف بی حبّ علی و ولایت او، یعنی چرخیدن به گرد جهل، همان گونه که ابوجهل می چرخید!

علی جان، ای مقتدای مهربان، ای جان جان جان، بدون یاد تو چگونه می توان زنده بود و زیست؟!

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کِی ترک آبخورد کند طبع خوگرم

ور باورت نمی کند از بنده این حدیث

از گفته «کمال» دلیلی بیاورم

«گر برکَنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر برکه افکنم، آن دل کجا برم؟»

نامم ز کارخانه عشاق، محو باد

گر جز محبت تو بوَد، شغل دیگرم

ای عاشقانِ روی تو از ذره بیشتر

من کی رسم به وصل تو، کز ذره کمترم

بنما به من که منکر حسن رخ تو کیست

تا دیده اش به گزلک غیرت برآورم

برمن فتاد سایه خورشید حضرتت

واکنون فراغت است ز خورشید خاورم(۱)

طواف، بی یاد زهرا دخت آسمانی پیامبر، چرخیدن به دور خویشتن است، نه خانه خدا؛ که حتی خانه خدا به پرده نشینی فاطمه رشک می برد! عصمت زهرا کجا و عصمت آسمان زمین! عفت زهرا کجا و عفت مُلک و مکان! حجاب زهرای اطهر کجا و حجاب کعبه! وقتی سنگ مقدس سیاه - حجرالاسود - سنگی که بسیار کوچک تر از خانه کعبه است، به امامت حضرت سجاد، علی بن الحسین(ع)، گواهی می دهد، چگونه کعبه با تمام زوایای آشکار و پنهان نتواند به صداقت زهرای مرضیه، به عصمت و عفت، حق و حقانیت و شریعت و دیانت و ولایت او گواهی ندهد!

طواف زهرا کجا و طواف کلِ گذشتگان و آیندگان! آیینه عصمت خداوند، آن گاه که پوشیده به لباس احرام در حرم امن الهی قدم می نهاد، نه تنها کعبه، که تمام آسمان و زمین، قامت به احترام قیامش خم می کردند! دختری که دستش بوسه گاه پیامبر باشد کجا و سنگ سیاه کجا! اگر سنگ به پیامبر می نازید، پیامبر به دخت خویش می نازید؛ دختری که بی نظیر و بی بدیل در کل جهان هستی است! زهره زهرایی که خداوند (جل جلاله) نظیر و بدیلش را نه آفریده و نه خواهد آفرید وگرنه او را کوثر نمی نامید؛ کوثری که چشمه عشقش تا قیامت جوشان و دخت سبزتبار و اولادش، ماندگار روزگارند!

بانویی که مهر او همچون نور خورشید، دل های مؤمنان را روشن نگه

۱- حافظ شیرازی.

می دارد و هر که به دیار حق و حقیقت سفر می کند، از مسجدالنبی تا مسجدالحرام و از مدینه تا مکه و از بقیع تا شعب ابی طالب، آکنده از یاد حضرت زهراست. زهرا، بانوی شهیده مظلومه ای که مستکبران همیشه سعی در انکار فضایلش داشته و دارند؛ اما همیشه به لطف خداوند، کوثر نامش جاودانی و زمزم یادش پر زمزمه است! حتی اگر آدمیان را خاموشی و فراموشی فراگیرد، آسمان و زمین، همچو قرآن مجید و متین به زبان اهل یقین، نام و یادش را فراموش نخواهد کرد!

به دور سوم که می رسی، عشق «ولایت» با عشق «شهادت» تکمیل می شود، همان گونه از دور اول دل به «نبوت» بستی و در دور دوم به ولایت. در روزهای دوشنبه که دلت آکنده از یاد امام حسن و حسین علیهما السلام بود، این بار هم به یاد آنان می افتی، سیدان شباب اهل جنت؛ حاملان عرش الهی و امامان شریعت نبوی و ولایت علوی که بی عشق آنان و تولای ایشان، نه تنها کسی به توحید نمی رسد، که چرخیدنش به دور خانه حق، همانا چرخیدن «ابولهب» به دور خرافات خویش است!

اصلاً عشق به خدا بدون محبت اولاد فاطمه و علی چه مفهومی دارد؟ خانه، خود همچون خدایش بهتر از همه می داند که امام حسن کیست و که بود! او که بارها با پای پیاده به دیدار کعبه می شتافت و از کرامت حضورش صدها ریزه خوار آستان ولایت از سرریز و عطای مادی و معنوی اش برخوردار می گشتند.

کریم اهل بیت، چنان در ایثار بی رقیب بود که از ذره ذره سنگ های مکه، اگر بپرسی، در سخاوت، نام ایشان بر زبان خواهد آورد. مولای مظلومی که

در بدترین شرایط تاریخ اسلام از کعبه و حرمت مسجدالحرام صیانت کرد و غریبانگی های زندگی را به بقیع سپرد!

حال دیگر هرچه اشک داری، از دیدگان سرازیر می شود و نبض دل و جانت با حسین، حسین، هماهنگ می گردد. آری حسین، حرمت کعبه! حسین، عصمت حرم! حسین، غیرت عشق؛ عشقی که خداوند آن را محور عروج آدمی از ناسوت خاک به ملکوت افلاک قرار داد و عشق حسین یعنی عشق هستی، عشق خداوند (جل جلاله).

در مسلخ عشق، همیشه خون غیرت ریخته می شود و امام حسین(ع) غیرت عشق بود، خون عشق، خون خدا و اگر خون عشق در مسلخ کربلا - ریگ زار بی آب و علف نینوا - ریخته نمی شد، نه از کعبه خبری بود و نه از حرم؛ نه از دین سخنی بود و نه از ایمان، و آنچه بود، سنگ بود و پارچه و چو بو کلماتی بدون باور در زبان هایی که از روی تفاخر، اِعرابشان سنگین و لباس صاحبشان رنگین تر از همیشه بود!

طوافِ بی یاد حسن و حسین، طواف خاک و سنگ و گِل است نه طواف خانه دل؛ که دل با نبض نام مبارک حسن و حسین زنده است! دور سوم را به پایان می رسانی و دل از کربلا برمی گیری به بقیع می بری!

دور چهارم را باید با نام آرمیدگان غریبستان بقیع آغاز کرد: امام عابدان؛ حضرت اباالحسن علی بن الحسین، سید ساجدین، صاحب زبور آل محمد صلی الله علیه و آله ، نگارنده صحیفه عشق، صحیفه خِرد که حکمت نبوی را با عرفان علوی در هم آمیخته و گنجینه ای از واژگان مقدس پدید آورده است. معلم مکارم اخلاق آموخته از جد خویش که خانه و صاحب خانه به او عنایت

وافر داشتند و با کرامت دست مبارکش، سنگ مقدس به زبان آمد و مسیحای اهل بیت(ع)، بزرگ ترین معجزه معصومان(ع) را آشکار کرد.

تنها فرزدق نبود که زبان به تحیت و ثنایش می گشود، که حتی حجرالاسود هم به معصومیت و امامتش گواهی داد!

کعبه خوب به یاد دارد که «سالی حضرت علی بن الحسین(ع) به حج بیت الله مشرّف شد و مردمی که حضرت را تماشا می کردند و جمال باکمال او دیدگانشان را حیران کرده بود، چشم ها به او دوخته بودند و از یکدیگر می پرسیدند: این مرد نورانی کیست و این شخصیت با این جاه و جلال، از کدام خانواده است؟

فرزدق که همان سال، در آنجا حضور داشت، در پاسخ به جسارت هشام بن عبدالملک بن مروان به حضرت سجاد(ع)، با زبان شعر، آن حضرت را معرفی کرد و عبدالرحمان جامی از عرفای قرن نهم، آن قطعه شیوا را این گونه به فارسی تبدیل کرده است:

آن کس است اینکه مکه و بطحا

زمزم و بوقبیس و خفیف و مِنا

حرم و حِلّ و بیت و رکن و حطیم

ناودان و مقام ابراهیم

هر یک آمد به قدر او عارف

بر علوّ مقام او واقف

قره العین سیدالشهداست

زهره شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار

لاله راغ حیدر کرّار

بر نکوسیرتان و بدکاران

دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم

گر بریزد نَمی، نگردد کم

ز حیا نایدش پسندیده

که گشاید به روی کس دیده

ص:۲۶۳

خلق از او نیز دیده خوابانند

کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت، تبسم او

خلق را طاعتِ تکلم او

همه بند ارادتش بر پا

بندگانش ز پیر و هم برنا

لایح از روی او فروغ هدی

فایح از خوی او شمیم وفا

چون کند جای در میان قریش

رَود از فخر بر زبان قریش

که بدین سُرور سُتوده شَویم

به نهایت رسیده فضل و کرم

آری منظور امام سجاد(ع) است؛ سیدی از تبار نور که همچون علی مرتضی، وارث معارف اولیا و انبیا بود و وارث اصالت و پاکی دودمان ایرانی اش و ملتی که همیشه دوست دار اهل بیت(ع) بوده و تا ابد خواهد بود؛ سیدی که میوه شجاعت و حکمت را در دامان لطف خود پرورش داد: از زید شهیدش که فرزندان غیرت و شجاعت، در طول تاریخ از وارثان او بودند تا حضرت باقرالعلوم(ع) که میوه عمر او و ثمره تمام معارف الهی اش بود.

آری باقرالعلوم، حضرت اباجعفر محمد بن علی(ع)، امام مظلومی که همراه پدر در غریبستان بقیع آرمیده است؛ امامی که وارث حکمت انبیا و سیرت اولیا بود؛ وارث تمام خوبی ها از فقه و اخلاق، علم و حکمت و عرفان! از تمام علوم عقلی و نقلی چنان آکنده بود که دانش پژوهان از سراسر دنیا برای کسب علم زمینی و آسمانی، برابرش زانوی ادب بر زمین می زدند و از سرریز علوم الهی اش، دانشوران گران سنگ تشیع تحفه ها گرفتند و کتاب ها نگاشتند. چنان گره گشایی از غموض احادیث می کرد که هنوز هم محکم ترین و مسندترین احادیث را از وی بیان می کنند.

نقطه اوج دانش الهی اسلام و اوج دانش تشیع بود، در عصری که

بیهوده گویی، شرق تا غرب اسلام را در احاطه داشت و شمشیر ستم از دست بنی امیه به بنی عباس می رسید تا بنی عباس، نخستین جنایت و خیانت خود را با شهادت فرزند فقیه او رقم بزنند؛ فرزندی که فقیه آل محمد صلی الله علیه و آله بوده و هست و عزت و عظمت علوم تشیع از رشحه قلم آن بزرگوار پدید آمده است.

حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد صادق، امام مظلومی که در کنار پدر و پدر بزرگ و جد بزرگوارش در بهشت بقیع آرمیده است. فرزند مادری که خود «محدثه» بود و واقف به فقه آل الله، مادری به نام ام فروه که خاتونی عارف به علوم الهی بود و با معرفت خانه دوست را طواف می کرد!

اگر امروز اثری از علوم الهی و قرآنی پیامبر باقی مانده و اگر از احکام قرآن تفسیر و تأویلی به جاست، تنها مدیون امام عالمان، حکیم الحکما و فقیه الفقها حضرت صادق(ع) است؛ چراکه تنها آثار ناب و حقیقی اسلام نزد حضرت صادق(ع) بود و بس! البته بودند کسانی که به نام اسلام و سنن نبوی صلی الله علیه و آله افکار جعلی را با افکار جاهلانه و شیطانی خودشان رواج دادند و اسلام حقیقی در هر قاره به شکلی رواج یافت که امروزه جعلیاتش بیشتر از احکامش به چشم می آید؛ احکام خودساخته ای که انسان مسلمان را از خودسازی به خودسوزی تبدیل کرد. مشرکان و دشمنان اسلام از بنی امیه تا بنی عباس و وهابیت، به وسیله سازش با یکدیگر هرگونه احکام حقیقی را در کتاب‌های دینی به گونه ای دگرگون ساختند که سال ها تلاش شبانه روزی می خواهد تا امت اسلام دین حقیقی و جعلی را از هم تشخیص دهند!

طواف بدون حبّ آل الله(ع) و بدون توجه به آثار مکتب اهل بیت(ع) و قرآن، همان طواف زمان جاهلی است؛ چه به نام

اسلام باشد، چه به نام

ص:۲۶۵

وهابیت و مکتب شیطانی ابن تیمیه!

فخر و افتخار، مال ماست، تا زمانی که پیرو شریعت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله هستیم.

درود و سلام کعبه و حجر، مال ماست، تا زمانی که با عشق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله به طواف کعبه می پردازیم.

دور پنجم را آغاز می کنی، همانند زیارت روز پنجم که مزیّن به نام مبارک حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر(ع) است، همراه با سه امام بعد از او! آری حضرت موسی بن جعفر(ع) باب الحوائج، مگر نه اینکه هر کس به طواف مشغول می شود، در دل حاجات خود را مرور می کند، پس چگونه بدون دست یازدیدن به دامان باب الحوایج، می توان حاجات خود را با خداوند قادر ذی الجلال در میان گذاشت؟ مگر نه اینکه خداوند، آنان را جانشین و رسول خود در زمین قرار داده است؟ پس خوشا به شیعیان و دوست داران اهل بیت(ع) که واسطه فیضی همچون حضرت کاظم(ع) دارند!

سید صبوری که سال ها در سیاه چال های زندان هارون الرشید - آن خلیفه سفاک و اهریمنی بنی عباس - بدون احساس شب و روز، به سر برد و از سنگ های زندان ناله برخاست، ولی از صابر آل الله نوایی به شِکوه برنخاست. امام مظلومی که حرمتش را همچون حرمت کعبه باید دفاع کرد، ولی امت نادان هیچ گاه کمبود او را حس نکرد، همان گونه که امروز می چرخند و می چرخند، بدون احساس به مواهب نام او و معارف کلام او!

امام والامقامی که حضرت علی بن موسی الرضا(ع) و حضرت فاطمه معصومه(س) را در مکتب خویش پرورش داد؛ برادر و خواهر شکوهمندی

ص:۲۶۶

که مایه برکت نام ایران و مایه عظمت مکتب تشیع بوده و هستند. سلسله جلیله حضرت موسی کاظم(ع) همچون چهلچراغ در بین اولاد حضرت زهرا(س) است؛ رنگارنگ از اخلاق و معارف و حکمت. و برترین آنان حضرت علی بن موسی الرضاست؛ آیینه علم الهی، عالم آل محمد صلی الله علیه و آله که مشهدش آیینه کعبه الهی است و زائرانش همه عارف به حق اهل بیت(ع). سیدی غریب که در غربت آباد توس آرامید و با هجرت عارفانه خویش از مدینه، سبب انتقال معارف الهی به کشور عشق و ایمان، ایران شد، همان گونه که فرزند خجسته و مبارکش، حضرت اباجعفر محمد بن علی(ع) با علوم سرشار خویش - حتی در خردسالی - سبب دگرگونی ژرف در جهان تشیع شد!

امام مظلومی که همچون جد خویش، امام حسن(ع)، به دست «نزدیکان دور» به شهادت رسید و غریبانه نصیب روزگار مکر و خیانت شد.

طواف با یاد امام موسی(ع) و امام رضا(ع) و امام جواد(ع) و امام هادی(ع) حال و هوایی دیگر دارد! حال و هوایی که جز محبان علی مرتضی آن را درک نمی کنند؛ چراکه هر کس که از ایران یا عراق به حج مشرّف می شود، ابتدا از معصومان آن کشور اذن و اجازه برای تشریف می گیرد و ایرانیان با اجازه حضرت علی بن موسی الرضا(ع) به حج مشرّف می شوند و اهالی عراق با اذن تمام ائمه آن دیار، به ویژه حضرت علی بن ابی طالب(ع)، مولود کعبه، به طواف می پردازند. طواف کنندگان ایرانی به طوافِ یاد حضرت موسی کاظم(ع) و حضرت جواد(ع) در کاظمین و حضرت امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) در سامرا نیز می پردازند؛ ائمه غریبی که در طول تاریخ نام و یاد غربتشان، جان و دل مؤمنان و

شیعیان را به آتش اشک سوزانده است، به ویژه داغ غربت امام علی بن محمد هادی(ع) در زمان حیات، ناراستی های بسیاری را از طرف بنی عباس تحمل کرد. سختی رفتار متوکل عباسی - که نفرینش باد - همیشه انکارنکردنی است، حتی هنوز هم کفار «ناصبی» به هتک حرمت ایشان و زائرانش دست می‌یازند!

طواف دیگری را آغاز می کنی. دور ششم است و روز ششم هفته نیز متعلق به حضرت ابا محمد حسن بن علی عسکری(ع) است. امام مظلومی که خود به تنهایی، آیینه عظمت آل الله است؛ عظمت خاندانی که برترین انسان ها و کامل ترین پیشوایان جامعه اند. طواف دور ششم را با یاد امام حسن(ع) آغاز کرده‌ای؛ با یاد امامی که پدر واپسین ولیّ خداست، پدر حضرت حجت عج الله تعالی فرجه الشریف ، پدر خاتم الاولیا، پدر خلیلی که بناهای کاذب در کنار خانه خدا را خراب خواهد کرد تا بنای کعبه، آبادانیِ دیرین خویش را باز یابد!

این دور را باید با نام و یاد امامی به پایان ببری که امانت دار علوم الهی در بدترین شرایط روزگار بود و همت و پایمردی او شریعت و حقیقت اسلام را ده ها قرن ضمانت کرد. از هنگام شهادت حضرت امام عسکری(ع) تاکنون، پایداری شریعت نبوی و ولایت علوی با همراهی فقاهت جعفری، خود گواه همین موضوع است. کم کم به جایی می رسی که باید طواف دور هفتم را آغاز کنی. دور هفتم به پاس هفتمین روز که خود مقدس است؛ مقدس همچون روز جمعه، همچون روز هفتم، همچون عدد هفت و همچون نام مبارک و خجسته حضرت موعود!

دور هفتم طواف را از جایی شروع می کنی که در آینده ای نه چندان دور

شاهد بزرگ ترین اتفاق در عمر زمین خواهد شد، شاهد ظهور مولایی که خانه و صاحب خانه به او مباهات می کنند؛ خانه از برای قداستش و صاحب خانه از برای صبر و شکیبایی اش.

صبورترین بنده حضرت حق(جل جلاله) که روزگاران بی شماری شاهد تلخ ترین حوادث بوده و برای امت غصه ها خورده است. امام غیوری که شاهد بی حرمتی به آرمان های مؤمنان و نوامیس مسلمانان بوده است. شاهد ذلت کشورهای اسلامی و حکومت سلسله های سرسپرده و طاغوتی. شاهد سوزاندن مساجدی که قرآن عظیم، شاهد آن و خون بی گناهان، ضامن آن بوده است! شاهد تکه تکه شدن جسم کودکان بی گناهی که تاوان سازش با ستمگران بوده است! شاهد تمام ناراستی های انسان در مقابل انسان!

در همین دور از طواف است که اعمالت مهر تأیید خواهند خورد! اگر حضرت حجت پذیرفت، پس حضرت پروردگار «عزّ و علا» نیز خواهد پذیرفت؛ وگرنه ...! نه خدا نکند! تمام اعمال و مناسک حج یک طرف، رضایت حضرت حجت بن الحسن عج الله تعالی فرجه الشریف یک طرف! خدا نکند، کسی به مکه مشرّف شود، اما مولای خویش را نتواند زیارت کند! و چه جایی برای زیارت حجت خدا بهتر از کعبه؟ کعبه ای که خود، حجت برای مسلمانان است و حجت کعبه، حجت آل محمد(ع)، حضرت اباصالح المهدی، موعود منتظر عج الله تعالی فرجه الشریف است که جان ها فدای خاک قدمش باد! حجتی که هم حجت برای میزان عبادت است، هم حجت برای میزان ثواب. معیار حق و باطل است و فرقان مؤمن و کافر. قرآنِ ناطق غایبی که حضورش دایم و ظهورش قائم به قیام حضرت است!

ظهور او به امر پروردگـار و مولای خویش است تا معارف اسـلام حقیقی را به تماشا بگـذارد و بساط منافقان را از خانه و حرم پاک پروردگار به بیرون بریزد، وجدان های بیدار را به عدالت بخواند و دریوزگان سـفره اسـتکبار را به شمشـیر انتقام بسـپارد. نیز پرچم سبزی را که به دست نامحرمان افتاده است، پس گیرد و به اهل ایمان واگذارد!

دور هفتم را تهلیـل گویان به پایان می بری، در حالی که ایمانت محکم گشـته و دلت با صـداقت «تولّی و تبرّی»، جلایی دیگر یـافته است. گـویی مس وجـودت طلاـ گشـته است، بلکه بالاـتر، دلت دیگر بلورینه شـده است. آری، تبلور یـاد معصومـان(ع) اکسیری است کـه بـه هرچه بزننـد، آسـمانی اش می کنـد، چه برسـد به دلی که ناخواسـته دچـار گنـاه شـده است! نه تنهـا از دیـدگانت بلور اشک جاری است، که از دلت آنچه می جوشد، گوهر بلورینه یاد اوست؛یاد علی! علی! و غربت! آه که غربت علی(ع) در مکه بیداد می کند! اینک زمان، زمان عبادت است، عبادت با یاد علی، برای خدای علی(ع).

گاهی که در فضای حرم سِیر می کنم

شوقی کبوترانه به من دست می دهد

در طوف آخر است که احساس می کنم

او از شکاف خانه به من دست می دهد(۱)

آری دور هفتم در مقـام عـاشق است؛ در مقـام عاشـقان لاـیق است. دور هفتم، نغمه شـور دل است، قصه اشـک و عبور محمل است.دور هفتم دور

ص:۲۷۰

۱- شعر از محمدعلی مجاهدی.

همراهی با مقتدای خویش امام و حجت زمان عج الله تعالی فرجه الشریف است تا صادقانه بگویی:

علت عارفانه عشقی، از تمام رموز آگاهی فرصت عاشقانه وصلی، فصل سبزی، همیشه دلخواهی

خشک زار کویر را باران، دشت ها را نوید دریایی

خفتگان را تبسم خورشید، راهیان را تبلور ماهی

نور «والفجر» بر حریر سحر، شور «والعصر» در حریم زمان

رمز «واللیل» در ترانه شب، راز «والشمس» در سحرگاهی

راز اشراقی نماز و طواف، مروه عشق را صفا هستی

رکن توحیدی، مناسک حج، کعبه را رمز حجت اللهی

عاشقان را ترنم صبحی، عارفان را تبسم مهتاب

ره نشینان مانده را امید، خستگان را رفیق و همراهی

با تو هستیم ای همیشه عزیز، با تویی که فقط به خاطر ما

طول این غربت و جدایی را، با صفای قنوت می کاهی

با تو هستیم تا طلوع سحر، تا ظهور سپیده موعود

صبح آدینه ای که از سهمش، در تمام امور آگاهی(۱)

ب) عشق طواف۱

ب) عشق طواف(۲)

طواف عشق به اوج خویش رسیده است؛ عشق، به مطلق رسیده است و تو از خویشتن، تجرید کرده ای، مجرد شده ای و می یابی که ذره ذره در او ذوب می شوی، ذره ذره در او محو می شوی، سراپا عشق می شوی، فدا

۱- شعر از نگارنده اثر.

۲- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۷۴.

می شوی!

اگر عشق را بخواهند با حرکت بیان کنند، این حرکت چگونه است؟

پروانه، از دیرباز به ما آموخته است!

کعبه، نقطه عشق است و تو یک نقطه پرگاری و در این دایره، سرگردان!

هاجر به ما آموخته است!

معشوق بزرگ، هم‌پیمان بزرگ انسان - خداوند - به او فرمان می دهد که طفل شیرخوارت را برگیر، از شهر و دیار و آبادی هجرت کن و به دره هولناکی بیا که حتی گیاه، حتی خار بیابان از سرزدن می هراسد.

و او سراپا تسلیم، فرمان می برد؛ فرمانی که تنها عشق می تواند بپذیرد و تنها عشق می تواند بفهمد! زنی تنها، طفلی تنها، در عمق دره ای دور، در میانه این کوهستان های خشک و سوخته و عبوس! سنگ ها همه آتش های مذابی که منجمد شده اند.

چگونه می شود؟ بی آب! بی آبادی! بی کس!

اما ... او گفته است، او خواسته است: توکل، توکل مطلق ...؛ آنچه عقل، حساب و منطق نمی تواند بفهمد. زندگی ... آب می خواهد؛ طفل، شیر؛ انسان، انیس؛ زن، سرپرست؛ مادر، حامی؛ تنها،یار و ناتوان، مددکار؟!

آری، اما عشق می تواند جانشین همه نداشتن ها شود. با عشق می توان زیست؛ اگر روح، عشق را بشناسد. با دست خالی می توان جنگید؛ اگر مجاهد، به عشق مسلّح باشد.

ای تنها، کنیز، ناتوان، طفل، مادر، به او تکیه کن، در عشق سامان گیر و

توکل کن!

از طواف خارج می شوی، در پایان هفتمین دور.

هفت؟ آری.

اینجا هفت، حاصل شش به علاوه یک نیست، بلکه یعنی طواف من بر گرد خدا، و ایثار خویش به خلق خدا، ابدی و لایتناهی است. همواره در مسیر خلق بر گرد او می گردم. حج است، زیارت نیست.

هفت، یادآور خلقت جهان است، و تو، در طواف، مگر نه خود را ذره ای از عالم می یافتی؟ و مگر طواف بر گرد یک کانون، نه نمایشی از وجود است؟

جهان بینی توحید، تفسیرش با حرکت!

ج) شهود نیاز ۱

ج) شهود نیاز(۱)

باز هم از مسجدالحرام می گویم:

در اینجا آسمان نزدیک می نماید و ستارگان از هر جا فروزنده ترند. به نظر می رسد به این نقطه زمین توجه مخصوصی دارند. در این قسمت از زمین، هماهنگی خاصی میان آسمانیان و زمینیان وجود دارد؛ سیاحان افلاک با لباس های یکرنگ نور، دامن کشان، دسته دسته از کنار افق ظاهر می شوند و برای طواف به گرد مرکز هستی، در افق دیگر پنهان می گردند. طواف کنندگان با لباس یکرنگ احرام، از گوشه مسجدالحرام ظاهر و در مرکز رمز توحید، در گوشه دیگر از چشم ها نهان می شوند... .

۱- سید محمود طالقانی، به سوی خدا می رویم، ص۱۵۴.

در بالای بام، گاه به آسمان می نگریم و گاه به زمین. گاهی هم متوجه حرکات متناقض و بی مرکز مردم دنی هستیم! دلم می خواهد بیایند و این انعکاس آسمان و جهان بزرگ در زمین را و هماهنگی موجودات ریزِ زمینی با آسمان بزرگ را بنگرند! آنها که درباره این طواف و سعی گیجند؛ درباره سعی و طواف آسمانیان گیج ترند:

نمی پرسی ز سیاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک؟

چه می جویند از این منزل بریدن؟

چه می خواهند از این ناآرمیدن؟

از این گردش بگو مقصودشان چیست؟

در این معبد بگو معبودشان کیست؟

ما هم روی به مسجدالحرام آورده و تکبیر نماز گفته و با طواف کنندگان زمین و آسمان هماهنگ شده ایم. نماز هم صورت دیگر طواف است که از تکبیرهالاحرام شروع می شود و به سلام و تسلیم ختم می گردد.

۹. مستجار

۹. مستجار

الف) مستجار و طواف(۱)

مستجار، در کنار رکن یمانی است و فاصله آن تا رکن یمانی نزدیک به یک متر است. مستجار از جار گرفته شده و معنای آن «همسایه» است. همچنین به محل پناه آوردن اطلاق می گردد. «مستجار» چنان اهمیتی دارد که آنجا را محل استجابت دعا خوانده اند.

پس قطعه بهشتی را هرگز از یاد مبر و چون به آنجا رسیدی، کمی آهسته تر حرکت کن؛ که ملایک دایم در طواف آنجایند! این مهم است که

۱- کعبه نگین زمین، ج ۱، ص ۲۴۴.

به هنگـام طـواف واجب نبایـد بـا دست، آن محـل را لمس کنی. پس از اینکه از طواف هفت گـانه واجب فـارغ شـدی، به آن جایگـاه شـریف مشـرّف شو و از علی(ع) و مظلومیت علی(ع) و تنهایی علی(ع) و غم های علی(ع) و وفاداری علی(ع) یاد کن! از آفرینش اعجـازآمیز او، از صـلابت و سـلحشوری او، از علم و آگاهی و حکمت او، از یتیم‌نوازی و مهرورزی او، از مناجات ها و نیایش های نیمه های شب او یاد آور و چون مشـرّف شدی، هرگز مسـتجار را از یاد مبر که مسـتجار نشانه حقانیت ولایت علی(ع) است و مستجار نماد عزت علی(ع) است و مستجار مِهر خاص خداوندی را بر علی(ع) می نمایاند!

مسـتجار، تـابلوی تمـام‌نمـای خـاری دشـمنان علی(ع) است. مسـتجار، چشـمه همیشه جوشان حقانیت علی(ع) از آغاز آفرینش علی(ع) تا فرجام جهان است. مستجار، تاریخِ گویای شفافیت و صداقت و حقانیت شیعه است.

مسـتجار بـا زبـان راز به همه انسـان هـا پیـام می دهـد که پیروی از علی(ع)، همان شـکوفنده خِرد و جاری کننـده جویبار زلال معرفـت بر انـدیشه آدمیـان، پیروی از خـدا و اطـاعت فرمـان علی اسـت. پس آن کس کـه از علی(ع)، آن خداونـدگار معرفت تبعیت نکند، خدا را و آفریدگار را نشـناخته است. علی(ع) در خانه خدا زاده شد و مسـتجار پدید آمد تا بر همه غاصبان وهمه کژاندیشان و همه منحرفان بفهماند که علی(ع)، برگزیده نخست خدا بعد از پیامبر است.

مسـتجار، خود، صحیفه صدق ولایت علی است. به راستی در میلاد کدام یک از آسمانیان چنین رخدادی دیده شده است؟ در میلاد پیامبر که قلب

علی و مراد علی است، اتفاق های شگرفی روی داد، اما به جز پیامبر که هستی به یمن وجودش پا گرفته است، کدام خلیفه را بعد از رسولِ راستی ها می یابید که به چنین عزت و افتخار و اعجاز دست یافته باشد؟

ب) مستجار و مرور خاطرات(۱)

نسیم دل انگیز و روح پرور صبحگاهی، پیکر کعبه را نوازش می داد و خورشید رخشنده حجاز کم کم از قله های کوه های ابوقبیس بالا می آمد و اشعه زرّین خود را بی دریغ بر حجازنشینان ارزانی می داشت. مردم به تدریج از خیمه ها و خانه های خود بیرون می آمدند و راهی صحرا می شدند و خورشید راهی آسمان شده بود و آهسته آهسته به میانه آسمان در حرکت بود. در مسجدالحرام، هر لحظه که می گذشت، شمار زائران و طواف کنندگان افزون می گشت.

مردم صحرا و بادیه نشینان از اطراف و اکناف و روستاها، خود را به کعبه می رساندند. انگار می دانستند که امروز، روز شگفتی خورشید است و زمین و زمان چشم به کعبه دوخته اند تا معجزه خلقت در قاموس طبیعت ثبت شود. همه به سوی کعبه در حرکتند و از قبایل گوناگون برای زیارت خانه خدا به مکه آمده اند. انگشت زمان با تورّق تاریخ به سی امین برگ خویش رسیده است.

سی سال از رخداد شگفت ابابیل گذشته است و مردم هنوز به یاد دارند که سپاه سجّیل چگونه پیل سواران ابرهه را تار و مار کردند و چه سان پیل سواران به خاک مذلت افتادند. سی سال از عام الفیل می گذرد و امروز

۱- همان، صص ۲۴۰ - ۲۴۴.

جمعه است. و سیزده روز از ماه رجب می گذرد. روز تعطیل و روز استراحت مردم است.

از سی سال پیش که مرغان بمب‌افکن، به دفاع از کعبه برخاستند، تا امروز که جمعه سیزدهم ماه رجب است، هر روز بر قداست و حرمت و شرافت این خانه افزوده می شود. و امروز جمعه بیش از هر روز دیگر، قبایل و طوایف از نقاط دور و نزدیک به خانه خدا آمده اند تا اعمال خود را به جای آورند.

ازدحام جمعیت به تدریج رو به افزایش است. لحظاتی بعد جمعیت موج می زند. روز از نیمه گذشته و هوا داغ و سوزان است و در گرمای تفتیده و آتشناک، جمعیت می کوشند پس از طواف، مسجدالحرام را ترک کنند. در همین لحظه ها و در میان انبوهی از جمعیت، زنی شریف النسب به نام فاطمه(س) دختر اسد، فرزند هاشم و همسر ابوطالب، با گام های آهسته رو به سوی کعبه نهاده است و کم کم به دیوار کعبه نزدیک می شود. لحظاتی بعد پرده کعبه را در دستان پرمهر خویش می گیرد و در حالی که اشک عبودیت رخسارش را پوشانده است، با صاحب بیت چنین می گوید:

پروردگارا، تو بر من آگاهی که چون خود را شناختم، به یگانگی و وحدانیت تو ایمان آوردم و زبان من همواره به سپاس و ستایش تو مشغول بود. با همه وجود، تو را به یگانگی یاد کردم و نعمت های بی کرانت را سپاس گفتم. اینک ای پروردگار مهربان، تو دانی و تو آگاهی که من سنگینی

این حمل را تا این زمان تحمل کردم. اکنون که زمان موعود در شُرُف رسیدن است، از تو می خواهم یاری ام کنی تا وضع و فروگذاری این حمل، بر من آسان گردد و مرا و این نوزاد را از آسیب و خطر مصون بداری!

فاطمه، آن زن نجیب و عفیف و پاک دامن همچنان با رب رئوف خویش نجوا می کرد و پرده خانه را رها نمی کرد. مردم همه دسته دسته از کنارش می گذشتند و با نیم‌نگاهی به او، بی توجه از کنارش رد می شدند و به طواف خود ادامه می دادند و خورشید که از میان آسمان گذشته بود، کم کم خود را به پشت کوه های ابوقبیس می رساندْ و چهره آسمان نارنجی می شد که ناگهان فریاد و حیرت طواف کنندگان از سمت جنوب کعبه در فضا طنین انداز شد. لحظاتی سکوت همه جا را فراگرفت و از شدت حیرت مات شده بودند؛ زیرا دیدند که دیوار به فرمان صاحب بیت شکافته شد و مهمان موحد گام به درون خانه نهاد و اندکی بعد دیوار به حالت اول برگشت.

بهت و شگفتی حاکم بر مردم، چندی طول کشید و باز همه در حیرت، به دیوار خانه خیره شده بودند که ناگهان معجزه خلقت تحقق یافت و دیوار بار دیگر شکاف برداشت و خورشید تابان هستی که در آغوش مادر بود، حیرت ها را از بین برد و مظلوم نخستین و مولود کعبه و شهید خانه خدا با چشمان پر فروغش، به طواف کنندگان می نگریست و مردم قنداقه او را بوسه می زدند و دست به دست، او را می چرخاندند و از عطر وجود مطهرش سرمست می شدند.

و بدین گونه، اعجاز خلقت و معجزه آفرینش گام در گیتی نهاد و از همان زمان تاکنون، همان قطعه بهشتی، مستجار نامیده شد.

ص:۲۷۸

ج) مستجار؛ زیارتگاه زادگاه علی(۱)

مگر می شود مکه بی یاد علی نفس بکشد؟

مگر می شود کعبه بدون علی به طواف بپردازد؟

مگر می شود حج بدون حبّ علی معنا پیدا کند؟

علی با تمام غربتش، در مکه باز هم علی است؛ یگانه مولود کعبه و یگانه پاسدار حرمت کعبه بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله !

چگونه آسمان و زمین می تواند از یاد ببرد روزی را که زمین و زمان، مُلک و مکان در بهت این نکته مانده بود:

که مگر پرده از اسرار بر می دارد خداوند؟!

که مگر حادثه ای شگفت در راه است؟!

کعبه را چه می شود؟ چرا خانه دوست، دلواپس گذر لحظه هاست؟

این حجم آکنده از سنگ، قرار است از کدامین نور پذیرایی کند؟

گویی خداوند، چشم ها را از شعشعه پرتو ذات خویش بر حذر می دارد!

آیا خاک را پذیرایی از این نور میسر خواهد بود؟

همه دیدند که علی در آغوش مادر از خانه خدا خارج شد.

همه دیدند که سنگ سنگ حرم زبان به تحسین گشودند.

آیا کعبه سرپوشی است برای چلچراغ آفرینش؟

تبارک الله از این روز بشکوه! مگر خداوند قصد تماشای جَلوات خویش، در آینه کعبه کرده است؟

باید از وهم و گمان گذشت:

۱- متن و شعر از نگارنده اثر.

اینکه می شکافد هستی دیوار را؛

اینکه می گیرد عنان از طاقت هستی چنین؛

اینکه می آید فرود از اوج عرش آیینه سان؛

پرتو ذات الهی، روح قرآن؛ وارث عدل و عدالت؛ شور محراب عبادت؛ پادشاه انس و جان، مولا علی است.

ای پدر خاک، سلامٌ علیک

جلوه لولاک، سلامٌ علیک

صبح دعا، مطلع آیینه، تو

روح مناجات به هر سینه، تو

سینه آیینه بی کینه، تو

جلوه آیینه در آیینه، تو(۱)

چه کسی می تواند وصف تو گوید؟

چه کسی می تواند وسعت اقیانوس را بسنجد؟

تو را فقط در کلام خدا، در حدیث رسول صلی الله علیه و آله ، در بیان امامت و در سویدای دل مؤمنان می توان یافت. شگفتا از تو گفتن و از تو سرودن!

لبریز عشق خداوند، در لا مکانِ طلب، گم

بی انتها، بی کرانه، در منتهای تجسم

مستور و مست از پی او، حیرت نشین غبارند

آیینه اما گذشته است، از لابه‌لای تبسم

ممدوح گل های باران، در چتر زیبای صبح است

منشور شور ترانه، در پرده های ترنم

با آنکه مرد نبرد است، در ذوالفقارش نهفته

عشقِ به مردم علی وار، در منتهای ترحم

ص:۲۸۰

۱- شعر از نگارنده اثر.

ماه است و نخل و تماشا، وقتی که خرما به دوش است

یا اینکه با چاه غربت، دارد هوای تکلم

آتش ز عشقش فروزان، آب از وضویش زلال است

خاک از وجودش گرفته، وسعت برای تیمم

شعر است و شور غزل ها، چشم است و شوق تماشا

حالا که گردیده این دل، در عشق مولای خود گم

مولای مردانگی ها، پیچیده در سر هوایت

هر جا که باشم فداتم، مشهد، نجف، کربلا، قم(۱)

شوق را چه کسی می تواند معنا کند، یا رنگ این شبِ آکنده از شور و تغزل را؟

آه، این چه معجزه ای است؛ شب و رنگین کمان، شب و این بازی ابریشم و باد؟ گویی از «مکه» تا عمق کهکشان چراغانی است! شب و این فوج فوج کبوتر! از کدامین سمت می وزد این نکهت بهشت؟ بنگرید این شمیم نور را از دل کعبه، بنگرید این طراوت همیشه مانای ولایت را که چه زیبا مشام لحظه ها را می نوازد و چه خوش، زمین را اسیر نوازش خویش ساخته است!

وه، چه عطری نهفته در بشارت پیک بهاران! این شمیم، نشان تولد کیست؟

بیا ای معصومیت نگاه تاریخ، ای قاموس عدالت دهر، ای ناموس شرافت دین!

۱- شعر از نگارنده اثر.

بیا ای امید آسمان ها، ای شرافت زمین، ای هستی خاک!

بیا ای جاری ترین آبشار مهر، زلال ترین چشمه عشق، تابان ترین تبسم نور!

بیا ای دست قادر ازلی!

((

روشن از نور شما، کلبه دل ها، مولا

سینه از فیض عطش وسعت دریا، مولا

نور گفتم، رخ زیبای شما را دیدم

نور هم، پرتویی از «نور شما»، یا مولا(۱)

((

مردی می آید؛ مردی بشکوه که تنها «جوان مرد» گیتی در چکامه تاریخ است!

مردی که با تمام قدرت اهورایی اش، اسب وحشی زمان را لگام خواهد زد!

مردی که هیچ «خندقی» جلودارش نیست و هیچ «خیبری» تاب بازوان ستبرش را ندارد!

مردی که هیچ پهلوانی مقابلش قد علم نخواهد کرد، مگر هم آغوش خاک شود؛ چه برسد به «عمروها و مرحب ها»!

مردی که ابرهای تیره را به بال اسب های وحشی باد گره خواهد زد تا مناظر آسمان را کسی با نگاه تیره نپوشاند!

مردی که تمام افسانه ها و اساطیر را به نگاه تیزبین «ذوالفقار» خواهد سپرد!

۱- شعر از نگارنده اثر.

مردی که مترسک های شرّ و بدبختی را از ذهن زنان و کودکان بی گناه خواهد زدود!

مردی که «حکومت اسلامی» را در زمین و آسمان جار خواهد زد و زمین، برای اولین بار، مزه «عدالت» را خواهد چشید!

مردی که میدان جنگ برایش مصلّی و دارالخلافه برایش میدان مبارزه با نفس خواهد بود و فرشتگان با غریو «والعادیات» برایش سرود فتح خواهند خواند!

کعبه بود و سرود سبز ولایت که غریو «یا علی» را همراهی می کرد.

کعبه بود و «نوزادی» که تمام ستارگان را به میهمانی ولادتش فراخوانده بود و عطر بهشت از تراکم فرشته ها، فضای کعبه را فراگرفته بود.

کعبه بود و خیل فرشتگانی که با گلاب های بهشت، مولود زیبای فاطمه بنت اسد(س) را شست وشو می دادند.

کعبه بود و میزبانی بی نظیری که هیچ گاه سابقه نداشت. کعبه بود و نور سبز امامت.

تمام اهالی آسمان و ملکوت خداوند برای عرض «تهنیت» فرود می آمدند و دسته دسته، پرچمی از نور را همراهی می کردند که بر آن، نام های مبارک و القاب حضرت مولا نوشته شده بود:

یا علی المرتضی، یا امیرالمؤمنین، یا آیه الکبری و النبأ العظیم ... .

و تمامی فرشتگان، مسرور از این لحظات نورانی، برق نگاه کودکانه اش را به تماشا ایستاده بودند.

ص:۲۸۳

در نگاه کودکانه اش برقی دیده می شد از جنس آسمان؛ از جنس «اِنّی اَعلَمُ ما لا تَعلَمُونِ»!

نگاهی که ماشاءالله و تبارک‌الله (جل جلاله) از آن می تراوید!

... نگـاهی که مفهوم مهربانی بود و مصـداق بهشت «دارالسـلام» و این برق محبت، حتی در میـدان جنگ هم از نگاه حضـرت مولا(ع) محو نمی شد.

عطر «امـامت» تمـام فضـای آسـمان و زمین را معطر کرده بود و این را تمامی گل ها و پروانه ها، حتی تمام لاله های صـحرایی احساس می کردند؛ عطری که همیشه از «کعبه» تا «نجف» پروانگان عاشق را مست رایحه خود می کند و سحرگاهان از مسجد کوفه به مشام جان می رسد!

مولا جان، حیدر کرار! با تمام ارادت، تو را می خوانیم:

اَلسَّلامُ عَلَی الشَّجَرَهِ النَّبَوِیهِ، وَالدَّوْحَهِ الْهاشِمِیهِ الْمُضیئَهِ، الْمُثْمِرَهِ بِالنَّبُوَّهِ، الْمُونِقَهِ بِالْإِمامَهِ ... .(۱)

درود بر تو ای شـجره طیبه نبوت و گلبن آل هاشم که با نور پر ثمر و درخشان نبوت و گل و ریحان های امامت، آراسـته شـده ای... .

«السلام علیك یا امیرالمؤمنین، یا علی بن ابی‌طالب!»

د) نماز ولایت(۲)

و اکنون، دو رکعت نماز در مقام ابراهیم.

نماز طواف، پشت مقام ابراهیم انجام می شود؛ مکانی که ابراهیم و اسـماعیل مأموریت یافتنـد آن را برای حج گزاران و طواف کنندگان طاهر کنند.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) در روز یکشنبه.

۲- درسنامه اسرار حج، ص ۱۴۰.

ازاین رو، نماز طواف، نمازی است پشت مقام ابراهیم و در مکانی پاک.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْناً وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. (بقره: ۱۲۵)

و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و به مردم گفتیم از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.

نماز طواف، نماز با تعهد به ولایت است؛ نماز پشت سر ابراهیم است. مقام ابراهیم، جایِ پای مردی است که در تاریخ بشریت حماسه های جاوید آفرید؛ او که خانه توحید بنا کرد و در این هنگام، پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد. ابراهیم با قلبی سرشار از ایمان، خدایان دروغین را شکست، بت ها را فرو ریخت و با اراده ای پولادین، از آزمون های سخت، سربلند بیرون آمد. او برای توحید، جان خویش تقدیم کرد و به درون کوه آتش فرو رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد وآرام گشت.

ابراهیم در کنار مقام «نبوت» به درجه رفیع «امامت» نیز دست یافت. نماز را باید پشت سنگی به جا آورد که جای پای توحید و امامت است؛ تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش از صحرای بی آب و علف، از ناله های هاجر و اسماعیل و از جوشش آب زمزم خاطره ها دارد.

و چون از نماز فارغ شدی، سر به سجده گذار و از او که به سنگ، مقام

داد و به ابراهیم رسالت، و از او که آن خانه را مبارک گردانید و او را بیت عتیق نامید، بخواه تا فرات آگاهی و فرزانگی را بر جانت جاری سازد!

از او که صاحب بیت است، بخواه جانت را از آتشناکی و سوزندگی دوزخ رهایی بخشد و با زلال ناب دین محمد صلی الله علیه و آله جان تشنه ات را از عطش فرو نشاند! خودت و فرزندانت را در این روزگار از رهزنان اندیشه مصون بدارد و بداندیشان بدسگال را منکوب فرماید! بارقه های نور را بر امت اسلامی و آنانی که از بتان زمانه بیزاری می جویند، بتاباند و جام جام از طهور خوشبختی بر جوانان شیعی بنوشاند! نیز در فرجام حیات در این دنیا، همگان را، قرآن باوران را و عاملان به اسلام را از مهیب آتش دور دارد.

پس آن گاه که نمازت پایان یافت، چشم دل بگشا و با شناخت و تعمق به یکی دیگر از آیه ها و نشانه های آفریننده، که او را مستجار نامیده اند، بنگر.

فصل ششم: مسعی

اشاره

فصل ششم: مسعی

زیر فصل ها

۱. قطره و دریا۱

ص:۲۸۶

-۱

-۲

-۳

۱. قطره و دریا(۱)

طواف بر گرد خانه خدا، رمز توحید و محوریت الله در تلاش هاست. باید قطره ای از این سیل شد و بدون هیچ تشخص و تمایزی، هفت بار گرد بیت الله چرخید؛ آغاز از حجرالاسود و ختم کردن به آن. زن و مرد، پیر و جوان، باسواد و عوام، و دانشمندان و شخصیت ها و افراد عادی همه با هم و هضم شده در چرخش عظیم این گرداب موج خیز انسانی می چرخند.

چه شانه ها که از گریه نمی لرزد و چه دست ها که به تضرع، در پیشگاه خدای کعبه بلند نمی شود. طواف نشان می دهد که حرکت، محور می خواهد و حجرالاسود هم دست خداست که با آن بیعت می کنیم. روح طواف، توصیف شدنی نیست؛ باید در جمع طائفان بود و این از خودبی خود شدن را حس کرد.

۱- روح حج، ص۵۵.

دو رکعت نماز طواف پشت مقام ابراهیم، آن‌که این خانه را به فرمان، پایه نهاد و پاک کرد. سپس سعی میان صفا و مروه، یاد کردی از هاجر و ذبیح خدا که آن مادر، در پی آب برای اسماعیلش، هفت بار فاصله این دو کوه را رفت و برگشت و در پایان، به اعجاز خدا چشمه از زیر پای اسماعیل جوشید.

فاصله ای میان صفا و مروه، به رودخانه ای می ماند که سیلی از انسان ها در دو سمت آن در رفت و آمد است و یک جریان معنوی، فاصله مبدأ و مقصد را انباشته است.

حرکتی که مبدأیی دارد و مقصدی؛ رمزی از هدف و آغاز داشتن تلاش زندگی. هفت بار، شاید رمزی از هفتاد سال زندگی باشد که پیوسته در سعی است؛ سعی و تلاشی که از یک مبدأ والا (صفا) آغاز می شود، در بستری پیش می رود. هدف و مقصد هم رو به بالاست؛ مروه. و اگر سعی به بلندی منتهی نشود، ناقص و بی ثمر است. سعی، سمبلی و خلاصه ای از هفتاد سال است که در هفت شوط گنجیده است.

در سعی، گاهی مادری را می بینی که طفل خردسالش را در جامه احرام در آغوش دارد یا پدری که با دو فرزند هشت ساله و ده ساله اش در کنار خود با احرام این فاصله را در میان موج پرخروش مردم می پیمایند؛ یاد ابراهیم و اسماعیل و هاجر و امام حسین(ع) و علی اصغر(ع) و قربان‌گاه و کربلا می افتی.

ص:۲۸۸

۲. تاریخچه سعی صفا و مروه۱

۲. تاریخچه سعی صفا و مروه(۱)

«سعی صفا و مروه بعد از به جا آوردن نماز طواف واجب می شود و مراد از آن، رفتن از کوه صفا به کوه مروه و برگشتن از مروه به صفاست که باید هفت مرتبه انجام گیرد و به هر مرتبه، شوط می گویند.

به این ترتیب که رفتن از صفا به مروه، یک شوط و برگشتن نیز یک شوط است. شروع سعی، واجب است از صفا باشد.

صفا و مروه، دو کوه در نزدیکی کعبه اند. زمانی که اسماعیل تشنه شد، مادرش هاجر برای طلب آب هفت بار بین این کوه رفت و آمد کرد.

یادآوری می شود در حال حاضر، کوه مروه با سطح زمینی که زائران درقسمت انتهایی آن سعی به جای می آورند، تقریباً هم سطح شده است، اما از کوه صفا درحدود دو الی سه متر ارتفاع به جامانده است».(۲)

«بر تپه صفا برآی، نهر سپید انسانِ آواره و در تلاش را بنگر! بنگر که چه بی قرار و عطشناک، از بلندی صفا سرازیر می شود و بر سنگلاخ سوخته این کویر، در جست وجوی آب می شتابد و به سوی مروه جریان می یابد و از کوه بلند مروه بالا می رود و آب نمی یابد و با دست های خالی، چشم های نگران و لب های تافته از عطش، باز می گردد و باز، در انتها به صخره خشک صفا می رسد و می بیند که در نهایت راه، به همان جا رسیده است که بود. باز می گردد و شتابان می رود و باز به مروه می رسد؛ به همان جا که بود. باز می گردد و شتابان می آید و به صفا می رسد؛ به همان جا که بود باز می گردد و شتابان می آید و به صفا می رسد؛ به همان جا که بود. باز می گردد و شتابان

ص:۲۸۹

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص ۹۰.

۲- تجلی سیر و سلوک عرفانی در حج، ص۷۶.

می رود و باز ... تا هفت بار، تا همیشه! و در نهایت، آب نمی یابد، اما به مروه می رسد.

و تو ای قطره، از فراز صفا خود را به این نهر سپیدِ آوارگی و تلاش و عطش، افکن!

در سیل جمعیت غرق شو، سرازیر شو، سعی کن، همگامِ همه. سعی؛ در نیمه راه به محاذات کعبه می رسی، هروله کن، هماهنگِ همه».

۳. سعی(صفا و مروه)۱

۳. سعی(صفا و مروه)(۱)

«نماز طواف را، در مقام ابراهیم پایان می دهی و آهنگ مسعی می کنی؛ میان دو کوه صفا و مروه، به فاصله سیصدو اند متر. هفت بار فاصله دو کوه را سعی می کنی. از بلندای صفا سرازیر می شوی، می روی و در راه، به محاذات کعبه می رسی و بخشی از مسیر را هروله می کنی و سپس به حرکت عادی خویش باز می گردی و بقیه راه را تا پای کوه مروه سعی می کنی.

سعی؛ تلاش است، حرکتی جست وجوگر، دارای هدف، شتافتن، دویدن.

در طواف در نقش هاجر بودی،و در مقام، در نقش ابراهیم و اسماعیل، هر دو.

و اکنون سعی را آغاز می کنی، و باز به نقش هاجر باز می گردی!

همه یکی است؛ اینجا همه شکل ها، قالب ها، ظاهرها، عنوان ها، تشخص ها، شخصیت ها، حدها و مرزها و فاصله ها و نشانه ها و رنگ ها و طرح ها پاک شده است، محو شده است و انسانِ عریان و انسانیت عریان

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۸۲.

مطرح است.

ایمان و عشق، عقیده و عمل و دگر هیچ!

اینجا سخن از کسی نیست، ابراهیم و هاجر و اسماعیل هم نیست. اینها دیگر در اینجا، کلماتند و معانی، نه افراد و اشخاص!

هر چه هست، حرکت است و ثبات، انسانیت و الوهیت و در این میانه، تنها: نظم.

و حج، این است: آهنگ کردن، حرکتی مدام، در جهتی ثابت، و تمامی جهان همین است.

و اکنون، سعی!

اینجا هاجری!

یک زن، یک نژاد تحقیر شده بی فخر افریقایی، یک کنیز، کنیزی سیاه، حبشی، کنیز یک زن؛ ساره!

و اینها همه در نظام بشری، در نظام شرک. اما در نظام توحید: این کنیز مخاطب خدا، مادر پیامبران بزرگ خدا، رسول خدا، تجلی گاه زیباترین و عزیزترین ارزش هایی که خدا می آفریند.

در نمایشگاه حج: قهرمان اول، برجسته ترین چهره، و در حرم خاص خدا.تنها زن، مادر!

به فرمان عشق، طفل شیرخوارش را برگرفت و از شهر و آبادی و خانه زندگی و جمع خویشاوند، به میانه این کوه های سنگ و عبوس آمد، تنها، بی هیچ زادی، بی هیچ کسی، تنها با عشق!

آمد تا کودکش را – به فرمان خدا – در کف این دره گذاشت؛ دره ای

خشک، تافته، گداخته، بی آب، بی یک برگ گیاه، هیچ!

دره هول، تنهایی، مرگ!

توکل مطلق!

شگفتا، خدا گفت چنین کن! خدا گفت: من تو را، طفل تو را، زندگی تو را، آینده تو را، روزی تو را کفالت می کنم.

تو، ای هاجر، مظهر تسلیم و تفویض، قهرمان بزرگ ایمان به عشق و توکل بر عشق، در زیر چتر حمایت مَنی!

و هاجر، به تسلیم و طاعت، طفل را در جایی گذاشت که خدا گفته بود، که عشق خواسته بود»

فصل هفتم: عرفات

اشاره

فصل هفتم: عرفات

زیر فصل ها

۱. سرزمین عشق و معرفت(۱)

۲. صحرای عرفات، روز عرفه

۳. عرفه، روز نیایش امام حسین(ع)(۲)

۱. سرزمین عشق و معرفت۱

اشاره

ص:۲۹۲

-۱

-۲

۱. سرزمین عشق و معرفت(۱)

اینجا سرزمین عرفات است، یعنی شناختن، «عرفه».

حضرت آدم و حوا، اولین مرتبه بعد از رانده شدن از بهشت، یکدیگر را در اینجا باز شناختند و جرقه عشق بین آنها پدیدار شد. هبوط حضرت آدم، در این سرزمین بوده است.

در اینجا باید وقوف و نیت کنی؛ از ظهر شرعی تا غروب آفتاب. وقوف کنی و بر خود واقف و آگاه شوی. در اقیانوس فکر فرو روی و خود را باز شناسی. از کجا آمده و به کجا می روی. این سرزمین، سرزمین عشق است، صحرای بخشش است. خدا تو را بدینجا دعوت کرده است تا اقرار کنی، اظهار کنی، آشکار سازی و آنچه در دل داری، بیان کنی و آنچه کرده ای، به

۱- ارمغان کعبه، صص۱۹۲، ۱۹۸.

زبان آری. بخواهی تا بخشیده شود.

در این دادگاه برای بخشیدن احضار شده ای. خود پرونده ات را بخوان، درآن تفکر کن، بیندیش، ببین تاکنون چه کرده ای و ببین حضرت علی(ع) چه می فرماید: «اَفضَلُ العِبادهِ التَّفَکُّر»،(۱)یعنی: «بالاتر از هر عبادتی، به کار انداختن فکر و تعقل است».(۲)

«عرفات»، «مشعرالحرام»، «منا».

«عرفات» یعنی: شناختن، آگاهی یافتن، بینش و فهمیدن.

«مشعر»، سخن از فهم، شعور و بینش است.

«منا»، سخن از عشق است.

پس اسرار آن شاید چنین باشد: هان ای آدمی! اول، علم را بیاموز؛ دوم، بفهم و تفکر کن؛ سوم، ایمان بیاور.(۳)

الف) مسجد ابراهیم(ع)۱

الف) مسجد ابراهیم(ع)(۴)

اینجا عرفات است. در قسمت غربی که آن، از طرف مکه و منی به فضای وسیع می رسیم، مسجد ابراهیم (مسجد نمره) است. در دو سمت غرب و شمال غرب دو مناره پنج متری دور از هم قرار دارد که در این قسمت،

۱- غررالحکم و دررالکلم، ج۱، ص۱۰.

۲- آیاتی که آدمی را در موارد عدم تعقل و تفکر سرزنش می کند، عبارتند از: بقره: ۷۶؛ آل عمران: ۶۵؛ انعام: ۳۲؛ اعراف: ۱۶۹؛ یونس: ۱۶؛ هود: ۱۵؛ یوسف: ۱۰۹؛ انبیا: ۷۶؛ مؤمنون: ۹۰؛ نور: ۶۱؛ شعراء: ۱۸.

۳- «وآنهایی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند؛ آنان اهل بهشتند و در بهشت جاوید همیشه متنعم خواهند بود». (بقره: ۸۲)

۴- سید محمود طالقانی، به سوی خدا می رویم، ص۱۹۶.

حدود عرفات را معیّن می کند.

در مقابل، قوسی وسیع از کوه است که سراسر قسمت شرق را محصور کرده و قسمت جنوبی این قوس در راه طائف پیش آمده است. دنباله شمال این قوس، قدری به طرف غرب پیش آمده که کوه رحمت است. دامنه جنوبی این قسمت، حد دیگر عرفات است.

در این دامنه، قطعه سنگ بزرگ و بلندی هست که می گویند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بالای آن ایستاده و خطبه خوانده بود و خطبا در روز عرفه بالای آن می ایستند و خطبه می خوانند.

در نزدیک همین سنگ، مسجد ساده ای هست به نام «مسجد الصخرات». جمعیت بالا و در دامنه این کوه از دور دیده می شود، ولی رفتن تا آنجا برای ما آسان نیست.

عصر عرفات است! می گویند: در این مکان آدم و حوا پس از هبوط و تحیر، یکدیگر را شناختند. در اینجا این مرد و زن، به حقوق متبادل بین خود معرفت یافتند؛ معرفت به حق بین زن ومرد که دو سلول اول حیات و پایه اول اجتماع و مبدأ نخستین تکثیرند. نخستین قدم به سوی حق شناسی، عرفات است.

می گویند که ابراهیم خلیل مناسک و وظایف حج را در اینجا آموخت. این اجتماع از زمان ابراهیم خلیل هر ساله بر پا بود، ولی اوهام جاهلیت و اعمال زشت، آن را آلوده ساخت و میدان افتخارات جاهلیت عرب و معاملات گردید.

ص:۲۹۵

دامنِ خیمه شب، اطراف بیابـان عرفـات گسترده می شود. دامنه خیـام کم‌کم برچیـده می گردد. اشـعه رنگارنگ آفتاب، از قله های کوه عرفات بالا رفت. بوق ماشین ها اعلام حرکت می کنند.

جرس فریادمی دارد که بربندید محمل ها.

فاصـله هـای نـازک پرده هـای چادرها هم از میان رفت. مردمی که تا شـعاع یک فرسـخ منزل گرفته انـد، به هم پیوسـتند. همه متحرک به یک اراده و رو به یک هدف متوجهند.

ارواح و نفوس انسانی، چون قطرات آب صاف و شفاف است که از دریای بیکران وجود، پی در پی در عالم طبیعت می ریزد. چون با ماده آمیخته و آلوده شد، فاصله های زمان و مکان و عوارض ماده، همه را از هم دور و بیگانه می کند.

محیط های ایمانی، فواصل و بیگانگی ها را از میان می برد.

محیط نماز جماعت و حج و عرفات، محیط حکومت ایمان و آشنایی انسان است.

محیط عرفات، مظهر کامل این عرفان است. عصر عرفات و هنگام کوچ، این حقیقت ظاهرتر است.

از انضمام قطرات نفوس، جوی ها و از آن، نهر بزرگی از حیات و ایمان و اراده به راه می افتد؛ «فَإِذا أَفَضتُم مِن عَرَفاتٍ... .» این تعبیر معجزه آسا، برای فهماندن وحدت حیاتی این اجتماع است!

ص:۲۹۶

ب) جبل‌الرحمه۱ (نمازگاه پیامبر و ابراهیم(ع))۲

ب) جبل‌الرحمه(۱) (نمازگاه پیامبر و ابراهیم(ع))(۲)

جبل‌الرحمه، محل نیایش های عارفانه.

هر کوه به خاطر بلندای قامتش عظمتی دارد، اما این کوه از چندین عظمت و شکوه برخوردار است!

عظمت و شکوهی که با نام حضرت آدم(ع)، با نام حضرت ابراهیم(ع)، نام مبارک حضرت خاتم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نام سرور شهیدان کربلا، حضرت حسین بن علی(ع) همراه است.

جایگاه نیایش حضرت آدم(ع) است. محل نماز و نیایش حضرت ابراهیم(ع) است. محل نمازهای عاشقانه پیامبر اعظم، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است. محل «خطبه عرفات»؛ خطبه ای که برای آخرین بار در مکه از زبان پیامبر جاری می شد و ذره ذره جبل الرحمه در اندوه فراق واپسین رسول الهی بود. محل ستایش های عرفانی حضرت از نعمت های بی بدیل پروردگار.

جبل الرحمه، محل عارفانه ترین دعای تاریخ عرفات است؛ دعای امام حسین(ع)! آن گاه که روبه روی خانه خدا «کعبه معظمه» ایستاد و از پرتو چهره نورانی اش، صحرا غرق نور شد. گویی هنوز هم ایستاده و دست های پر از اجابت خود را به آسمان گرفته و ملکوت الهی هر لحظه منتظر شنیدن عارفانه های اوست، که می فرماید: «اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَیسَ لِقَضائِه دَافِعٌ وَلا لِعَطائِه مانِعٌ؛ ستایش از آنِ خدایی است که قضایش را دفع کننده ای و عطایش را منع کننده ای نیست».

۱- نام های دیگر جبل الرحمه، جبل الدعا و جبل المشاه است. برای مطالعه بیشتر نک: تاریخ آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، ج ۱، ص۱۴۱.

۲- متن از نگارنده اثر.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَرْغَبُ اِلَیک، وَاَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیهِ لَک، مُقِرّاً بِاَنَّک رَبّی، وَ اِلَیک مَرَدّی ... .(۱)

الهی اینک من به سوی تو روی می کنم و به پروردگاری ات گواهی می دهم؛ اقرار می کنم که آفریدگار من تویی و بازگشت من به سوی توست.

جبل‌الرحمه جایگاه معرفت است، اوج معرفت؛ معرفتی که حاجی در صحرای عرفات درک می کند! جبل الرحمه بلندای دعای عرفه است که انسان را از حضیض خاک به اوج افلاک می برد.

جبل‌الرحمه محل نیایش های عاشقانه و عارفانه حضرت صاحب عج الله تعالی فرجه الشریف است که همچون نیاکان بزرگوارش، رو به کعبه می ایستد و فرج خویش را از خداوند می خواهد.

جایی که نیاکانش ایستادند و انسان گمراه را به راه فراخواندند؛ راهی که از خاک به افلاک می رسی. عاشقان و سالکان طریق الی الله که عمری به دنبال گمشده خویش بودند، وقتی به عرفات می رسند و شکوه جایگاه پیامبر را می بینند، آکنده از عطر یاد کسی می شوند که روزی قامت پر مهر خود خواهد افراشت و ریشه جهل و نادانی، ستم و بی عدالتی و فقر و بدبختی را از زمین خواهد کند و عظمت مؤمن، همچون جبل الرحمه قد خواهد افراشت.

به امید آن روز!

۲. صحرای عرفات، روز عرفه

اشاره

۲. صحرای عرفات، روز عرفه

زیر فصل ها

الف) برائت از مشرکان(۲)

ب) وادی شور و عشق(۳)

ج) حج اکبر

الف) برائت از مشرکان۱

ص:۲۹۸

۱- مفاتیح الجنان، دعای امام حسین(ع) در روز عرفه.

-٢

-٣

الف) برائت از مشرکان(۱)

صحرای عرفات که دیگر آنجا را صحرا نمی توان گفت، برای ایرانیان و شیعیان آزاده، مکان خاطره‌انگیز دیگری نیز هست و آن، محل برگزاری مراسم «برائت از مشرکان» است؛ برائت و بیزاری از مشرکان و دشمنان اسلام! بیزاری از دشمنانی که همیشه گرفتار قهر و غضب خداوند بوده و هستند و این خود، از لحن و شیوه برخورد «سوره توبه» پیداست. پیداست چنین روزگارانی در سرنوشت مسلمانان قابل پیش بینی بوده است که خداوند از نخستین سال های برگزاری حج، دستور به «تبری» از مشرکان و اخلاق و آداب آنها فرمود.

اگرچه مشرکانِ آن روز مثل مشرکان و دشمنان امروزی نبودند، ولی آداب و رفتارشان در یک کلمه خلاصه می شد: طاغوت! طاغوتیانی که آن روزها به نام ابوسفیان و ابوجهل معروف بودند و امروز به نام های الملك والامیر.

برائت از شرک، اصل و اساس رفتار اسلام با جهل و رفتار ابوجاهلانه است. برائت از مشرکان، برائت از ناآگاهی های ساخته و پرداخته ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب است. برائت از مشرکان، برائت از احاطه و حکومت پنهانی فرزندان شیاطین - صهیونیست های ظالم - بر مکان های مقدس است.

برائت از مشرکان، برائت و بیزاری از صاحبان هزاران شرکت نفتی سپرده امریکاست؛ برائت از سرسپردگان حکومت های سفاک اروپایی است. برائت از مزدوران بریتانیای کبیر است؛ کشوری که در طول تاریخ،

۱- متن از نگارنده اثر.

اهریمنی ترین رفتار را با مسلمانان راستین داشته است. برائت از مشرکان، اصل و اساس قبولی حج است؛ حجی که بدون «تولی» به اهل بیت(ع) و بدون «تبرّی» از دشمنان آنان صورت گرفته باشد، حج نیست، زیارت و عبادت نیست، «تفریح» است؛ گردش در فروشگاه های طائف و ریاض است، چرخیدن در لندن و پاریس و نیویورک است!

گرچه خاطرات تلخی در دفتر روزگار از کشتار و شهادت حجاج باقی مانده است، اما جهاد و شهادت، دو رکن اصلی قیام اسلام در برابر کفر و شرک و الحاد است. آنان که رفتند، تنها شاهدان شهید برائت از مشرکان نبودند و آخرینشان نیز نخواهد بود؛ چراکه تازه بذرافشانی آنان در حال رشد است و این روزها بیداری کشورهای اسلامی، نوید روزی دیگر در دفتر حوادث است! حوادثی که «ساعت مکه» به ثانیه شماری آن مشغول است تا عمر غاصبان حریم حرمت کعبه به سر آید و تارهای عنکبوتی «وهابیت» از قامت «کعبه» برچیده شود. آفتابی در راه است؛ آفتابی که سحرگاهان از کنار حجرالاسود طلوع خواهد کرد و پرده را از قامت مکه - شهر توحید، شهر پیامبر، شهر علی(ع) و شهر ایمان و عشق و معرفت - برخواهد داشت: «الیس الصبح بقریب؟»

ب) وادی شور و عشق۱

ب) وادی شور و عشق(۱)

عشق، مشوق انسان برای حرکت به سوی آسمان است. زیبایی معشوق، عاشق را به سوی خود می کشد واو را به وصال می رساند. عارفان برای

۱- درسنامه اسرار حج، ص۵۷.

اشاره به عشق و حبّ، به این آیه استناد می کنند:

یاأیهَاالَّذینَ آمَنُوا مَن یرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ فَسَوفَ یأتِی اللهُ بِقَوم یحِبُّهُم وَیحِبُّونَهُ. (مائده: ۵۴)

ای گروهی که ایمان آورده اید، هرکه از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، برمی انگیزد.

بیابان سوزان وتفتیده عرفات، با عشق معنا پیدا می کند. در سرزمین عشق و مستی، و از وادی نور و هستی باید هجرت آغاز کرد. در سرزمینی که دریای انسان ها هم رنگ و هم سو شده اند، باید مشق عشق نوشت و به سمت او پر کشید.

این سرزمین، انسان را به یاد عاشق دل سوخته ای می اندازد که برای اثبات عشق صادقش ندا سر داد. این سرزمین، آدمی را به یاد ولایت عشق می اندازد. قصه عشق و عرفات، حکایتی ماندگار است که تابلوی خونین ترسیم می کند و درسی شیرین برای حمایت از ولایت، به انسان می دهد.

در سرزمین عرفات باید سوز آتش هجران را تحمل کرد، گل دعا را به زلال اشک ها سیراب کرد، از خداوند دلی نزدیک خواست و با فریاد درون، معرفت راستین و شور عشق را از او طلب کرد و خدا به چنین بنده ای مباهات می کند.

ج) حج اکبر

ج) حج اکبر

«روز نهم ذی الحجه است. اکنون حج آغاز شده است؛ حج اکبر!(۱) کجایی؟

ص:۳۰۱

۱- در تفسیر صافی ذیل آیه سوم از سوره توبه، از کافی و عیاشی نقل شده که به گفته حضرت امام صادق(ع): «حج اکبر، وقوف به عرفه و رمی جمرات است و حج اصغر: عمره».

هر کجا که خواهی باش، مسجدالحرام، کنار کعبه، کوچه، خیابان، بازار، هتل ... مهم نیست؛ قصد، رها کردن است، آغازِ سفری بزرگ است. احرام بپوش و از مکه بیرون آی!

شگفتا! اکنون باید کعبه را رها کنی، مکه را پشت سر گذاری.

راستی مگر قبله کجاست؟

حج است و با ترک کعبه آغاز می شود!

پس آن آهنگِ کعبه کردن، از هر کجا هستی، کندن و به پا خاستن و رو به کعبه آوردن چه بود؟ سفری که در آن، کعبه بود، چه بود؟

حج اصغر، عمره.

و اینک، سفری که آغاز می شود، سفر از کعبه و ترک مکه چیست؟

حج اکبر!

آهنگ کعبه کردن، حج نیست. قبله حج، کعبه نیست. در آغاز چنین می پنداشتی، این خطاست. اکنون بیاموز که حج، به کعبه رفتن نیست، از کعبه رفتن است.

اکنون با جانت تجربه کن، از توحید ابراهیم بیاموز که:

از هم آغاز، مقصد، کعبه نبود!

همه چیز از کعبه بدان سوی آغاز می شود. به کعبه، تا پایان مرز خویشتن رسیده ای؛ از کعبه، ای مهاجر که قصد او داری، به سرزمین دیگری پا می نهی، راه دیگری در پیش می گیری، اینجا دیگر سخن از ترک خود و ترک خانه نیست، اینها را که در میقات افکندی، اکنون سخن از ترک خانه

خداست.

اکنون، تو، ای که در بلندترین قله بندگی به آزادی رسیده ای و در کمال بی خودی، به خود، شایستگی آن را یافته ای که بگویندت از کعبه بگذر!

تو خود، اینک از کعبه نزدیک تری!

زیارت کعبه پایان یافته است. کعبه تو را از «تویی» تا «خود» آورد.

تو، تا خدا برو و

نه دیگر حجِ خانه، که حجِ خدای خانه کن!

اینجا سخن از جهت است، نه سرمنزل؛ سخن از به سوی کعبه بوَد، نه کعبه!

هر جا که بایستی، مانده ای، مرده ای. ای حاج، آهنگ‌کننده! عازم!

ای همیشه به سوی او رفتن!

هان، ای هماره به سوی او شدن!(۱)

ای عمل، عمل صالح!(۲)

به مکه آمده ای؟

در کعبه نیز مَایست! در حرم نیز ممان! تا کعبه، کعبه قبله بوَد، تا جهت را گم نکنی، تا قبله های دیگر نفریبندت. در کعبه، قبله جای دیگر است. آهنگِ آنجا کن؛ آهنگِ سفری بزرگ، بزرگ تر از سفر کعبه: حج اکبر! این است که روز عزیمت، هر کجا هستی، لباس احرام بپوش و از مکه بیرون

۱- «وَ إلی اللهِ المصیر!». (فاطر: ۱۸)

۲- تعبیر قرآن است از انسان، در آنجا که از فرزند نوح سخن می‌گوید؛ خطاب به نوح که برای پسرش شفاعت می کند و طلب بخشایش، اما بی‌ثمر! چنان که قرآن می‌گوید: «او از خاندان تو نیست، او عمل ناصالح است». (هود: ۴۶)

آی!

که حجِ بزرگ تر، قبله در قفا نهادن است.

از کعبه شریف تر کجاست؟

می روی تا ببینی!»(۱)

«یا مَولایَ اَنتَ الَّذی مَنَنتَ...»

ای آقا من! تو آن کسی هستی که منت فرمودی، یعنی خیر بسیار دادی.

- تو آن کسی هستی که نعمت دادی.

- تو آن کسی هستی که احسان کردی.

- تو آن کسی هستی که زیبا و جمیل آفریدی.

- تویی آن‌که فضل و زیادتی دادی.

- تویی آن‌که کامل کردی.

- تویی آن‌که روزی دادی.

- تویی آن‌که توفیق دادی.

- تویی آن‌که عطا کردی.

- تویی آن‌که بی نیاز گردانیدی.

- تویی آن‌که مال و سرمایه بخشیدی.

- تویی آن‌که جاه و منزل دادی.

- تویی آن‌که کفایت کردی.

- تویی آن‌که هدایت فرمودی.

- تویی آن‌که نگه داشتی.

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۹۲.

- تویی آن‌که آمرزیدی.

- تویی آن‌که قدرت دادی.

- تویی آن‌که عزیز گردانیدی.

- تویی آن‌که کمک و یاری فرمودی.

- تویی آن‌که اعانت کردی.

- تویی آن‌که تأیید کردی.

- تویی آن‌که یاری کردی.

- تویی آن‌که شفا دادی.

- تویی آن‌که عافیت بخشیدی.

- تو آن کسی هستی که اکرام کردی و گرامی داشتی».(۱)

۳. عرفه، روز نیایش امام حسین(ع)۱

اشاره

۳. عرفه، روز نیایش امام حسین(ع)(۲)

امروز، روز عرفه است؛ روز نیایش دعا؛ روز ستایش از نعمت های بی زوال الهی! امروز باید شکوه خداوند را در پرده طبیعت، بی پرده دید!

گویی هنوز در عرفات، رو به جلوه زار کعبه ایستاده و از پرتو چهره نورانی اش، صحرا غرق نور شده است! گویی ایستاده و دست های پر از اجابت خود را به آسمان گرفته و ملکوت الهی، غرق شنیدن عاشقانه های اوست که می فرماید:

اَلْحَمْدُ للّهِ ِالَّذی لَیسَ لِقَضآئِهِ دافِعٌ، وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ.

ستایش از آنِ خدایی است که قضایش را دفع کننده ای و عطایش را

۱- تجلی سیر و سلوک عرفانی در حج، ص۱۲۳.

۲- متن از نگارنده اثر.

منع کننده ای نیست.

اَللَّهُمَّ اِنّی اَرْغَبُ إلَیک، وَاَشْهَدُ بِالرُّبُوبِیهِ لَک، مُقِرّاً بِاَنَّک رَبّی، وَ اِلَیک مَرَدّی.(۱)

الهی اینک من به سوی تو روی می کنم و به پروردگاری ات گواهی می دهم و اقرار می کنم که آفریدگار من تویی و بازگشت من به سوی توست.

گویی در کربلا ایستاده است و تصویر لاجوردی آسمان، شگفت انگیزتر و بشکوه تر از همیشه، در ازدحام سپیدفرشتگان، گم شده است!

پرتو قنوتش، حتی دورترین ستاره را به تماشا می خواند و تسبیح کلمات آسمانی اش، غلغله در عرش می‌اندازد.

نگاه حقیقت شناس فرشتگان، پر از ستاره است و نغمه «یا حسین» با اشک ها و آیین های پی در پی، گوشه آسمان را فراگرفته است.

امروز، روز عرفه است؛ امروز باید غیر از آسمان برای خود سقفی نساخت!

امروز باید سجاده بر خاک نهاد؛ باید محراب تماشا را تا افق گسترد؛ باید وسعت لایتناهی اندیشه و احساس را با هم آمیخت!

امروز، روز طولانی‌ترین نیایش های عاشقانه با خداست.

امروز، روز همایش رحمت الهی است؛ روز ناامیدی ابلیس؛ روز ناامیدی دشمنان. امروز، روز ستایش از سخاوت خداوند است: روز «اللهم یا اَجْوَدَ مِنْ اُعطِیَ وَ یا خَیْرَ مَنْ سُئِلَ وَ یا اَرْحَمَ مَنِ اسْتَرْحَمَ».

امروز، روز یا سُبّوح یا قدوس است تا افلاکیان پی به عظمت خاکیان

۱- مفاتیح الجنان، دعای امام حسین(ع) در روز عرفه.

ببرند. امروز، روز یا «مُجیبَ دَعوَهِ المُضْطَرین» است تا نابسامانی ها از اجابتش سامان بگیرند و قنوت ها آیینه امیدواری باشند.

امروز، روز عرفه است؛ روز نیایش خونین حضرت مسلم بن عقیل(ع)؛ روز استجابت دعای پیر فرزانه کوفه، شهید عشق حسین(ع)، هانی بن عروه است.

امروز روز دعا، روز اشک و روز یا حسین است.

امروز، مؤمنان دل های خود را به سایه زار رحمت الهی می سپارند تا در صفای روز نیایش لبریز از خدا شوند.

امروز، روز معراج دل های کربلا-یی است که هم نوا با کاروان سالار عشق عاشورا می خوانند: «لااِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ المُوَحِدینَ...».

امروز، روز همراهی «یا رب، یا رب» سید شهیدان کربلاست؛ روز زیبای سیر وسلوک عارفانه در عالم بالا؛ روز عارفان عاشق؛ روز معراج دل به اعلی عِلّیین تسبیح حضرت پروردگار!

امروز، روز پالایش وجود از هر گونه تعلق و شرک و گناه است؛ روز توبه.

روزی که باید به حضرت مسلم(ع) گفت: یا مسلم، به تنهایی میندیش که آسمان با توست!

به تنهایی میندیش که تنهایی تو با سرنوشت کربلا گره خواهد خورد!به تنهایی میندیش...!

کوفه را به دوزخ خیانت های بی‌شمار بسپار! بگذار شرفِ بی وفایانش، پای‌مال غلامان ابن زیاد شود!

به تنهایی ات میندیش؛ که آسمان در انتظار ورود تو، تمام پنجره ها را به تماشا گشوده است.

ص:۳۰۷

سفیر عشق را ترسی از فرجام نیست؛ آن هم فرجامی زیبا و شگفت همچون شهادت! شهادتی که در نهایت غربت، به سفاکی خنجرها خواهد خندید و آسمان را با تمام توان در آغوش خواهد گرفت.

مسلم! این تقدیرِ توست، همان گونه که تقدیر هانی است. هانی، مرشد راه رفته ای که از تب عشق، تمام تنش به سرخی شهادت مبتلا خواهد شد و از «قالوا بلی» ای که در روز ازل گفته است، به خود خواهد بالید.

به خود خواهد بالید که نامش را در کتیبه تاریخ - در صف مردن - ثبت کرده اند.

سلام و درود خداوند بر حضرت مسلم(ع) و پرواز عاشقانه روحش از فراز دارالاماره کوفه که چشم های ابری آسمان را به گریه واداشت و فرشتگان الهی، پرواز خونینش را با چشم های اشک‌بار مشایعت کردند!

الهی! به حق امروز که روز نیایش های عاشقانه و عارفانه امام حسین(ع) است، به شرافت روز عرفه در طول سال، ما را از مغفوران درگاهت قرار بده، نه از محرومان.

الهی! به حق امام حسین(ع) و به حق مسلم بن عقیل(ع)، شناخت قدر و حرمت روز عرفه را به ما بیاموز تا روزی مند از رحمت واسعه تو گردیم!

و آن گاه دهم ذی الحجه از راه می‌رسد و قربانگاه منا پر می‌شود از قربانی؛ به یاد اسماعیل باید بود یا مسلم بن عقیل(ع)؟ عید گرفت یا به اندیشه محرّم نشست؟ کاروان امام حسین(ع) در راه است؛ کاروانی که:

همه در دشت، تازه تر از گل

ص:۳۰۸

همه در باغ، میوه نوبر

پدران از تبار ابراهیم

مادران از قبیله هاجر

آری از دودمان ابراهیم

کعبه دل، بت شکن، به دوش تبر

عارفانِ قبیله عرفات

شاعران عشیره مشعر

مرحبا بر سلاله زهرا(س)

گو: فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانحَر(۱)

آری در عرفات هر کسی به دنبال یافتن معرفت است، اما امام و مقتدای معرفت جویان، پای در مسیری می گذارد که فرجامش کمال تمام معارف آسمانی و زمینی است و حج عاشقان طریق الی الله است؛ طریق عشق، طریق معرفت، طریق حق!

الف) عرفات امام حسین(ع)۱

الف) عرفات امام حسین(ع)(۲)

«ای حسین!

تو در این دشت چه خواندی که هنوز سنگ های جبل الرحمه از گریه تو نالانند؟

عشق را هم ز تو باید آموخت

و مناجات و صمیمیت را... و عبودیت را

۱- محمدجواد زمانی.

۲- جواد محدثی، زیارت، صص۴۶ – ۴۸.

و خدا را هم باید ز کلام تو شناخت

در دعای عرفه

تو چه گفتی؟ تو چه خواندی که هنوز

تب عرفان تو در پهنه این دشت به جاست

پهن دشت عرفان، وادی «معرفت» است

و به مشعر وصل است؛ وادی «شور» و «شعور»

دشت از نام تو عرفان دارد

و شب از یاد تو عطرآگین است

آسمان، رنگ خدایی دارد

و تو گویی به زمین نزدیک است

ای حسین،

ای زلال ایمان،

مرد عرفان و سلاح!

در دعای عرفه

تو چه خواندی، توچه گفتی کامروز

زیر هر خیمه گرم

یا که در سایه هر سنگ بزرگ

یا که در دامن کوه

حاجیان گریانند

با تو در نغمه و در زمزمه اند؟»

ب) عرفه؛ از نیاز تا نیایش۱

ب) عرفه؛ از نیاز تا نیایش(۱)

گویی خداوند قالب عرفات را از اشک و لحظه هایش را از دعا آفرید تا بالاترین نقطه برای دست‌یابی به ارزش های والا باشد!

سخن از مکانی نجیب و روزی شریف است؛ روزی که آدمی در نهایت غربت، غرق در حیرت، دست هایش را به سمت ملکوت آسمان می گشاید.

... آن هم روز عرفه بود؛ فرشتگان آسمان، عرفات را پرکرده بودند و «یا قدوس»گویان عطر افشانی می کردند.

آن روز «آدم(ع)» برای اولین بار در «عرفات» قنوت گرفت؛ قنوتی از جنس آیینه ها! آیینه هایی که پرتویی از وجود خداوندند.

آدم می خواند آیه آیه استغفار را، «حوا» تکرار می کرد و عرشیان آمین گویان همراهی می کردند و خداوند استجابت می کرد دعای اولین بنده نیازمند خود را.

... و باز هم آن روز، عرفه بود؛ فرشتگان در تمام آسمان صف کشیده بودند و تمام شاخه های آسمان را با نام زیبای خداوند می آراستند.

آن روز امام حسین(ع) در محرابی از اشک، رو به کعبه، پروردگارش را می خواند و عرشیان لحظه به لحظه غرق شنیدن عارفانه های او می شدند.

ستایش از آنِ خدایی است که قضایش را دفع کننده ای و عطایش را منع کننده ای نیست.

الهی، اینک من به سوی تو روی می کنم و به پروردگاری ات گواهی

ص:۳۱۱

۱- سیده طاهره موسوی، نشریه ماهتاب، ش ۲۲ و ۲۳.

می دهم و اقرار می کنم که آفریدگار من تویی و بازگشت من به سوی توست.

او بر فراز کوه ها زمزمه می کرد: «یا مجیب دعوه المضطرین!»

و انعکاس کلماتش تمام هستی را دربرمی گرفت.

و آن روز، روز عارفانه ترین نیایش از عاشقانه ترین نجوا بود. که نگاه افلاکیان را به خود دوخته بود.

او ایستاده زمزمه می کرد و امواج نور، دست هایش در بی کران کهکشان ها متبلور می شدند؛ آن گاه که نام خداوند را بر زبان می آورد و با ربناهایش، آسمان غرق نجابت صدایش می شد:

خدایا، من مشتاق توأم و به ربوبیت تو گواهم. معترفم که تو پروردگار منی و به درگاه تو و به سوی تو بازخواهم گشت.

خدایا، مرا چنان ترسان از خودت قرار بده، گویا تو را می بینم!

مرا به تقوای خود خوشبخت گردان تا از نافرمانی ات بدبختی نصیبم نگردد. الهی مرا خیر مقدر کن...!

خدایا، سپاس مخصوص توست که مرا آفریدی و شنوا و بینا گردانیدی.

خدایا من در توانگری خود، نیازمندم و چگونه در نداری خود، نیازمند نباشم؟!

ای پروردگار من، به راستی گناهانم زیانی بر تو ندارد و آمرزشت برایم، از عظمت تو نکاهد. پس به من عطا کن، آنچه را نکاهدت و بیامرز برایم، آنچه را زیانت نرساند.

ص:۳۱۲

امروز هم عرفه است؛ روز نیایش، روز شناختن خود و شناختن معبود است!

امروز می توان در عرفات صـدای مناجات های حضرت آدم(ع)، حضرت ابراهیم(ع)، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عاشقانه تر از همه، نجوای عارفانه امام حسین(ع) را شنید و با آنان هم‌نوا شد.

... و غروب نزدیک می شود تا دل را به آرامشی بی بدیل در سرزمین عرفات دعوت کند.

فصل هشتم: مشعر یا مزدلفه

اشاره

فصل هشتم: مشعر یا مزدلفه

زیر فصل ها

۱. مشعر، وادی شعور۱

اشاره

ص:۳۱۳

-۱

۱. مشعر، وادی شعور(۱)

عرفات را پشت سر می گذاری و پس از غروب آفتاب، از این سرزمین کوچ می کنی تا به مشعر برسی. بستری از انسان های سفیدپوش، با دل هایی روشن، این مسیر را طی می کنند تا شب را در مشعر بگذرانند.

آنجا وادی عرفان بود و اینجا موقف شعور است. از گذرگاه دل آگاه و عارف، می توان به عقل معرفت آموز و عرفان عملی رسی. عرفان، پشتوانه وقوفی شاعرانه و برخوردار از شعور است. آن که در عرفات، خود و خدای خود را نشناخته باشد، چگونه می تواند در مشعر، به ذخیره های شعور باطنی دست یابد و قرب خدا را در این وادی عرفان خیز درک کند؟

در شب مشعر، تا سحرگاهش کرامت و رحمت الهی همچو باران می بارد و تو باید جامِ جان را در زیر بارش بی وقفه رحمت قرار دهی تااز

ص:۳۱۴

۱- روح حج، ص۸۴ .

حیات دل و صفای جان لبریز گردی.

شب مشعر، شب یقین و تجلی باور و تمرین تعبد است. بر خاک خفتن و بر خاک زیستن و خاکی بودن را تمرین می کنی تا در روزهای دیگر هم از بند تن و دام نفس رها شوی. دست پر نیازت را بگشای: نغمه ای، ناله ای، یا ربی، گریه و اشکی، حال و صفایی، تضرع و انابتی ... .

هیهات که دیگر چنین شبی را شاهد باشی! خوشا آنان که با خطی از اشک، خط بطلان بر لوح گناهان می کشند!

اگر در این دشت ها به عرفان و شعور نرسیم، پس دیگر کی و کجا؟ همین امشب باید برای فردا که قربانگاه در پیش است، توشه برگرفت. فردا، عید خون، عید قربان است. باید برای قربانی کردن نفس خویش با تیغ خلوص و تعبد آماده بود، پس در آسمان پرستاره مشعر، بهتر می توان پیام حج را دریافت و با ستاره ها نجوا کرد.

... و صبحِ آن شب، هنگام طلوعِ خورشید، آن همه جمعیت از مشعر رو به منا حرکت می کنند تا عید قربان را آنجا برگزار کنند؛ سرزمین قربانی و عبادت و هجوم به نمادهای شیطان و زدودن آثار تعلق و وابستگی.

منا سرزمینی است به طول چند کیلومتر که میان دو رشته کوه قرار دارد؛ سرزمین مقدسی که انبیای الهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان شیعه و بزرگان و صالحان در آن وقوف کرده، خدا را عبادت کرده و به درگاهش اشک ریخته اند.

روز دهم تا دوازدهم ذی الحجه، رمی جمرات و قربانی و حلق و ...

ص:۳۱۵

انجام می گیرد. باز هم حاجی به مکه می رود تا دیگر بار طواف و سعی و نماز طواف به جا آرد و حج خویش را تکمیل کند.

الف) وقوف در مشعر الحرام۱

الف) وقوف در مشعر الحرام(۱)

«مشعر، به معنای محل درک و شعور(۲) و محل آگاهی و بصیرت است. «شب مشعر، شب اندیشه است؛ اندیشه درباره آنچه انجام دادی و انجام خواهی داد. شب مشعر، شب آرامش و سکوت است؛ شب تفکر درباره اسرار آفرینش است. انسان به دور از هیاهوی مظاهر دنیوی و به دور از دغدغه های روزانه، در این شب می اندیشد؛ در اشعار، علامت و نشان. و مشعر، یعنی محلی که شعار خدا و نشان خداجویی و خداخواهی در آن کاملاً پیداست».(۳)

چه روزها به شب آورده ام در این امید

که با وجود عزیزت، شبی به روز آرم(۴)

همه زیبایی های دنیا را کنار بزن و صورت خود را بر خاک این سرزمین مقدس بگذار و راز دل را بازگو کن تا روح و جانت تازه شود و نسیم کوی دوست را استشمام کنی.

«به گاه وقوف در مشعر، به خداوند تقرب جوی، در حالی که به او اطمینان داری و با صعود بر کوه مشعر، با روحت به سوی ملأ اعلی بالا رو!»(۵)

«شب مشعر، شب یقین و تجلی باور و تمرین تعبد است. خاکی بودن را

۱- معصومه عبدالحسینی، نگاهی عرفانی - اخلاقی به مناسک حج، صص ۶۵ - ۶۸.

۲- زارعی سبزواری، پرتویی از اسرار حج، ص ۱۴۱.

۳- حج، برنامه تکامل، ص ۱۵۷.

۴- سعدی.

۵- امام صادق(ع)، مصباح الشریعه، ج ۲۲، ص ۱۴۷.

تمرین می کنی تا در روزهای دیگر هم از بند تن و دام نفس رها شوی».(۱)

«آسمان مشعر سرشار از باران رحمت است. ابرهای برکات آنجا را فراگرفته است. کافی است که زائر، با دلی پاک و ضمیری آرام بر این سرزمین گام نهد. ابرهای رحمت او را فرا گرفته[اند]، آنچه در درون دارند، به او تقدیم می کنند. رحمت خدا در این سرزمین از ساحت لطف او می بارد و آسمان شادمانه به روی زائر خدا لبخند می زند. جوی سرافرازی و عزت در این دره جاری است و سنگ ریزه های رمی شیطان در این سرزمین، امید رحمت می دهد».(۲)

شب ظلمانی و غوغای مشعر

تداعی می کند صحرای محشر

سفیدی در سیاهی می زند موج

بوَد خاک بیابان هم معطر

«در زیر آفتاب، پیشانی برخاک نِه و «سجده کن» تا به خدا نزدیک تر شوی؛ زیرا تنها جایی که آدمی به خالق خویش نزدیک می شود، «سجده» است. شیطان سجده نکرد تا دور شد؛ تو سجده کن تا نزدیک شوی.

آنجا خود را شناختی، حال به مشعر برگرد تا بیندیشی، تا شعور خود را به کار بندی و بینا شوی به خدا!

چنان که حضرت صادق(ع) می فرماید:

«عبادت کنندگان سه دسته اند:

۱. گروهی که خدای عزوجل را ازترس عبادت کنند؛ این عبادت بردگان

۱- در حریم حرم، ص ۱۴۷.

۲- درسنامه اسرار حج، ص ۱۸۰؛ کافی، ج۳، ص ۱۳۱، ح۵.

است.

۲. مردمی که خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت کنند؛ و این عبادت مزدوران است.

۳. دسته ای که خدا را برای دوستی اش ستایش کنند؛ و این عبادت آزادگان و بهترین عبادت است».(۱)

ب) شب دهم، وقوف در مشعر۱

اشاره

ب) شب دهم، وقوف در مشعر(۲)

از صبح دهم تا دوازدهم - و به دلخواه، سیزدهم نیز - وقوف در منا.

در سرزمین عرفات و مشعر و منا، هیچ نشانه ای وجود ندارد که بتوان ورود و وقوف در آن را توجیه کرد. از عرفات تا منا، تنگه ای است به طول ۲۵کیلومتر که به دره های مکه می پیوندند.

این خط سیر متصل، نه از نظر طبیعی، نه از نظر تاریخی و نه از نظر مذهبی هیچ خصوصیتی ندارد. آنچه مسیر را به سه مرحله تقسیم می کند، یک قرارداد است؛ قراردادی فرضی برای تنظیم مراحل حج.

آنچه مسئله را حساس تر می کند، این است که در اینجا تکیه بر وقوف بود، یعنی که در عرفات اساساً هیچ کار دیگری جز وقوف نداشتی. در مشعر، فقط هفتاد سنگ ریزه از زمین برگرفتی و همین، و این نمی تواند علت وقوف در مشعر باشد و باید شب را تا طلوع آفتاب، آنجا وقوف می کردی.

در منا نیز تکیه بر وقوف است. روز دهم (عید قربان)، رمی و ذبح، هر

۱- کافی، ج۳، ص ۱۳۱، ح۵.
۲- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۹۹.

دو کار اصلی پایان گرفت؛ کاری که تا ظهر خاتمه می یابد، اما سه روز تمام را باید اینجا وقوف کنی!

وقوف چیست؟ وقوف، درنگ است؛ توقفی گذرا درگذر، نه ماندن، نه سکون، نه سکونت، نه اقامت ...، که درنگ! یعنی که در راهی، در حرکتی، و در میانه منزل، شبی، روزی می ایستی و می گـذری. در این سه منزل نیز تو رهگذری، مسافری حاجی ای، آهنگ رفتن به سویی داری؛ زمانی، با کاروان، منزل می کنی و سپس کوس رحیل که برخاست و کاروان که کوچ کرد، با کاروان به راه می افتی و منزل را به سوی منزلی دیگر ترک می کنی.

ورود است و توقفی و سپس کوچ! روز را در عرفات، شب را در مشعر، و با آفتاب عید، در منا، و در منا وقوف!

سه روز، که منا نیز آخرین منزل نیست، مقصد نیست.

پس این سفر کی به نهایت می رسد؟ سرمنزل این کاروان کجاست؟

هیچ گاه! هیچ جا ... .

پس به کدام سو روان است؟

به سوی خدا.

تا به کی؟ تا به کجا؟ قرارگاه نهایی کجاست؟

خدا مطلق است، ابدیت است؛

حرکت به سوی زیبایی مطلق، علم مطلق، قدرت مطلق، خلود مطلق، کمال مطلق!

حرکتی ابدی، بی قرار، بی نهایت.

«وَ إلی اللهِ المَصیر»(۱)

که در این سفر، خدا منزل‌گاه نیست، جهت است! در ما همه چیز، درگذر است و در تعبیر و در مرگ، تنها جهت، ثابت است و تنها حرکت، لایتناهی است:

«کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إلّا وَجهُه!»(۲)

از کعبه سر زدیم و بی درنگ به عرفات آمدیم و از عرفات، مرحله مرحله، اکنون به سوی کعبه بازمی گردیم:

«إنّا للهِ وَ اِنّا إلیهِ راجِعون!»(۳)

همه جا سخن از حرکت است؛ حرکتی ذاتی (گشتن) و حرکت انتقالی (بازگشتن). و همه جا سخن از «الیه» است و هیچ گاه نه «فیه»!

این است که حج، آهنگ مطلق است.

این است که اینجا سفر نیست؛ که سفر را نهایت است. زیارت نیست؛ که زائر را مقصدی است. حج است، آهنگ مطلق، قصد مطلق، مقصود هست و مقصد نیست!

و این است که در منا رهایت می کند، و این است که در بازگشت از عرفات، به کعبه نمی رسی، تا پشت دیوار مکه می آیی؛ که قرب هست و نیل نیست!

پس حج، از کعبه تا عرفات رفتن است و از عرفات، به سوی کعبه تا منا

۱- نک: فاطر: ۱۸.

۲- نک: قصص: ۸۸.

۳- نک: بقره: ۱۵۶.

بازگشتن!

و در بازگشتن به سوی کعبه، به سوی خدا، سه مرحله است.

پس اینجا، سخن از سه سرزمین نیست؛ عرفات و مشعر و منا، سه مکان نیست، رمزی از سه مرحله است. آنچه مرا به کشف این راز کشاند، این بود که دیدم در مکان این سه منزل، هیچ نیست، هرچه هست، در وقوف در این سه منزل است.

در اینجا نیت عمل نمی کنیم، نیت وقوف می کنیم.

پس اصل، سه مکان نیست، سه وقوف است.

از کجا بفهمیم که معنای این سه وقوف چیست؟

خدا خود، این سه مرحله را نام داده است.

اینهاست نام هایی که از آسمان فرود می آید:

عرفات، سخن از شناخت است؛ علم،

و مشعر، سخن از شعور است؛ فهم،

و منا، سخن از عشق است؛ ایمان.

از کعبه ناگهان در عرفات: «إنّا لِلّه»

و از عرفات به سوی کعبه، منزل به منزل، در بازگشت: «إنّا للهِ وَ اِنّا إلیهِ راجِعون»!

پس عرفات، آغاز است؛ آغاز آفرینش ما در این جهان!

در قصه آدم (آغاز خلقت انسان، پیدایش نوع بشر بر روی زمین) می گویند: پس از هبوط (آغاز زندگی آدمی بر روی خاک) در اینجا برای نخستین بار، آدم و حوا یکدیگر را بازشناختند.

ص:۳۲۱

وادی محسر(۱)

تنها، چشم انتظار طلوع باشید،

تنها، آفتاب دهم،

تنها، طلوع عید!

شگفتا!

از مرز منا تا پایگاه ابلیس ها فاصله است. از ورود به منا تا رسیدن به جبهه فاصله است. عید را در خروج از جبهه باید گرفت؛ پس از شکست ابلیس ها، پس از پیروزی، پس از رمی جمرات!

و تو برادر، ملت توحید را بنگر، سنت این قوم را ببین!

عید را، نه در شکست دشمن، نه در پیروزی دوست، که پیش از آغاز نبرد، پیش از رسیدن به صحنه عید می گیرد.

یعنی پیروزی را هنگامی به دست آورده ای که تصمیم گرفته ای

یعنی که به مرز منا پا گذاشته ای؛ فاتحی!

و ... چه می گویم؟

چه دشوار است فهمیدن این ملت آسان!

و چه پیچیده، این امت ساده!

یعنی که هرگاه زمانش برسد، پیروزی.

چه زمان، پیروزی می رسد؟

اگرشب را در مشعر، به تأمل و تدارک، به صبحِ عید آورده باشی...،

۱- حج؛ تحلیلی از مناسک حج، ص۱۳۳.

نه، نه! اساسی ترین اگرها را نگفتم. این حج، مثل طبیعت است؛ خود اسلام است، اسلامی نه با کلمه، که با حرکت بیان می شود: یک پدیده مشابه!

هر چه در آن به غواصی فرو روی، به انتها نمی رسی؛ لایتناهی است، به اندازه ای که بفهمی، معنا دارد. فقط کسی می تواند مدعی باشد و همه اش را می فهمد که هیچش را نفهمیده است!

اگرهای اساسی را از قلم انداختم:

اگر در موسم آمده باشی!

اگر در میقات حضور یافته باشی!

اگر احرام پوشیده باشی!

و ... چه می گویم؟

«تو» کیستی؟

«من» کیستم؟

«فرد» هیچ کاره است.

قرآن از مردم سخن می گوید، نه از فرد.

چه زیباست کلمه ای که به کار می برد: «الناس!»

اسم مفرد ندارد؛

دست خدا، در «جماعت» است.

رمی جمرات۱

رمی جمرات(۱)

سه پایگاه پشت سر هم؛ هر یک به فاصله چند صد متری، در طول یک خط

۱- همان، ص ۱۴۱.

مستقیم، یک مسیر، – و امروز، شارع ملک – هر کدام یک ستون یادبود، یک مجسمه، یک بنای سمبلیک، یک بت!

هر سال، رویشان را سفید می کنند.

الله اکبر! چه پر معنی!

سپاه مهاجم به تنگه می رسد؛ جمرات در دست و آماده.

به بت اول می رسی، (جمره اولی)،

مَزَن بگذار!

به بت دوم می رسی، (جمره وُسطی)،

مَزَن، بگذار!

به بت سوم می رسی، (جمره عُقبی)، مگذر، بزن!

چرا؟

مگر نصیحت گران عاقل و باتجربه، معلم ها، آدم های منطقی که آدم را راهنمایی می کنند، نمی گویند: آهسته، یواش، به تدریج، به ترتیب، منظم ...؟

اما اینجا ابراهیم فرمان می راند: در نخستین حمله، آخری را بزن!

زدی؟

آری!

چند ضربه؟

هفت ضربه.

حتماً می خورَد؟

حتماً.

به پا و شکمش زدی؟

نه.

به پشتش زدی؟

نه.

درست بر سرش؟ بر صورتش؟ رویاروی؟

آری.

تمام است!

نبرد پایـان یـافته است. آخری که افتـاد، اولی و دومی دیگر قادر نیسـتند بر روی پای خود بایسـتند؛ این آخری است که اولی و دومی را برپامی دارد.

از جبهه آخری باز می گردی؟ جز قربانی، کاری نداری، اعلام فتح کن!

آخرین پایگـاه که سـقوط کرد، پیروزی. جشن پیروزی بگیر، از احرام بیرون آی، لباس زنـدگی بپوش، عطر بزن، آرایش کن، آزادی، انسانی، بر منا چیره ای، فاتح ابلیسی.

چه می گویم؟

[بلکه] ابراهیمی!

اکنون تا آنجا رسیده ای که می توانی در راه او، اسماعیلت را قربانی کنی.

ج) حج اکبر(۱)

پس از دور کردن شیطان، اینک زمان انجام حج اکبر است.

باز هم منا به یاد خواهد آورد زیباترین حماسه تاریخ را!

حاجیان می خواهند به شکوه آن روز، درس بندگی را مرور کنند.

مرور کنند، آن روز را که آسمان به تماشای عبودیت ابراهیم(ع) نشسته

۱- سیده طاهره موسوی، نشریه ماهتاب، ش۳، ص ۲۰.

بود.

وقتی که قدم های ابراهیم(ع) لحظه به لحظه زمین را به تواضع وامی داشت و کاینات، محو دستان ابراهیم(ع) شده بود.

آن گاه که ابراهیم(ع) تصویر نابی از رستگاری می ساخت.

هشتم ذی الحجه بود. رؤیایی صادقانه او را به دستور آسمانی پروردگارش می خواند.

نهم ذی الحجه شد. و ابراهیم(ع) در عرفات، در رؤیایی صادقانه به قربانگاه رفت و قربانی اش را به خداوند هدیه کرد.

او با نهایت اخلاص سر بر آستان اطاعت از پروردگارش می گذارد.

اما این اخلاص حاجیان امروز، با حاجی دیروز تفاوت دارد؛ اینها چیزی غیر وابسته از خود را قربانی می کنند و او فرزندش را که بخشی از وجود او بود، به مسلخ برد.

او اسماعیلش را عاشقانه به مسلخ می برد؛ عشقی که پاک ترین انسان ها از سلسله او می بایست به ظهور برسند.

ابراهیم(ع) همان بزرگ مرد امتحان های سخت الهی بود. این بار نیز خداوند می خواست با آزمون بندگی او را بیازماید.

او بت شکن بود و این بار نیز باید بتی به نام «شیطان» را می شکست.

شیطانی که به نفس او هجوم می بُرد و مدام دم از دل سردی می زد.

و او دل سرد کرد شیطان را!

و شیطان باری دیگر رانده شد.

ص:۳۲۶

و امروز ما و تمام حاجیان به شکرانه این پیروزی شادمانی می کنیم.

عید قربان، حج اکبر بر تمام آنان که می خواهند ابراهیم وار شیطان را ناامید گردانند، مبارك باد!

فصل نهم: منا

اشاره

فصل نهم: منا

زیر فصل ها

۱. سرزمین منا(۱)

۲. مسجد خَیْف

۳. مسجد کوثر(۲)

۴. عید و قربانی(۳)

۱. سرزمین منا۱

ص:۳۲۷

-۱

-۲

-۳

۱. سرزمین منا(۱)

فلق صبح، تحویل شب را به روز اعلام نمود. بانگ اذان از دل وادی مشعر برخاست. در اینجا بانگ اذان، فرمان بیداری، هشیاری، به صف درآمدن یا کوچ نمودن است.

پس از نماز، صفوف به حرکت آمدند. ما منتظر آفتاب بودیم. همین که آفتاب بر قله کوه رخ نشان داد، فرمان حرکت (برای ما) است.

خیز شتربان! که دمید آفتاب

وقت رحیل است نه هنگام خواب

تا نگری از همه وامانده ای

قافله رفته است و تو جا مانده ای

هرکه از این قافله غافل شود

همچو منِ دل شده بی دل شود

سراسر بیابان، از سواره و پیاده و شتر و گاو و گوسفند موج می زند. همه

۱- به سوی خدا می رویم، ص۲۰۶.

به سـمت منا در حرکتند. منا مانند عرفات ومشـعر، بیابان خالی نیست. در طول دو دیواره کوه و اطراف آن، خانه ها و دکان ها ساخته شده که در ایام حج این خانه ها را به حجاج اجاره می دهند، ولی بیشتر حجاج این سه روز ایامِ تشریق را زیر چادرها به سر می برند. در خلال رشته های کوه، چادرها زده شد، به طوری که از بلندی هم مواقف حجاج دیده نمی شود، مگر از بالای کوه.

یک قسمت از چادرها در شیب کوه هایی است که از سه طرف به کوه و رشته های آن محصور شده است.

۲. مسجد خَیْف

اشاره

۲. مسجد خَیْف

این مسـجد همـان مسـجدی است که پیغمبر در این مسـجد برای مردم سـخنرانی کرد و فرمود: خداونـد، بلنـدمرتبه و نیکومرتبه گرداند بنده ای را که سـخنم بشنود و در گوش گیرد و به کسانی که نشنیده اند، برساند. ای مردم! حاضران به غایبان برسانند؛ زیرا بسا حامل علمی که دانشمند نباشد و بسا رساننده علمی که به داناتر از خود رساند. سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی به آن خیانت نکنـد: خالص کردن عمل برای خـدا، خیرخواهی پیشوایان مسـلمانان و همراه بودن با جماعت ایشان؛ زیرا دعوت مسلمانان، افراد دنبال سرشان را فراگیرد. مؤمنان همه برادرند، خونشان برابر است و یک دستند.(۱)

این همان مسجدی است که گفته اند هفتاد پیامبر در آن نماز خوانده است.

این همان مسجدی است که شاهد تکامل هزاران نفر در سفر حج است.

۱- اصول کافی، ج۲، ص۲۵۹.

این همان مسجدی است که شاهد خداحافظی واپسین پیامبر با حج حجه‌الوداع - با مکه، شهر خدا و؛ کعبه، خانه خدا بوده است.

مسجد خیف همان مسجدی است که گفته اند رسول گران قدر اسلام خطبه حجه الوداع را در آن خوانده است؛ همان روزی که با اندوه تمام، از حج، از مکه، از زادگاه شریف و جایگاه خاطراتش خداحافظی کرد؛ چنان تلخ که می توان گفت آن روز، آسمان و زمین مکه و خشت خشت حرم مقدس از بغض اندوه به خود پیچید، اندوهی که هنوز هم گلوگیر دیار مقدس است تا با ظهور موعود، به شادی دوباره بنشیند. ان‌شاءالله!

حجه‌الوداع۱

حجه‌الوداع(۱)

سخنانش این بار از جنسی دیگر بود، پیامبر مهر و تبسم، گویی این بار از محنت و فراغ سخن می گوید. ایستاد و امت خود را نگریست و با بیانی سوزناک آنان را به وحدت و یک پارچگی فراخواند. چنان با عظمت سخن می گفت که گویی هنوز هم وام‌دار امت است. او تمام تلاش خود را فقط جهت رضای خدای تعالی انجام داده بود و هیچ گاه بابت زحماتش مزدی از امت خود نطلبید. تنها به دو چیز مسلمانان را توصیه فرمود: اینکه پاس قرآن مجید - کتاب جامع آسمانی - را داشته باشند و درباره خاندانش یعنی؛ حضرت علی(ع)، فاطمه(س) و دو فرزند بزرگوارش، ائمه معصوم(ع) و اطاعت از آنها کوتاهی نکنند؛ که دین حق، تنها با قرآن و عترت پایدار می ماند و تاکنون نیز مانده است. آن روز، پیامبر عزیز که گویی خود بهتر

۱- متن از نگارنده اثر.

می دانست این حج، حجه‌الوداع او خواهد بود، لب به سخن گشود و به حاجیان و مجاوران چنین فرمود:

ای مردم، من پیش از شما به عالم دیگر پرواز می کنم و شما پس از من خواهید آمد و در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد. بدانید که آن هنگام از شما می پرسم درباره کتاب خدا و بازماندگان من چه کردید و چگونه رفتار کردید. اینک ببینید باید با آنها چگونه رفتار کنید که خشنودی مرا به دست آورده باشید؛ زیرا خدای مهربان و دانا به من خبر داده که این دو یادگار هیچ گاه از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض مرا دریابند و من هم از خدا همین معنا را درخواست کردم و او هم چنین موهبتی را به من کرامت فرمود.

اکنون متوجه باشید که دو یادگار من، کتاب خدا و اهل بیت من هستند. در هیچ امری بر ایشان پیش‌دستی نکنید؛ که از یکدیگر جدا و پراکنده می شوید و از دستورهایشان سرپیچی نکنید؛ که هلاک می گردید و سخن به آنها نیاموزید [به آنها فخر نفروشید]؛ که آنان از شما داناترند.(۱)

۳. مسجد کوثر۱

۳. مسجد کوثر(۲)

مسجد کوثر، مسجدی است که در آن سوره گران قدر کوثر، از دل اهورایی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله جوشید و سروش آسمانی، جبرییل امین(ع)، آن را در حریر سبز وحی به همراه یگانه کلمه گوهر آیینِ «قرآن» به دستان مهرآفرین حضرتش سپرد.

۱- ارشاد، ص۱۶۳.

۲- متن از نگارنده اثر.

کوثر، یگانه کلمه ای که تنها یک بار در قرآن آمده و آن چنان بشکوه است که خداوند فرموده: «انّا اَعطَیناکَ الکوثَر؛ ما تو را عطای بسیار بخشیدیم». (کوثر: ۱)

کوثری که ترجمان حقیقت قرآن و ولایت بوده و هست.

کوثری که ترجمان حدیث ثقلین و تفسیر «بَقیهَ اللهِ خَیرٌ لَکُم اِن کُنتُم مُؤمِنینَ» است.

کوثری که چشمه شریعت و حقیقت است.

کوثری که آیینه حضور و بشارت ظهور بوده و هست.

اما افسوس از مسجد کوثر که همچون مسجد فاطمه(س)، مسجد ابوذر، مسجد بلال و همانند مسجد حدیبیه و مسجدالنحر به کتاب های تاریخ سپرده شده اند؛ همان گونه که خانه بانوی اول اسلام، حضرت خدیجه کبری(س) سپرده شد.

آری، تاریخ و کتاب هایش و برگ برگ نازک و شکننده اش جایگاه بسیار خوبی برای مکان های مقدس است؛ مکان هایی که عظمتشان نه تنها از زمین زدودنی نیست، بلکه زمین به واسطه وجود آنها هنوز به خود می بالد و نفس می کشد.

اینک مسجد کوثر، خانه زهرا(س)، خانه خدیجه(س)، دل های مردمانی است که از شرق و غرب جهان می آیند، آرزو به همراه می آورند و در سرزمین منا (سرزمین آرزوها) با یاد پیامبر و خدیجه(س) و فاطمه(س) و علی(ع) آرزوی برآورده می روند.

۴. عید و قربانی۱

ص:۳۳۲

۴. عید و قربانی(۱)

«حالا دیگر عید توست. اجازه شادی داری. تیغ را به دلاک بده تا موهایت را بتراشد و به زمین بریزد. موهای چرب و زمخت و ژولیـده ات را که غبـار زبر و خشـک عرفات و مشـعر و منا را به خود گرفته و در جریان عرق شور و چرکین بـدنت، گِل آلود شده و با شوره های چرب و چیلی و ماسیده سرت دست داده است. تیغ را می دهم به دلّاک. اینجا همه دلّاکند، منتها خودشان باید از احرام خارج شده باشند.

در آغـاز، درخواست هـای حضـرت ابراهیم(ع) [به] هنگام ساختن خانه بیان شـد. ابراهیم آنچه برای خود و فرزنـدش خواست، این بود که «هر دو را مسلم گرداند.» این، آن کمال و مطلوبی بود که ابراهیم می جست. با این همه امتحانات سختی که در راه خـدا داد، هنوز خود را «مسـلم» محض نمی دیـد. این انـدیشه در خاطرش بود تا خواب دیـد که باید به دست خود فرزندش را ذبح کند»!(۲)

پیرمردی سال‌خورده بایـد یگانه فرزنـدش را که وارث روح و جسم خود است، به دست خود ذبـح کند. آزمایشـی است طاقت فرسا! از وطن و هستی و خانمان دل کندن و در میان آتش سوزان رفتن، برای ابراهیم بسـیار آسان بود. اما فرزند به دست خود قربان کردن آسان نیست!

چون به فرزند امر خدا را ابلاغ کرد، فرزند گفت:

«یا أَبتِ افعَل ماتُؤمَرُ سَتَجِدُنی اِن شاءَاللهُ مِنَ الصّابرِینَ».(۳)

کارد و طناب برداشت و در میان پیچ و خم این دره ها، دور از چشم

۱- رحیم مخدومی، سفرنامه یار کجاست، ص۱۴۳.

۲- به سوی خدا می رویم، ص۲۰۹.

۳- نک:صافات: ۱۰۲.

مادر و هر بیننده ای، با فرزند عزیزش به راه افتاد. فرمان و اراده حق چه اندازه باید بر نفس و اراده و عضلات، حاکم و مسلط باشد که توفان عواطف پدری و فرزندی وحبّ ذات و بقا، دست ابراهیم و دل اسماعیل را نلرزاند! اراده و قلب و عواطف و عضلات و گردن، همه در مقابل اراده حق تسلیمند!

دست و پای فرزند عزیز را با طناب، و چشمان سیاهش را با دستمال بست و کارد تیز برگلویش نهاد:

«فَلَمّا أَسلَما وَتَلَّهُ لِلجَبِینِ، وَنادَیناهُ أَن یا اِبراهیمُ قَد صَدَّقتَ الرُّؤیا...».(۱)

مقصود، همین تسلیم محض در برابر اراده و فرمان حق بود. خواب، برای ظهور همین حقیقت بود، در عالی ترین و مهیب ترین صورت! پس خواب را که از رؤیای صادقه و ظهور نفسی ابراهیم بود، در خارج آن طور که باید، صدق داد (قَدصَدَّقتَ الرُّؤیا!) و گوسفند فدای اسماعیل گردید.

کسانی حق دارند مادون را فدای خود کنند؛ فدای مافوق شوند. دیگران به ناحق حیوانات را قربانی خود می کنند. فداکاری و فدا شدن، ناموس بقا و کمال است. عناصر، در جسم نباتات فدیه و فانی می شوند تا خود را به صورت برتری می رسانند. نباتات در هاضمه حیوانات و حیوانات قربانی انسان می شوند. انسان در اراده حق باید فانی شود و برای خیر کلی قربان گردد تا به صورت عالی کمال درآید.

از پای تا سرت همه نور خدا شود

چون در ره خدای تو بی پا و سر شوی

این فدا کردن خود و قربانی شدن در راه خدا آن گاه محقق می شود که

۱- نک: صافات: ۱۰۳- ۱۰۵.

همراه با مبارزه با باطل و ناحق باشد. اوهام مختلف شیطانی که مردم را به عقب می کشد و بت هایی که به صور گوناگون در سر راه کمال انسان قرار می گیرند، موانع رسیدن به حقند. در مبارزه با این موانع، پیروزی و شهادت، هر دو برای کمال فردی و اجتماعی، فتح است. اگر تمام همت ها و قدرت های مردمان هم فکر و خداپرستی که به معارف حقّه (عرفات) آشنا شده اند و دارای شعور و مسئولیت اجتماعی (مشعرالحرام) گردیده اند؛ برای طرد شیطان ها و از میان بردن بت ها متمرکز شود، گرچه با انداختن چند سنگ ریزه باشد، همه شیطان ها عقب نشینی می کنند و همه بت ها از جبروت خود طرد می گردند. آن قدر سنگ ریزه اطراف این برج ریخته است که اگر بت مجسمی بود، خرد شده بود و اگر متحرک بود، نمی توانست از جای خود بجنبد!

اینجا را جمره اخری یا جمره عقبه می گویند. بالای این محل گردنه «عقبه» و پشت آن در سینه کوه دره های موحّش خشک و سیاهی است. در خلال این دره ها و پشت این گردنه، یک حادثه بزرگ تاریخی روی داد که جهان را به صورت دیگری درآورد:

سال دوازدهم بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که دوازده نفر از اهل مدینه در موسم حج، نیمه شب با آن حضرت به این ایمان و جهاد بیعت کردند و مصعب بن عمیر را به عنوان نمایندگی از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله به یثرب بردند.

در سال بعد (سال سیزده بعثت) در ایام تشریق، نیمه شب که مردم در خواب بودند، آهسته و بااحتیاط ۷۲ نفر مرد و دو نفر زن یثربی مسلمان، در

میان یکی از دره ها با پیامبر بیعت کردند و عباس بن عبدالمطلب که هنوز اسلام نیاورده بود، در اطراف دیده‌بانی می کرد. در اینجا بود که هسته مرکزی حزب الله در دنیای شرک بسته شد و مواد و برنامه کار تنظیم و سامان گرفت».

فصل دهم: منطقه حجون

اشاره

فصل دهم: منطقه حجون

زیر فصل ها

۱. قبرستان ابوطالب(کوه حجون)۱

اشاره

ص:۳۳۶

-۱

-۲

۱. قبرستان ابوطالب(کوه حجون)(۱)

ارزقی می نویسد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، در سفر به مکه، به خانه های مکه پای نگذاشت و هر گاه طواف ایشان تمام می شد، به منطقه بالای مکه در حجون می رفت و در خیمه هایی که برای آن حضرت برپا کرده بودند، اقامت می کرد و از همان جا به مسجدالحرام می آمد و برمی گشت.

در دهانه حجون در شمال شرقی مکه، دره ای معروف به نام شعب ابی دبّ وجود دارد. ابی دب، مردی از قبیله ابن عاصر است که چون ساکن آن دره بود؛ این مکان به نام او نام گذاری شد.

این دره، شعب خزارین یعنی دره قصابان، شعب یا جنه‌المعلاه یا معلّی نامیده می شود.

۱- حریم یار (ویژه عمره مفرده)، ص۶۴.

این قبرستان یکی از زیارت گاه های مسلمانان در مکه به شمار می آید که نام دیگر آن، مقبره بنی هاشم و قبرستان ابوطالب است.

قبرستان ابوطالب از دو قسمت مجزا تشکیل شده است و با نرده های آهنی از همدیگر متمایزند. پیش از این قبور اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله بارگاه و گنبدی داشتند که متأسفانه در حال حاضر تخریب شده است.

عبدالمطلب یکی از چهره های بسیار مهم و باشخصیت مکه بود که در میان مردم نفوذ فراوانی داشت و به مدت دو سال سرپرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله را عهده‌دار بود. او در این قبرستان مدفون است. حضرت ابوطالب یکی دیگر از چهره های شاخص و مهمی است که در برابر انواع تهدیدهای قریش حاضر به تسلیم نشد و آشکارا از رسول گرامی حمایت می کرد. فرزندانش علی و جعفر نیز از آغاز بعثت در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. مزار شریفش در این قبرستان، زیارتگاه شیعیان است.

حضرت خدیجه(س) همراه فرزندش حضرت قاسم بن محمد صلی الله علیه و آله - نخستین مولود خدیجه(س) - دیگر شخصیت مدفون در قبرستان ابوطالب است، خدیجه(س) زنی فداکار و ایثارگر و نخستین زن مؤمن به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پیامبر خدا همیشه از او به نیکی یاد می کرد. قبر خدیجه(س) بقعه ای داشت که سعودی ها آن را تخریب کرده اند.

در کنار قبر حضرت خدیجه(س) شانزده تن از اشراف مدفونند و موقعیت قبر حضرت خدیجه نزدیک قبور ابوطالب و عبدالمطلب است.

ص:۳۳۸

الف) یادمان وفات حضرت خدیجه(س)۱

الف) یادمان وفات حضرت خدیجه(س)(۱)

آفتاب، در حصار ابرهای تیره، به انتظار نفس های واپسین نشسته بود و یاران افسرده از غم، شاهد سوزناک ترین خاطره زندگی بودند!

آن روز، در شِعب ابی‌طالب(ع) کسی به فکر گرسنگی و گرما نبود؛ همه دل ها در شعله های نبود حضرت خدیجه(س)، آن بانوی بانوان مکه، می سوخت. غمی جانکاه بر سینه پیامبر سنگینی می کرد؛ غم فراق خدیجه! بانویی که وفادارترین همسر و یاور پیامبر در اجرای دستورهای الهی بود؛ بانویی که سخاوت، شرمنده اخلاص او و اخلاص، دریوزه سخاوتش بود. بانویی که پیامبر رحمت و عشق، هیچ گاه نتوانست فراموشش کند؛ بانویی که شرافت، آیینه رفتار او و نجابت، نشانه شرافتش بود؛ بانویی که خداوند، وجودش را مایه پیوند «امامت و رسالت» قرار داده بود؛ بانویی که همسری چون پیامبر و دختری چون زهرا(س) و نوادگانی چون ائمه هدی داشت، و بانویی که بهشت، از همسایگی او به خود می بالد و زمین، در سخاوت و کرامت و شهامت و شرافت، بانویی نظیر او به خود ندیده است!

واپسین نگاه حضرت خدیجه(س)، نشانه آینده ای سخت برای حضرت پیامبر بود. آه! چه سخت است غربت؛ غربت از دست دادن وفادارترین عزیز. پیامبر گویی وجودش را، دلش را و آرزویش را به خاک می سپارد؛ شانه هایش از شدت اندوه، قطرات اشک را همراهی می کردند.

عبایش را بر تاریکی قبر پوشانیده و نگاه بارانی اش را به سمت آسمان

۱- سید علی اصغر موسوی، اشارات، ش۵۴، ص۱۰۳.

گرفت... .

هر که را با غنچه این باغ، کردند آشنا

همچو بوی گُل، به آه بی کسی پیچید و رفت

گوهر اشکی که پروردم به چشم انتظار

در تماشای تو از دست نِگه، غلتید و رفت

صبح تا طرز بنایِ عمر را نظّاره کرد

رایتِ دولت، به خورشید فلک بخشید و رفت!(۱)

«أَلسَّلامُ عَلَیْکِ یا خَدِیجَهُ الْکُبْری!»

درود بر تو و تربتی که تو را در بر گرفت، ای بانوی سخاوت و عشق!

آسمان، شرمنده کرامت توست و زمین، آستان بوسِ شرافتت.

زیارت ما را هم بپذیر بانو!

ب) وفات حضرت ابوطالب(ع)

ب) وفات حضرت ابوطالب(ع)

یادمان عام الحزن(۲)

«ابوطالب بودی و سید بطحا.

بزرگ قریش بودی و قبله قبیله.

آن هنگام که آفتاب رسالت پیامبر طلوع کرد و همه از محمد صلی الله علیه و آله بریده بودند و اسلام، غریب و تنها مانده بود، تنها تو بودی که از حال رنجور و

۱- دیوان بیدل دهلوی، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲- محمد کامرانی اقدام، اشارات، ش۵۴، ص۹۰.

خسته پیامبر آگاه بودی.

تنها تو بودی که مرهم پنهان ترین اشک های پیامبر بودی.

تنها تو بودی که از راه باریکه ستاره دنباله دار اشک، به دنبال پیامبر می دویدی و می گفتی: «برو پسر برادرم و هرچه دوست می داری بگو. به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی وا نمی گذارم!»

تنها تو بودی که فرزندت علی(ع) را به فداکاری و جان بازی در راه آسایش پیامبر امر می نمودی و وصیت.

ابوطالب! نامت آرام بخش زخم های پیامبر بود و در گوشه گوشه خلوت نگاه پیامبررد پای مهربانی تو موج می زد و موج.

پدری بودی با عاطفه و صحابه ای بودی صادق؛ صادق تر از صبح برآمده از مکه.

چهل و دو سال ایستادی و وفاداری را با ذره ذره خویش نشان آفتاب مهر محمد صلی الله علیه و آله دادی.

چهل و دو سال، پا به پای پیامبر شکفتی و شکستی. چهل و دو سال، همه همهمه ها و هراس ها را زیر سؤال بردی و تنها به نگاهِ پیامبر جواب دادی و جرئت را با حنجره سالخورده خویش فریاد زدی.

قبله قبیله بودی، اما وقتی باور بارانی پیامبر در وجودت بارید، قبله ات عشق شد و عشق.

آن زمان که همه از بیراهه ها راه می بریدند و اسلامِ غریب و تنها، هدف هیاهوی هزار دستان هزار رنگ بود، صدای تو جانی تازه بر پیکر پیامبر

دمید.

ابوطالب! این تو بودی که حضورت دل گرمی یاران بود و نَفَسَت برآمده از عطر شکفتن گل های محمدی صلی الله علیه و آله .

لبانت در بارانِ نرم و پیوسته بهاری، گلستانی بود که به پوست خشک جاهلیتِ رایج جوانه زد و رویید. شانه هایت امتدادی بود که پیامبر می توانست به آن تکیه کند و در پناه آن، یادآور مهربانی تو باشد و از جان گذشتگی تو.

و عام‌الحزن، ناگهان ترین نگرانی پیامبر بود که داغ های همیشگی را به او بخشید.

عام‌الحزن، یک سال نبود، که یک عمر اندوه بود و دنیایی درد.

عام‌الحزن، کوچ مهربانی بود و غروب دل گرمی ها.

عام‌الحزن، سال ازدحام دل تنگی بود و ازدیاد خون دل خوردن؛ سال سکوت کلمات بود و سال شیون شکوفه ها.

عام‌الحزن، سال هجرت تبسم های پیامبر بود.

عام‌الحزن، سال پژمردن آفتاب امید بود و افسرده شدن آفتاب گردان ها.

عام‌الحزن، سال غروب دل خوشی های ساده پیامبر بود؛ سالی که آفتاب عمر ابوطالب، بوسه بر بام بهار زد و کوچید».

۲. مزار گم‌نام شهدای فخ۱

۲. مزار گم‌نام شهدای فخ(۱)

گویی مکه می خواست برای همیشه به یاد حسین(ع) باشد؛ «حسین بن علی(ع)»!

ص:۳۴۲

۱- متن از نگارنده اثر. برای مطالعه بیشتر در این باره نک: آثار اسلامی مکه و مدینه، ص۱۶۶.

حسینی که هم خودش و هم قیامش جاودانه ترین واژه از واژگان دفتر تاریخ است. اما سَرور شهیدان «فخ» همان حسین بود که خون علی(ع) در رگ داشت؛ علی، علی(ع)، اسدالله غالب، میرلافتی و درهم شکننده دشمنان و سَرور شهیدان فخ نیز فرزند او بود، البته از فرزندان و نوادگان حضرت مجتبی(ع). همچون عموی بزرگوارش سَرور شهیدان - سیدالشهدا(ع) - بر حکومت ستمگرانه هادی عباسی در سال ۱۶۹ هجری شورید و همانند ایشان به همراه یاران و اصحاب خویش در کربلای فخ حماسه ای دیگر آفرید، حماسه شهادت!

و خاک فخ در مکه، برای ابد سوگوار حسین بن علی(ع) شد؛

سوگوار سیدی از آل طاها، سیدی بزرگوار از فرزندان شهادت!

همان کسی که حتی شهادتش را حضرت جبرییل(ع) چنین به پیامبر خبر داد:

«ای محمد، مردی از فرزندان تو در اینجا کشته می شود که اجر شهیدِ همراه او، اجر دو شهید است».(۱)

وقتی زائران به منطقه فخ می رسند، آشوب کربلا در دل ها می جوشد و یاد سَرور شهیدان فخ، حضرت حسین بن علی بن حسن بن حسن مجتبی(ع) دل ها را به کربلای معلّی می برد و دل به تپش می افتد:

یا حسینُ یا حسینُ یا حسین(ع)!

فصل یازدهم: وداع با حج

اشاره

فصل یازدهم: وداع با حج

زیر فصل ها

۱. وداع با مکه

۲. نیایش

۱. وداع با مکه

۱. وداع با مکه

ص:۳۴۳

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۳۶۷؛ آثار اسلامی مکه و مدینه، ص۱۶۶.

وداع با حج، وداع با مکه(۱)

همـان گونه که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله ، سال دهم هجری با زادگاهش مکه و مردمان حاضـر در حـج وداع کرد تا از «حجهالوداع» به «حجهالبلاغ» بپردازد، ما نیز با حـج و سـرزمین آرزوهای مقدس وداع می کنیم.هرچند خداحافظی از خانه خدا سخت است، اما به گفته سعدی:

ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می رود

وان دل که با خود داشتم، با دل ستانم می رود

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود

ما نیز با خداحافظی از خانه یار،همان جان جانان، به حضرتش می گوییم:

۱- میراث زمزم، نشریه دانشجویی دانشگاهیان، ش۲۴، ص۱۰۷.

«پروردگارا! تو را سپاس که قابل دانستی و به زیارت خانه ات دعوتم کرده ای تا پاسخ گوی ندای ابراهیم خلیل باشم.

خداوندا! تو را شکر که توفیق دادی در حریم حرمت مُحرم شوم، لبیک بگویم، بر گرد خانه ات طواف کنم، هاجروار سعی صفا و مروه کنم و در سرزمین وحی و دیار پاکان و مهد اسلام، روزهایی را به یاد تو بگذرانم و اطاعت و بندگی تو را تمرین کنم.

خدایا! بر این نعمت تو را سپاس می گویم که در فضای معنوی مسجدالحرام تنفس کردم و گام برجای گام اولیایت نهادم و در کنار مقام ابراهیم نماز خواندم و آداب زیارت را بر جای آوردم.

روزها و شب های باصفای حرم و مسجدالحرام هرگز از یادم نخواهد رفت. لحظات حضور در کنار بیت‌الله، چرخیدن به دور مقدس ترین بقعه عالم و طواف بر گرد قبله توحید و کانون جاذبه الهی، ارزنده ترین خاطرات من از این سفر است. خداوندا! توفیق بده که گرد و غبار نسیان بر این خاطرات نورانی نیفشانم و یاری ام کن تا عهد بندگی را از یاد نبرم.

خدایا! مهربانا! معبودا! کریما!

با تو عهد می بندم، دلی را که در خانه مهر و محبت تو بود، به شیطان و نفس اماره نسپارم و زبانی را که در این ایام به ذکر تو مشغول بود، به غیبت و تهمت و دروغ نیالایم.

پروردگارا! قول می دهم با چشمی که به کعبه تو نگریسته، گناه نکنم؛ با گوشی که ندای تو را شنیده، به حرام گوش ندهم؛ دستی که حجرالاسود و کعبه را لمس کرده، به سوی ناراستی نگشایم و با پایی که به عشق تو در

حریم کعبه طواف و بین صفا و مروه سعی کرده و بر خاک پاک این سرزمین مقدس گام نهاده، در پی خلاف و معصیت نروم و دوباره با شیطان دوست نشوم و پس از آنکه با احرام جامه تعلقات را کنار گذاشتم، دوباره دنیازده نگردم.

ای خدای کعبه و مسجدالاحرام! ای خدای ابراهیم و اسماعیل! ای فرستنده قرآن! ای مبعوث کننده به پیامبر! با تو عهد می بندم که صفا و معنویت این ایام را با گناه و غفلت از بین نبرم. خداوندا پیمانم را بپذیر و بر این میثاق شاهد باش و توفیق بده که بر این عهد و پیمان استوار بمانم؛ در راه دین و بندگی و محبت اهل بیت و عشق ولایت و انتظار مهدی سست نشوم؛ وسوسه های شیطان مرا از تو غافل نسازد و فراموش نکنم که بنده توأم و تو مولای منی و از بنده چه انتظاری در برابر مولاست؟ جز اطاعت و تسلیم!

خدایا! یاورم باش تا باورم را از دست ندهم، نصیرم باش تا اسیر دنیا نشوم و روزی ام کن تا دوباره به زیارت خانه ات بیایم. آمین یا رب العالمین.

۲. نیایش

۲. نیایش

پروردگارا،

ای بی نیاز مطلق

که در بروز توانایی، از ابزارها بی نیازی

و ای توانایی که تنها اشاره ات «بقا و فنا» را کافی است، بیاموزمان: خوب دیدن، خوب شنیدن و خوب فهمیدن را!

ص:۳۴۶

که هر که به «خیر» می اندیشد، تو «شرّ» را از او دور می نمایی و هر که به «شرّ» می اندیشد، از تو هر روز و هر لحظه دورتر می گردد.

پروردگارا،

در واپسین روزهای حج، چراغ دل ما را که به نور معرفت روشن ساخته ای، و روشنی آن سرشار از شناخت عظمت و جلال همیشگی توست، خاموش نگردان!

خدایا! کسی که به تو می اندیشد، علوم تمام هستی را فرامی گیرد و کسی که از یاد تو غافل است، نادانی و حقارت خویش را رقم زده است.

خدایا! بیاموزمان که غرور، تنها در کمال فهمیدن تو و زبونی، تنها در اعتراف به قدرت توست. عظمت، تنها در خاکساری پیشگاه تو و عزت، تنها در اوج بندگی توست.

خدایا! بیاموزمان تا در برابر دشمنانت به جرئت، و در برابر دوستانت به عطوفت و رحمت بیندیشیم!

خدایا! دل هایمان را تهی از کینه؛ زبان هایمان را لبریز از شکر؛ نگاهایمان را آکنده از مهربانی و دست هایمان را مالامال از محبت و بخشندگی قرار ده.

خداوندا! در پایان این امتحان سخت، از مکارم اخلاقی که به انبیا و اولیای خویش بخشیده ای، ما را هم بهره ای عنایت کن تا با حج مقبول رهسپار دیار خود شویم.

عنایتی کن تا مرحوم از گناهان باشیم، نه محروم از ثواب ها!

الهی! به حقیرانگی مان بنگر که در مقابل عظمت خانه تو، زبان به عجز گشوده ایم. افتادگی ام را تماشا کن تا نگاهت ما را مثل ذره ای جذب آسمان

ص:۳۴۷

عنایتت کند!

الهی! بیچارگی‌مان را ببین که تمام چاره ها به دست توست و ریزه خواران آستانه تو فرمانروایان مُلکند؛ بی نیاز از ناز ثروتمندان.

حال که احرام از تن بر می گیریم، اسیر ثروتمان مکن؛ که نیازمند آمدیم تا هماره نیازمند تو باشیم، نه امیال دنیا! اگر بی نیاز شدیم، بی نیاز از لذت دنیا و نیازمند بندگی تو باشیم. چگونه می توانیم بعد از این همه اشراق و شهود که در شهر تو و در حرم تو دیده ایم و ما را به میهمانی لحظات نابی که دعوت کردی - همان گونه که پیامبران و اولیای دینت را دعوت می کردی - بگوییم کسی جز تو را در کنار خود داریم، وقتی همه فانی اند و تنها تو هستی که باقی و جاودانه ای!

تنها تویی که مایه آرامشی، در هر نقطه از زمین که باشیم! و این را در خانه تو، با تنها پوششمان، به درستی دانستیم.

پس به عظمت کعبه و به قداست مکه سوگندت می دهیم که حج ما قبول و کارنامه قبولی ما را به دست مبارک مولایمان حضرت صاحب‌الزمان عج الله تعالی فرجه الشریف بدهی!

ما و تمامی حاجیان را در حِصن حصین ولایت مولا علی(ع) از تمامی حوادث مصون بداری؛ به حق پیامبر اعظم و رسول معظم، حضرت محمد وخاندان گران‌قدرش، ای بخشنده بخشندگان، آمین!

کتاب نامه

ص:۳۴۸

کتاب نامه

قرآن کریم.

امام علی بن ابی طالب، نهج‌البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ دارالقرآن الکریم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

آل احمد، جلال، خسی در میقات (جلد ۷)، تهران، فردوس، ۱۳۷۸.

تقی‌زاده سالاری، حسین، کعبه نگین زمین (جلد ۱)، قم، نشر مشعر، بی تا.

جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکه و مدینه، قم، نشر مشعر، چاپ سال های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۴.

جوادی آملی، عبدالله، جرعه ای از بیکران زمزم، ترجمه: علی حجتی کرمانی، نشر مشعر، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۸.

--------------- ، صهبای حج، نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۷.

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، فصل نامه میقات حج، شمارگان ۱ تا ۶۰.

ص:۳۴۹

درویش، عبدالله، از میقات تا عرفات، نشر معارف، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.

رضایی، یوسف، حج، قم، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۸۵.

زمزم یاد (مجموعه اشعار مسابقه بزرگ شعر حج)، قم، نشر مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۸.

سمنانیان، سعید و الهه منفرد، گلچین شعر حج، نشر مشعر، چاپ اول،۱۳۸۱.

سمهودی، ابوالحسن علی بن احمد، وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی (جلد ۱)، حققه و فصله: محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مطبعه السعاده، ۱۳۷۴ه .ق.

شجاعی، محمد، حج در آیینه شعر فارسی، قم، نشر مشعر، چاپ اول، بی تا.

-------------- ، شبنم احساس، قم، نشر مشعر، ۱۳۸۴.

شرکت مهندسین مشاور گئوداد، اطلس اماکن مکه مکرمه و مدینه منوره، نشر مشعر.

شریعتی، علی، حج؛ تحلیلی از مناسک حج، انتشارات الهام و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی، چاپ بیستم، ۱۳۸۷.

شمس الدین محمد حافظ، دیوان، نشر فروغ، چاپ اول، ۱۳۶۶.

شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، ترجمه: هاشم رسولی محلاتی، بی نا، انتشارات علمیه اسلامیه، بی‌تا.

صائب تبریزی، محمدعلی، الارشاد، ترجمه: شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی، بی جا، انتشارات اسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

--------------- ، دیوان غزلیات، گردآوری: محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

صانعی، صفدر، ارمغان کعبه، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

طالقانی، سید محمود، به سوی خدا می رویم، نشر مشعر، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

عاملی، محمد بن الحسن الحر، اثبات الهداه (جلد ۳)، بی نا، بی جا، ۱۴۰۱ه .ق.

عبدالحسینی، معصومه، نگاهی عرفانی اخلاقی به مناسک حج، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا وسیما، چاپ اول، ۱۳۸۶.

عدنان سالم، محمد و محمد وهبی سلیمان، معجم کلمات القرآن العظیم، دمشق، دارالفکر، چاپ اول، ۱۹۹۸.

عمید، حسن، فرهنگ پارسی عمید (سه جلدی)، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۸۴.

فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع)، ترجمه: علی مؤیدی، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.

فعالی، محمدتقی، درسنامه اسرار حج، قم، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۸۹.

قائدان، اصغر، تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره، قم، نشر مشعر، چاپ دوم، ۱۳۷۴.

قزوهی، ابوالقاسم، تجلی سیر و سلوک عرفانی در حج، قم، بوستان اندیشه، چاپ اول، ۱۳۸۵.

قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال (جلد ۱، ۲، ۱۵)، قم، هجرت، ۱۳۸۲.

کارگر، رحیم، در حریم عشق، دفتر نشر معارف، چاپ اول، ۱۳۸۶.

ص:۳۵۱

کلینی رازی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی (جلد ۱، ۲و۳)، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت.

لاری، محیی، توصیف آثار تاریخی مکه و مدینه و فلسفه مناسک حج در فتوح الحرمین، به کوشش: رسول جعفریان، قم، انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۳.

لاهوری، محمد اقبال، کلیات، نشر پیمان، چاپ اول، ۱۳۸۲.

ماهنامه اشارات، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیمای قم، شمارگان ۴۰ – ۱۴۰.

مجاهدی، محمدعلی، سیری در قلمرو شعر نبوی، مجمع جهانی اهل بیت، چاپ اول، ۱۳۸۷.

محدثی، جواد، در حریم حرم، قم، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۷۵.

--------------- ، روح حج، قم، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۸۳.

مخدومی، رحیم، سفرنامه یار کجاست، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۳.

میراث زمزم، نشریه دانشجویی دانشگاهیان، شماره ۲۴.

نشریه حریم یار (ویژه عمره مفرده)، مؤسسه فرهنگی نشر مشعر، ۱۳۸۸.

نشریه ماهتاب، ماهنامه فرهنگی و اجتماعی، اداره اوقاف و امور خیریه شمیرانات تهران، شماره ۳.

نگارش، حمید، پیام های ماندگار، چاپ اول، ۱۳۸۵.

یزدانی، خلیل‌الله، حج در ادب فارسی، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۷۹.

ص:۳۵۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹